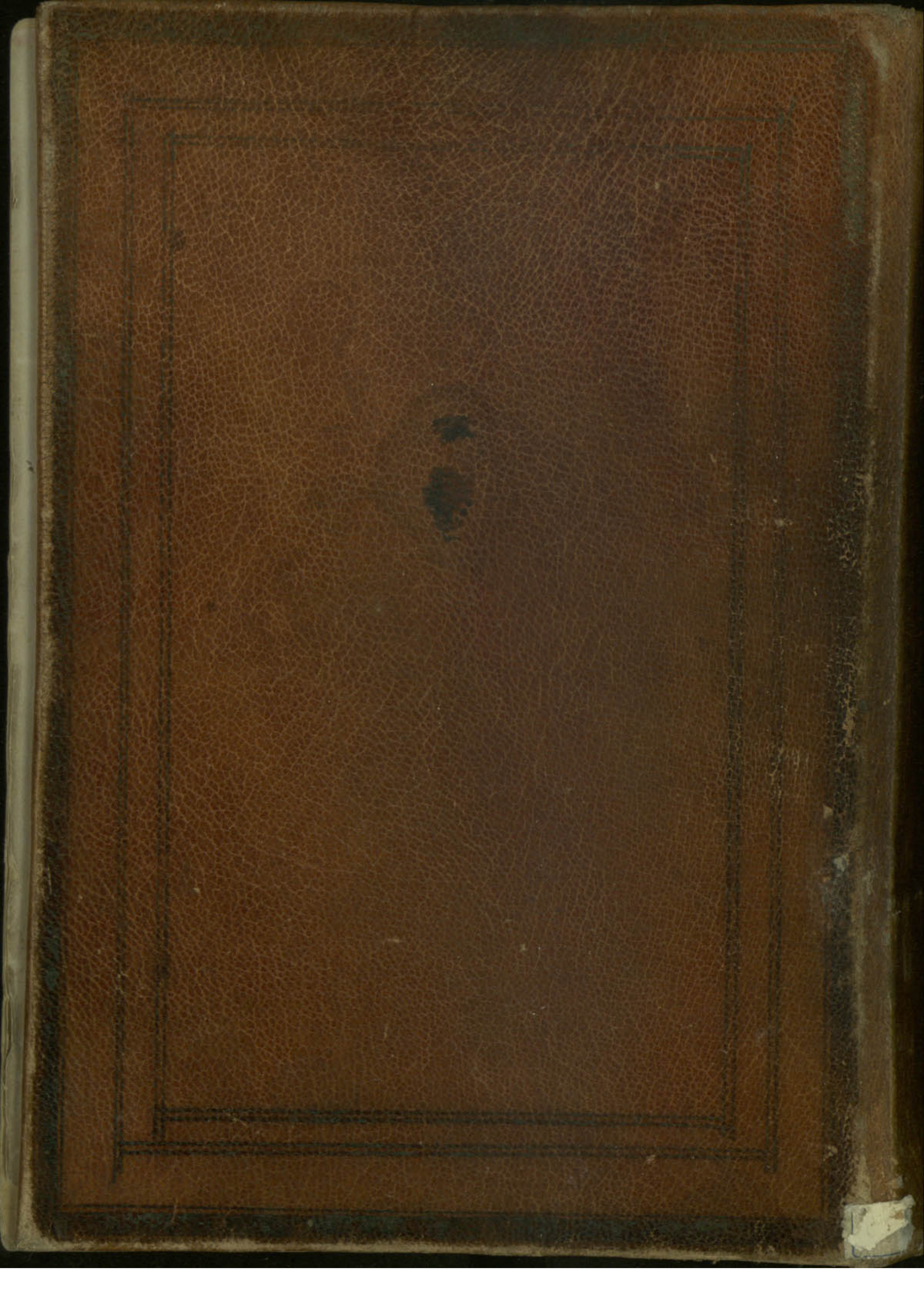



بازرسی شد
۳۷ - ۶۳
بازدید ۱۳۴۰
بازدید شد
۱۳۸۱
۲۹۱۹
کتابخانهٔ مجلس شورای ملی
اسم کتاب تاریخ معارک و حروب سودان
مؤلف ترجمه: میرزا علیمحمد مستوفی
موضوع تألیف تاریخ جنگهای سودان بین مصریان و انگلیسیان
شماره ۲۱۱۴
۲۲۷۷
مؤسسهٔ ۱۳۰۲
شمارهٔ دفتر
۱۰۲۳۵
۲۲۷۷

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد الحمد والصلوة تاریخ معارک وحروب سودان
که میانهٔ مصریان وانگلیسان با محمد احمد متمهدی وگروه شورشیان سودان
واقع شده است با مقدمهٔ مختصری در تاریخ وجغرافیای مملکت سودان
ووقایعات آن سامان که علی الجمله کتابی وافی وجامع است این اقل
عباد وکمترین خانه زاد دولت جاوید بنیاد علیمحمد مستوفی دیوان اعلی
نایب وزارت انطباعات ومدیر روزنامجات ایران از جریدهٔ عربیه
(اللطائف) منطبعهٔ قاهرهٔ مصر با عبارتی ساده بفارسی ترجمه نموده
مرجو آن است که مقبول نظر مطالعه کنندگان افتد
واز زلات آن عفو واغماض فرمایند



هو الله تعالی

تاریخ جنگ سودان

بسم الله خیر الاسماء

این تاریخ مشتمل است بر تفصیل معارک وحروبی که میانهٔ مصریان
وانگلیسان با شورشیان سودان واقع شده با مقدمهٔ مختصری
در تاریخ سودان از ابتدای استیلای خانوادهٔ محمد علی پاشا بر سودان
الی یومنا هذا که از جریدهٔ عربیه موسوم به (اللطائف) منطبعهٔ
قاهرهٔ مصر ترجمه ونقل ونگارش می شود

فصل اول

در غلبه

در غلبه واستیلاء خانوادهٔ محمد علی پاشا بر مملکت سودان

آفتاب اقبال مصر از آن پس که روزگاری دراز در عقدهٔ
کسوف افتاده بود یکدفعه بپرتو وجود محمد علی پاشای مرحوم
که همین شخص خانوادهٔ خود ومردی بود بقوت نفس وعلو همت
ووفور کیاست وثبات عزم ونفاذ اراده مشهور ومعروف
از حجاب کسوف آغاز انجلا واشراق نموده آفاق آن مملکترا
دوباره روشن ومنور ساخت چه او کسی بود که برای رزین
وخرد دوربین وتدبیر صواب قیام بتأسیس اصلاحات عسکریه
ووضع قوانین ونظامات ملکیه وترتیب ادارات دولتی در خطهٔ
مصر نموده تا آن را محسود جملهٔ ممالک وامصار کرد ودر سال

هزار و هشتصد و نوزده میلادی بدین خیال افتاد که حدود
مملکت و حوزهٔ حکومت خود را وسعت داده بلاد جنوبی مجاور
خاکِ مصر را بخطهٔ مصر منضم سازد و قبایل و عشایرِ وحشیهٔ غیر
منظم را بربقهٔ انقیاد درآورده مطیع احکام خود گرداند و ظاهر
اینست که چهار چیز اسباب رغبت و اقدام او باجرا و انجام
این مقصود گردید اول آنکه اعوان و انصار خود را از اتراک
و ارناؤوط که بقهر و قوت آنها بر ممالک سودان دست یافت
همه را بتوسیع رزق و ترفیه معاش مرفه سازد دویم ممالیکی
که خلفاً بعد سلف پیوسته در سودان سیادت و مهتری
بر دنقله داشتند خانوادهٔ آنها را از بیخ و بن براندازد
سیم معدن طلای (سنار) را که اخبار آن بجمیع اقطار رسیده

اقطار رسیده بود و همه جا خاصه در شهر قاهره سخنها بگزاف از آن
میگفتند و قصه های بسیار در باب آن مسموع میافتاد بحیطهٔ تصرف
درآورد چهارم سپاه خود را برجال سودان که در آنوقت بقوت
و دلیری آوازه و شهرتی تمام داشتند کمک و امداد دهد
بناءً علی ذلک همینکه فرصتی بدست آورد سپاهی جرار تجهیز کرده
متوجه سودان کرد بقصد آنکه بر ولد عدلان تاخته و او را از شهر
(سنار) که دار الملک وی بود دور انداخته دوباره بجای خودش
منصوب و برقرار سازد و سرداری این سپاه را بفرزندش
اسمعیل پاشا داده او با استعداد کامل حمله بر سودان برد و با ممالیک
دنقله محاربه کرده آنها را منهزم و جمعیتشان را از دنقله پراکنده نمود
و مردی نوبی را که دادخواه بود نصرت داده در (کورتی) بولایت

گذاشت و این در ماه نوامبر سال هزار و هشتصد و بیست میلادی
بود پس از آن آهنگ (خرطوم) کرد و لشکر خود را در محلی مناسب
و مرکزی مساعد که واقع میانهٔ نیل کبود و نیل سفید بود نزول داد
و گردِ آن بناهای استحکامات کرد تا آن نقطه را مرکزی منیع نمود
و تا سال هزار و هشتصد و بیست و دو در آنجا اقامت کرده از آن
پس عزیمت مراجعت بقاهره نمود و در طی طریق راه خود را بطرف
(شندی) که واقع میانهٔ خرطوم و بربر است کج کرده بر حاکم آنجا
که (ملک النمر) نام داشت وارد شد و از او معادل یک زورق
زر و هزار تن برده بمصادره طلب کرد (ملک النمر) بر حسب ظاهر
خواهش و تکلیف او را اجابت کرد اما باطناً برای دفع و تدمیر او
حیلتی اندیشیده چون شب درآمد اسمعیل پاشا و سران سپاه و حواشی

و اتباع او را تماماً سرمست شراب نمود و صبر کرد تا همگان را
خواب نوشین در ربود آنگاه غلامان خود را فرمان داد تا گیاه
خشکِ زیاد اطرافِ منزل آنها فراهم کرده آتش در زدند
و سرمستان رحیق را طعمهٔ نار حریق ساختند که از جملهٔ آنها خود
اسمعیل پاشا بود ملک النمر چنین گمان کرد که بدانش و حسن تدبیر
خود از بطش مصریان رهائی یافته لیکن درنگی نکرد که داماد فقید
محمد بیک دفتردار کردوفان با جمعیتی از سواره و پیاده روی بدو
آورده خود او و قومش را بیخی و سرعت تمام ماخوذ نمود و (شندی) را
آتش مکافات در زده دمار از روزگار اهلش برآورد و سلطهٔ
حکومت مصر را در سنار و کردوفان نافذ و ثابت گردانید
و حکومت سودان در ایام محمد علی پاشا بمحمد بیک مقرر گردید

بعد از وعثمان بیک حکمرانی یافت وهمیشه نزد او یک فوج پیادهٔ
منظم مسلح اقامت داشت ونسبت باهالی بسیار شدید العمل
وجابر بود چنانکه توپی ساخته واسم آن را قاضی گذاشته بود
که هرکس از حکم وفرمان او تمرد واستنکاف مینمود علی الفور
او را بدهن قاضی بسته ومیگفت ای قاضی حکم کن دربارهٔ آن کسیکه
پیش روی تو ایستاده پس آنگاه توپ را خالی میکردند وحکم قاضی
درحق آن بدبخت جاری می شد

درسال هزار وهشتصد وسی میلادی خورشید پاشا بحکومت سودان
معین ومنصوب شده یازده سال درآن مملکت حکمرانی نمود
وبر (فشوده) استیلا یافت واهل خرطوم را تعلیم کرد که سقفهای
خانههای خود را بجای پوست با آجر بسازند وکار حکومت خدیو

مصر بر سودان رفته رفته قوام واستقراری تمام یافته بلامنازع
گردید وابواب فتنه وشر از هررهگذر مسدود شد تا اینکه در سال
۱۸۴۱ آتش شورشی مشتعل گردیده ولی باز حکومت مصر بحزم
وتدبیر نایرهٔ آن فتنه را خاموش وشورشیان را تلافی کرده هنوز
سال ۱۸۴۲ بپایان نرسیده بود که بالمره رفع آن غائله گردید
ودر خلال اینمدت خطهٔ سودان رسم کرده شد وتمام آن مملکت
بهفت قسمت منقسم گردید وبه مدیریات (ایالات) نامیده شد
که ایالات هفتگانه از اینقرار است (فزغلو) (سنار) (خرطوم)
(تاکا) (بربر) (دنقله) (کردوفان) وحکام وفرمانگذاران
بسیار از مصریان در سودان حکمرانی وفرمانگذاری یافتند که جُل
اعمال وعمدهٔ خیالشان مقصور به اطفاء نایرهٔ شورش واغتشاشات

داخله وحفظ راحت عمومیه حدود حبشه بود ودر سال هزار وهشتصد و
شصت وپنج میلادی بقدر هشت هزار نفر سپاهی از عساکر سودانی
که در تاکا ساخلو بودند از در سرکشی وطغیان ونافرمانی وعصیان
حکومت درآمده وحکومت برای دفع شر ومنع سرکشی آنها چه رنجها
برده ومشقتهای عظیم کشید تا آنها را دوباره بر سر اطاعت وانقیاد
آورد پس از آن عساکر سودانی را بمصر فرستاده وقشون مصری را
بجای آنها در سودان اقامت داد درسال هزار وهشتصد وشصت و
شش دولت عثمانی سواکن ومصوع را تحت حکومت مصر وا
گذاشت وزمانی از این نگذشت که قشون مصر بسرداری وریاست
(سر صموئیل باکر) تخطی باراضی وبلاد مجاوره کرده رفته رفته
فتوحاتشان تا مراکز افریقا امتداد یافت وچندان جنود

مصر بطرف جنوب پیش رفتند که بلاد ونقاط مفتوحهٔ آنها زیاده
از یک درجه بخط استوا مسافت نداشت ومملکت سودان آنقدر
وسعت یافت که اطراف آن منتهی بحدود مزبوره شد وفاتحین
چنین گمان کردند که این فتوحات نمایان وبسط دست تصرفشان
در خاک افریق بهترین وسایل واسباب از برای منع برده گیری
وابطال تجارت غلام وکنیز خواهد بود و سر صموئیل باکر حاکمی
برای عموم قطعات وحدود استوائیه معین کرده وخود تا سال
هزار وهشتصد وهفتاد وسه درآنحدود اقامت نمود از آن پس
استعفا کرده واستعفای او در خدمت خدیو مقرون باجابت
وقبول افتاد آنگاه ولیعهد انگلیس جنرال گردون را برای خدیو
مصر تعریف وتوصیف کرده اشاره واشعاری بمناسبت نصب او

بجای سر صموئیل باکر نمود خدیو این مطلب را پذیرفته گردون را
بحکومت سودان منصوب و برقرار کرد

تجارت برده تا قبل از اینوقت از اول خاک سودان تا آخر آن
کاری عام بود و شیوعی تمام داشت حتی اینکه گردون پاشا
در اینباب عبارتی گفته که معنی آن این است (تجارت برده
در سودان رگ و ریشه در ابدان تمام شعب و قبائل دوانیده تا اینکه
بمنزله مغز استخوانهای آنها شده و برده گیری در نزد سودانی
بمنزله حروف هجائیه است که از آن ترکیب معیشت و ترتیب
روزی او میشود اعم از اینکه غنی باشد یا فقیر پس یک تن
در تمام سودان نیست که از این کار بی سود و خالی از غرض باشد
و احدی یافت نمیشود که اظهار میل بمنع برده فروشی موقوف

شدن برده گیری نماید بلکه یکنفر نیست که سخنی بزبان آورد که اشاره
و اشعاری بابطال این عمل داشته باشد و این در حالتی است که سکنه
بلاد سودان از هشت قسمت هفت قسمتش بندگان و بردگان هستند
که یا در بیوت مشغول خدمت یا در سلک جنود مهیای حمله و مدافعت
میباشند و خیلی کم است که از آنها را بکار زراعت و فلاحت
یا اعمال شاقه دیگر وا دارند بنابرین حالت اینها بمراتب بهتر از حالت
بندگان و بردگان هند مغربی است و بدین ملاحظه گردون
کف ابطال وضع تجارت برده دفعةً واحده دور از منهج عدالت
زیرا که بسیاری از آنها بندگی را از آزادی خوشتر دارند و رقیت را
بر حریت ترجیح میدهند چنانکه تجربه معلوم شده است که بسیاری
از بردگان از قید رقیت آزاد و مطلق العنان شده و از آن پس

بواسطه متاعب و صدماتی که برای آنها رخ نموده و عسرتی که در
حالشان راه یافته دوباره ترک آزادی را گفته و بکمند بندگی در آمده اند
بناءً علی ذلک گردون پاشا هیچ التفات و اهتمامی باین مسئله یعنی
آزاد کردن بردگان ننموده بلکه عمده قصد و خیال خود را مصروف این
نمود که دیگر از نو برده گیری نشود و دلالان برده و بنده فروشان را
قدغن کرد که دیگر بلاد مجاوره را غارت نکنند و دزدیدن برده
و ربودن غلام و کنیز را موقوف و متروک دارند

و همیشه در سودان بر سر امارت و سیادت دو عامل قوی با همدیگر
منازعه داشتند یکی حکومت مصر که در دست او تجارت صمغ
و عاج و پر شترمرغ بود و دیگری تجار برده که از وجوه و اعیان
سودان بودند و این گروه را چندان نفوذ و سطوت بود که مزیدی

برآن متصور نمی شد و چون معایش و مداخل آنها بسته بچیزی بود
که موافقت با احکام حکومت نداشت لهذا قاصد و عازم
مهاجرت باماکنی شدند که از ریاست حکام دور و از سیاست
و احکام خالی و آزاد باشد تا آنجاها را متملک کردند و بآسودگی
مسکن سازند پس ابتداءً اراضی واقعه در حوالی خرطوم را بمسافات
قریبه از یکدیگر متصرف و مالک شده بعد کم کم زمینهای نزدیک
بمتصرفات خود را نیز بحیطه تصرف و تملک در آوردند تا اینکه حدود
مملکتشان براهی رسید که منتهی به دارفور می شد

و در سنه هزار و هشتصد و شصت و نه مشهورترین مرکز آنها در
(شکا) بود کنار بحر الغزال و در آنوقت ریاست و سروری آنها با
زبیر پاشا بود و او برای خویش قصری رفیع بنا کرده بود مانند قصور

سلاطین که جمعی کثیر از پاسبانان وعمله شرطه اورا پاسبانی میکردند
ودر ابواب حیاطها وجلوخانش شیرهای مقید بزنجیر بسته بود
ودر غرفه ها واطاقها خدم وحشم بسیار از بردگان وبندگان
با ملابس فاخره وزیورهای گرانبها همیشه برای امتثال فرمان و
انجام اوامر او وخدمت میهمانان وواردین او حاضر وبپا ایستاده
بودند وجیشی منظم ومسلح بسلاح کامل از برده فروشان وربایندگان
عبید ومجربین در شکار کنیز وغلام داشت که آنهارا بمیان
قبایل وعشایر مأمور میکرد

وانها مانند باز شکاری یا برق خاطف وباد عاصف علی الغفله
برسر قبایل تاخته وغارت انداخته چنان اموال واولاد وانعام
واحشام آنهارا بچستی وچالاکی میربودند ونزد زبیر پاشا بغنیمت

بسیار عودت می نمودند که قبایل بدبخت هیچ نفهمیده ونمیدانستند
این بلای ناگهانی از کجا آمد وبکجا شد وچگونه برگ ونوا واولاد وانعام
آنهارا ربود بالجمله رعبی تمام در دل قبایل انداختند وثروت عشایر را
بیغما بردند وسلب راحت از طوایف آنحدود نمودند دیری نگذشت
که دست تطاول وپای چپاول آنها دیاری نگذاشت دیار ومنازل
شعوب وقبایل را قاع صفصف کرد چه آنچه از اهل ومال آنها
توانستند ربودند وآنچه بقیة السیف بود از خوف جور وحیف
وطمع راحت وامان اوطان خویش را گذاشته آهنگ رحیل نمودند

بحکم این سخن که گفته اند شعر

تَرَحَّل عن مکانٍ فیه ضیمٌ — وَخَلِّ الدار تنعی من بناها
فانک واجدٌ ارضاً بارضٍ — ونفسک لم تجد نفساً سواها

وآن اسرای بدبخت از شدت جور وعنف غارتگران واذیت
وبیرحمی ربایندگان وکمال دهشت واضطراب واصابه سوء العذاب
درعرض راه مانده وخسته وناتوان وشکسته شده فوج فوج بخاک
هلاک میرسیدند چنانکه طرق وشوارع آنحدود پوشیده از کاسه سر و
استخوان ابدان آدمیان بود که لحوم آنهارا وحوش وطیور خورده
بودند اما آنها که بمنازل زبیر پاشا میرسیدند هرکدام که قوی بنیه
وسریع الحرکه وچابک وپردل بودند زبیر ازمیان اسرا انتخاب
ودر سلک قشون خود منسلک مینمود که بکار غارتگری وبرده ربائی
پردازند وباقی را تسلیم برده فروشان کرده مانند دواب بفروش
میرسانیدند بالجمله زبیر در مملکت سودان شهرتی تمام یافت حتی
اینکه صیت او بممالک وبلاد بعیده رسید و (لکا) بندر تجارت

برده گردید که تجار از اطراف بلاد مسافرت بآنجا میکردند وبرده
ابتیاع کرده ازراه نیل بمصر می آوردند

در سال هزار وهشتصد وشصت ونه خدیو سابق مصر از نفوذ و
قدرت ووفور سطوت زبیر آگاهی یافته دید کثرت صولت واقتدار
او اسباب وقوع فتنه وجنبش عظیمی خواهند شد سپاهی از جنود
مصر تجهیز کرده ظاهرا باسم تسخیر درفور (که همیشه مملکتی مستقل وپادشاه
نشین بود) وباطنا برای تنبیه وتذلیل زبیر پاشا روانه حدود سودان
نمود همینکه خبر جنبش جیش مصر بزبیر رسید اندیشه در خاطر او راه یافته
دانست که این کار باطنی غیر از ظاهر دارد وبحکم حزم خود را حاضر
ومستعد تلافی وتدافع آنها کرده قوم وسپاه خود را حرکت داد
وبا لشکر مصر قتال شدیدی نموده پس از خونریزی بسیار عاقبت

ظفر یافته سردار قشون مصر را مقتول و جمعیتشان را پراکنده و منهزم
ساخت پس از آن ذریعه مبنی بر اعتذار بحضرت خدیو تقدیم
نموده خدیو بمقتضای احوال و مصلحت وقت پوزش او را پذیرفت
و وی را حاکم مملکت سودان خواند و در سال هزار و هشتصد و هشتاد و
پنج خلافی میانه زبیر پاشا و پادشاه درفور افتاده لشکر ببلاد مزبور
کشید و حکومت مصر نیز باقتضای سیاست و مصالح پلیتیک
خود زبیر را معاضدت کرد و زبیر در جمیع مواقع جنگ بر سلطان
درفور غلبه یافته او را شکستی فاحش داد امر نادر غریبی در این جنگ
از زبیر حکایت کنند که او چنین گمان کرد فلز سرب کار نقره را
نمیکند یعنی اگر گلوله با نقره ریخته شود برای قتل خصم اثرش
بیشتر و در اصابت بهدف خطایش کمتر است لهذا فرمان داد

تا دویست و

تا دویست و پنجاه هزار ریال (هر ریالی قریب ششهزار دینار پول) سفید را
گداخته تمام آن را گلوله تفنگ ریختند و بسپاه خود بخش کرد تا آنچه
تیر بطرف دشمن می افکنند گلوله نقره باشد و از اتفاق گلوله از آن
بر سلطان درفور رسیده فی الفور او را هلاک کرد و سپاه زبیر
حمله برده دو فرزند او را نیز که در پهلوی وی جای داشتند سر از تن
برداشتند و عقد صفوف سپاه درفور را متشتت و منثور ساخته
مظفر و منصور گشتند و تمام مملکت درفور را مسخر و مطیع حکومت
مصر کردند

همینکه زبیر دید چنین فتحی نمایان بدست او تمام شد و حکومت
مصر را از خدمت و زحمت او فایدتی عظیم عاید گردید بپاداش
این رنج و خدمت از حکومت مصر تمنا کرد که لقب و منصب حکمرانی

درفور را باو ارزانی دارد حکومت مصر از قبول مسئول وی امتناع
ورزیده لیکن او را لقب پاشائی عطا کرد زبیر بدین امر خشنود
و راضی نشده اعوان و اهل پیمان خویش را در ما بین (شکا) و (الابید)
زیر درفش جمع آورده از همه ایشان بر اتحاد و معاضدت خود
عهد گرفت بطوریکه هنگام حاجت و اضطرار در راه او از هیچ چیز
مضایقت نکنند و از اجابت مسئول و اسعاف مأمول وی
دست باز ندارند و همانجا تقدر یکصد هزار لیره از آنها جمع آوری
کرده با خود بمصر آورد بطمع حصول خواهشی که از حکومت نموده بود
همینکه وارد قاهره شد کبار و اعیان شهر او را با کمال بشاشت
و تفخیم و اعزاز و تکریم پذیرفته مدت وقتی در میان ایشان اقامت
کرد پس از آن که آهنگ معاودت نمود او را اجازت خروج

از قاهره

از قاهره ندادند و از برای وی شهریه که کمتر از ماهی یکصد لیره نبود
مقرر داشته قهراً در قاهره اقامتش دادند تا پس از چندی الکل
انگلیسیان را از او خوف و سوء ظنی حاصل شده علی الغفله دستگیرش
کردند و تحت الحفظ بجبل الطارق فرستاده محبوس داشتند که از آن
وقت تاکنون زمانی بعید نیست

حکومت مصر دید فتنه و شورش حدود سودان را باید قبل از
اشتعال نایره آن وجوباً خاموش کرد لهذا گردون پاشا را
نظر بنفوذ امری که در مملکت سودان داشت چنانکه سابقاً اشاره
شد منصوب و مأمور سودان نمود و در آن وقت گردون میرالای
(سرتیپ اول) بود

قبل از شروع باحوال و اعمال گردون مختصری از غرائب و نوادر

وضع بلاد و احوال عباد سودان ذکر میکنیم تا خوانند در آنچه بعدها
از وصف و تفصیل آن حدود میاید بر بصیرت باشد

فصل ثانی در جغرافیای بلاد و احوال عباد سودان

شخص خواننده و شنونده چنین گمان میکند که سودان اسم از برای
بلاد کلیه بیابان است و بنابرین تمام اراضی و بلاد مسکونه افریقا
که واقع است مابین دریای احمر از طرفی و محیط اتلانتیک از طرفی
دیگر موسوم بسودان میباشد ولی این اندیشه و گمان از حلیت
صحت عاری است و صحیح این است که سودان اسم اراضی
وسیعه ایست که از طرف شمال محدود به بیابان مصر و از جانب
جنوب منتهی بدو بحیره نیزا و از سمت شرق محدود ببحر احمر
و از طرف غرب متصل بخاک درفور میباشد اما وضع و هیئت

غیر منتظم دارد قطعات آن ثابت الحدود نیست و تخومش غیر
معلوم است بلکه مانند جسم نرمی است که یک دفعه اطراف آن بسط
و امتداد هم رساند و دیگر بار جمع و در هم کشیده شود (چنین
معلوم میشود که باید زمین سودان کویر و خاکش ریگ روان باشد
که قبول اثر و علامت نمیکند و بهبوب ریاح و تموج هوا اطراف
آن جزر و مد هم میرساند) خاک سودان مشتمل بر صحاری نوبه است
که در سمت جنوبی آبشار اول نیل واقع است و مساحت آن
به پانصد و سی هزار میل مربع میرسد و دارای قسمتی دیگر از اراضی
میباشد که وسعت آن نیز بقدر پانصد و شانزده هزار میل مربع
میشود که ایالتین کردوفان و درفور در طرف غربی این اراضی
واقع و (سنار) و (تاکا) و (سنحیت) و قطعات تابعه (سواکن)

و مصوع در سمت شرقی و ایالات (فشوده) و بحر الغزال و قطعات
استوائیه از جانب جنوب آن است و تمام این اراضی از یک نهر
سیراب میشود که رود نیل باشد و این رود عظیم از بحیره های
مجاوره خط استواء خارج میشود و جای شگفتی و غرابت نیست
اگر اهالی مصر در روزگار قدیم نیل را پرستش میکرده اند چرا که حیات
تمام بلادشان بهمین نیل است و اگر این رود پر سود نبود هر آینه
تمام اراضی آنها زمین خشک ریگزاری میبود که هیچ فرقی
با سایر صحاری وسیعه ساحل شرقی و غربی نیل نداشت
شهرهای معتبر و سوادهای عظیم سودان طبیعة همه در کنار نیل بنا
شده و از جمله آنها شهر خرطوم است که در ملتقای دو شعبه نیل
سفید و کبود واقع شده در میانه اراضی حکومت مصر و بانی آن

مرحوم محمد علی پاشا است چنانکه سابقاً اشاره بدین کردیم که بعد از
غلبه بآن حدود نمود در ابتدای سال هزار و هشتصد و بیست میلادی
آنجا را بنا کرد و راه تجارت و روابط معاملات را بطرف سودان
مفتوح و منظم نموده خرطوم را مرکز تجارت قرار داد و قلیل زمانی
نگذشت که در آنجا قصری عالی برای حکومت برپا شد و سربازخانه
برای سپاه مستحفظ آنجا بنا گردید و قورخانه و کشتی سازخانه و جای
مهمات حربیه بهمه جهت آنجا ایجاد و احداث و در اندک زمانی شهری
معمور و دایر و مرکز معاملات و بندر تجارت عاج و صمغ و پر شترمرغ
و گندم و چارپایان و بردگان و جمعیت سکنه خرطوم قبل از خروج
و قیام متمهدی به پنجاه و شصت هزار نفر رسید که نصف بیشترش
از بردگان بودند خانهای این شهر محکم و عالی تر از تمام ابنیه و بیوت

سایر بلاد سودان بود چنانکه بعضی از خانهای ارباب تمول
از سنگ بنا شده بود و جمع کثیری از اجانب و غربا از اهل مصر
و شامات و خاک عثمانی و اروپا در انجا جمع آمده و سکنی گرفته بودند
ولی اروپائیها بواسطه عدم مساعدت و موافقت آب و هوای آنجا
با مزاجشان خیلی تعل و تحویل میکردند خصوصًا در فصل زمستان
شهر دیگر که در اهمیت موقع تالی خرطوم و نیز در راه نیل که بطرف مصر
میرود واقع میباشد شهر بربر است که بقدر دویست میل از خرطوم
مسافت دارد و سکنه آن میانه پنج هزار الی ده هزار نفر است و ابنیه
و عمارتش از آجر خشک شده بحرارت آفتاب مثل بناهای سایر
بلاد سودان است واین شهر محط رحل تجار سودان میباشد
واز انجا دو راه برای قوافل سودان دارد که یکی بطرف (کوروسکو)

میرود و از ابواحمد میگذرد که قریه کوچکی است و قابل ذکر در تاریخ
نمیباشد مگر بجهت قتل و حربی که در سال هزار و هشتصد و بیست میلادی
در انجا رخ داده و بقدر هشتصد نفر از محاربین باشوزق بعد از حرب
شدیدی که مابین آنها و عرب بشرین واقع شده بقتل رسیده اند
و بقیه السیف انها نیز مانند گله آهو از جلو حملات عرب رمیده
واز شدت وحشت و هرب سر از پا نشناخته خود را به آبشار نیل در انداخته
غرق و هلاک شده اند راه دیگر منتهی بشهر سواکن میشود که مشهورترین
بلاد و بندرات سودان در ساحل دریای احمر است واکثر برده ها که از داخله
بلاد و نقاط سودان می آیند در انجا جمع میشوند واز انجا بخارج حمل
میشوند مسافت سواکن از بربر تقریبًا دویست و هشتاد میل است
از خرافات اقوال عوام اهالی این است که سواکن محرف از سواجن است

واین شبهه از انجاست که میگویند در روزگار قدیم جزیره در دریای
احمر بوده و هفت تن دوشیزه در آنجا اقامت داشته اند روزی
جماعتی از صیادان گذارشان بجزیره مزبوره افتاده دوشیزه ها را
آبستن یافته گفته اند همانا اینها از جن حمل برداشته اند پس دختران را
اولادی چند آمده واز آن جزیره شناگری کرده بخشکی آمده اند و محل
وشهر سواکن را در ساحل دریا بنا نهاده و خودشان ساکن آنجا بوده اند
لنگرگاه سواکن که بایستی سفاین داخل آنجا شود خیلی طولانی و تنگ
ونزدیک آن پاره های سنگ بسیار است که کشتیبانها را عبور دادن کشتی
از میان آن خیلی صعب و دشوار است عمارات سواکن همه از سنگ
مرجان سفید است واین شهر بر روی جزیره بنا شده که اتصال آن
بصحرا بواسطه راه سنگ بستی است که گوردون در زمان حکومت خود
در سودان بنا کرده است عدد نفوس ساکنین سواکن تقریبًا هشت هزار نفر است

یکی دیگر از بلاد سودان شهر دنقله قدیم است که بمسافت دویست
میل از جانب شمال غربی بربر واقع وامروزه نصف آن خرابست
اما دنقله جدید بفاصله پنجاه یا شصت میل در طرف شمال دنقله
قدیم واقع و بر ساحل شرقی رود نیل بنا شده و عرب آنرا (عرضی)
مینامد شهر دیگر (کسالا) است واین شهر بعد از خرطوم بزرگترین
بلاد سودان است عدد نفوس سکانش بقدر پانزده هزار نفر
میشود و در مابین خرطوم و مصوع بر روی تلی بنا شده در اطراف آن
کفتار بسیاری دارد حتی اینکه میگویند کفتارهای آنجا مثل کناسهای
اسلامبول آنجا را از آفات و کثافات پاک و پاکیزه میدارند
و نیز از جمله بلاد سودان شهر الابیض است که قاعده ایالت
کردوفان است جمعیتش به پانزده هزار نفر میرسد خط تلگرافی

آزانجا بجرطوم وقاهره کشیده شده است

سکنهٔ سودان اصلاً از شعوب وقبایل مختلفه هستند بعضی افریقی
ونوبی الاصل هستند برخی دیگر نژادشان از عرب حجازی است
که در ازمنهٔ سالفه اسلاف آنها از حجاز بسودان آمده واینها با نوبی
جز رنگ بشره هیچ شباهتی در خلقت ندارند مردمانی هستند همه بلند
قامت ونیکو روی مشهور بشجاعت ومروت وشرافت وقوت
نفس بقبایل متعدده منقسم ودر اطراف بلاد متفرق وهمگی بحسب
ونسب خویش مفتخر واز این روی است که با قبایل حول وحوش
خودشان خیلی کم خلطه وآمیزش دارند وهنوز بهمان صفات
وعادات واخلاقی که عرب در زمان عزت وسطوت خود داشته اند
از وفور عصبیت وکمال حمیت وثبات عزم وصبر در شدائد

ومکاره باقی هستند

بعضی از نگارندگان انگلیس که طعن وضرب ووضع حرب عرب
سودان را دیده وتلخی سنان جان ستان آنها را چشیده بعد از اطناب
مدح شرحی در وصف آنها نگاشته اند که معنی آن این است
(این قوم مردمی هستند چون شیران شیر جنگ که هرگز تقاعد از جنگ
نکرده وبانتظار دفاع ننشسته بلکه همیشه در رزم بر خصم پیشدستی کرده
بلشکر دشمن حمله برده چون فوج شاهین از هوا بزمین ریخته با دشمن
در آویخته در لحظهٔ او را خسته ودرهم شکسته اند چنان باهم اتفاق و
اجتماع میکنند که احدی نمیداند در چه زمان گرد آمده وکدام مکان
باهم پیوسته رعب ومهابت در دل دشمن می افکنند

شبیخون بر او میزنند   وگر کوه باشد زجا میکنند

محال است که اعرابی پشت بجنگ کند اگر چه هزار گلوله وتیر
بر سینهٔ او ببارد

فصل ثالث در خلاصهٔ احوال گردون پاشا

شارلس گردون در سال هزار وهشتصد وسی وسه میلادی در شهر
(وویلویچ) انگلیس از مادر متولد شد وپس از تحصیل علوم وتکمیل
فنون حربیه در مدارس انگلیس سال هزار وهشتصد وپنجاه ودو
در سلک سپاهی منسلک وبخدمات واعمال حربیه مشغول گردید
مردی بود بالطبع مایل بمعارک وبی اندیشه از مهالک وصابر بر شدائد
واین اوصاف را از اسلاف خود همانا بمیراث داشت چه پدر
جد او در محاربات انگلند بشجاعت وبسالت شهرتی تمام یافته
وجد وی نیز همه وقت در حروب ووقعات عظیمه حاضر ودر تحمل

رنج وخطر یادگار پدر بوده وپدر او نیز بشیمهٔ اسلاف با جنگ ومصاف
خو گرفته در توپخانهٔ انگلیس سالها مشغول خدمت بوده تا بمنصب
سرتیپی سیم توپخانه ارتقا جسته بود واما گردون سال هزار وهشتصد و
پنجاه وپنج را در محاصرهٔ سوستاپول حاضر شده وجنگهای بزرگ
وکارهای نمایان نموده که سردار بزرگ ورئیس سپاه انگلیس در آنجنگ
تصدیق وشهادت بر شجاعت وجلادت او داده بود ودر سنهٔ هزار و
هشتصد وشصت با سپاه انگلیس مسافرت بچین نموده که واقعات
عظیمهٔ آن سفر همه گواه بر شجاعت وتجلد ودلیل بر تفوق او باقران
وی است ومراتب مهارت ووقوف او را در فنون حربیه وحرکات
عسکریه وانجام مقاصد انگلیس مکشوف میسازد وتا سال هزار و
هشتصد وشصت وپنج در چین اقامت کرده رنجها برد وغصه ها

خورد تا خدمت و ماموریت خود را بپایان آورد آنگاه مراجعت
بانکلیس نموده بپاداش خدمات بمنصب سرتیپی اول سپاه انکلیس
نایل و از طرف خاقان چین بلقب ساری عسکر (شیر سپاه)
ملقب گردید در سنه هزار و هشتصد و هفتاد و سه چنانکه سابقا
مسطور شد بحکومت و تنظیم حدود و محال استوائیه افریقا مامور
گردیده بعد از اصلاح و انتظام امور آن حدود در هزار و هشتصد و
هفتاد و شش مراجعت نمود در سال هفتاد و نه حکومت تمام ممالک
سودان و درفور و قطعات و حدود استوائیه از طرف خدیو
مصر بدو مفوض گردید وقتی بخاک سودان رسید آنجا را خالی
از قشون مصر دید چراکه در آن وقت تمام عساکر مصریه که ساخلوی
سودان بودند بامداد قشون دولت عثمانی برای جنگ با دولت

روس رفته بودند و بدینواسطه آتش فتنه در مملکت درفور مشتعل و
زبیر پاشا بگداختن شور شورش مشتعل پیوسته مکاتیب و رسایل
بخلفاء و اهل پیمان خویش مینگاشت و آنها را بشق عصای
فرمانبری و ارتکاب عصیان و خودسری وا میداشت و بهدم
و تخریب بناهای گردون تحریض و ترغیب میکرد تا اینکه رفته رفته
عدد شورشیان متجاوز از ده هزار نفر مردم رزمجوی شد لکن
با گردون جز معدودی از عساکر مصریه نبود با اینحالت یکماه
تمام در خرطوم اقامت کرده باصلاح و ترتیب امور حکومت پرداخت
و کارها را چنانکه باید منتظم ساخت رسم رشوه ستانی را منسوخ کرد
قانون زدن تازیانه را از میان برداشت پس از آن بر ناقه
خویش نشسته راه بیابان بی آب و علف که جز بیم تلف زاد

و اعتمادی نداشت پیش گرفت و همه جا رانده تا بدرفور رسید
اتباع و همراهان و خدام و پاسبانان خویش را هر که بود بمسافتی بعید
گذاشته خود منفردا بدایره طاغیان و عصات درآمد دید تقدیر سه هزار
نفر برده شاکی السلاح و مستعد شورش و فساد اند سوای سران و مهتران
آنها که نیز جمعی کثیر میباشند رؤسا و وجوه را مخاطب ساخته شرحی
از کلمات لین و خشن مبنی بر وعد و وعید و بیم و امید القا نمود و از میان
آنها بیرون نیامد تا همه را مطیع و منقاد خود ساخت و سرخیل آنها که سرسخت
سر تسلیم پیش آورد سلیمان بن زبیر بود گردون او را محض مزید استمالت
و تشیید رابطه انقیاد حکومت بحرالغزال داده بدین نقش مکاشی
نهاد پس از آن گردون بازگشت بخرطوم نمود قلیل زمانی در آنجا
اقامت کرده بصوب بربر توجه نمود و از آنجا بدنقله شد در دنقله

اورا خبر رسید که اهالی حبش حمله و هجوم بسنار برده اند سریعا معاودت
بخرطوم کرده معلوم شد این شایعه محض کذب بوده از آن پس برای
اصلاح میانه اهالی بوغوس عزیمت آنصوب کرد و کار آنجا را بانجام
آورده مراجعت بخرطوم نمود آنگاه بموجب تلگراف خدیو احضار
بقاهره شد برای قرار و مدار امور مالیه سودان که امری مهم و ترتیب
آن موقوف بحضور او بود و در آنوقت یکسال از حکومت و اقامت
وی در سودان گذشته بود بقدر یکماهی در قاهره توقف کرده
مجددا مراجعت بخرطوم نمود و در اثنای طریق از سواکن و بربر
عبور نموده چندماهی بتعدیل مالیات ولایات سودان اشتغال ورزید
هر کس این تفصیلی که ما ذکر کردیم از ملخص اعمال و احوال گردون و سفرها
و خطرها که برای او روی داده است ملاحظه و قرائت نماید چنین

گمان میکنند که او مردی بوده طویل القامه و عریض الکتفین و قوی الارکان
و عظیم الجثه و قوی البنیه و عبوس الوجه که شدّت مهابتش پای
گریزنده را از رفتار و دست ستیزنده را از پیکار باز میداشته و از کمال
سطوتش بوده که سایهٔ امنیت و مایهٔ رفاهیّت در خطّهٔ سودان گسترده
و فراهم کرده بود ولی واقع امر چنین نیست چه او مردی قصیر القامه
و ضعیف اندام و لاغر و نزار امّا آثار نباهت و نام آوری و فکر و دانش
از بشرهٔ او هویدا و آشکار بود

سلیمان بن زبیر که منتهز فرصت بود اشتغال گردون را در خرطوم
بترتیب دوائر حکومتی و سرگرمی او را بامور مالیّه بلاد غنیمت شمرده
بقدر ششهزار نفر از معاهدین و حلفاء پدر خود را با خود جمع کرده سر
از ربقهٔ اطاعت و انقیاد بیرون کشید و متجاهر بسرکشی و عصیان گردید

گردون بعض سرکردگان و رجال خود را با بهره از جنود بدفع او مامور
کرد و محاربت سختی فیمابین رفت آخر لشکر گردون نصرت یافت
و پسر زبیر را بقتل رسانیده نوشتجات و مکاتیب متعدّده با او یافتند
از پدر او زبیر که دلیل برین بود که خود زبیر نیز محرّک سلسلهٔ عصیان
و شریک این شورش و طغیان بوده بنابرین حکم قتل زبیر نیز صادر
شد لیکن بعد معاف از قتل گردیده راتبهٔ معیشتی برای او مقرّر
شد که از طرف حکومت مصر بوی میرسید

بعد ازین واقعه خاک سودان از خار فتنه پاک و پیراسته گردید
و امنیّت و راحت آن ساحت بکمال رسید ازان پس گردون
واحد الهم بمنع تجارت برده و نسخ عادت برده ستانی پرداخت
تا اینکه توفیق پاشا خدیو مالیه بسریر خدیوی مصر نشست و خدیو سابق

ملک و دیار مصر را وداع و انقطاع کرد گردون از سودان سریعا
بقاهره آمد و بامر خدیو برای فیصل بعضی مهام مخصوصه مامور حبشه
شده پس از انجام امور آنجا معاودت بانگلیس نمود

همینکه لرد ریپن بحکومت هندوستان منصوب شد گردون را
بمصاحبت اختیار و محرم اسرار خود کرد و درآنوقت دولت چین را
که با روس خلافی در میانه افتاده بود تسویهٔ خلاف و رفع اختلاف
فیمابین را بعهدهٔ گردون مفوّض داشته او بطوری که منتهای مقصود بود
گفتگو و خلاف را براه سلم و ائتلاف از میانهٔ آن دو دولت رفع نمود
ازان پس دولت انگلیس او را برای اصلاح بعض مهام خصوصیّه
بدماغهٔ امید افریقا فرستاد و از آنجا بانگلیس رجعت نمود و از انگلیس
مسافرت بخاک شام کرده مدّت یکسال تمام در اورشلیم و نواحی

آن اقامت کرد و از امور دنیویه انقطاع گزیده ملتزم عبادت گردید
چنانکه در آنمدت از طاعت خالق بصحبت خلایق هیچ نپرداخت

فصل رابع در ذکر حکومت رؤف پاشا در سودان و قیام متمهدی

هر عاقل منصفی اقرار و تصدیق میکند که گردون پاشا قراری نیکو
و نظامی مستحسن در خطّهٔ سودان گذاشت که اهالی از روی آن قرار و قانون
بعدل و نصفت کار میکردند هر ذی حقّی بحقّ میرسید و هر ستمکاری
کیفر مستحقّ میدید و آنچه او در منع برده گیری و ترک برده فروشی بذل
سعی نمود الحق نظر بحبّ بشر و رفعت شان انسانیّت مساعی او
مشکور است لیکن بملاحظهٔ مصلحت حکومت و تکمیل اسباب راحت
و اقتضای رفاهیّت جز اینکه حمل بر سوء تدبیر و قلّت حزم و عدم

دوراندیشی او کرده و بگوییم از مراعات حال و محل و ملاحظهٔ مآل
و مستقبل یکسو افتاده است دلیلی نداریم زیرا که تجارت بُرده کاری
بود از قدیم الایام در سودان شایع و متداول که جمع کثیری از اعاظم
اهالی که دران خطه قدرت و منزلت و نفوذی تمام داشتند از این راه
معاش و انتعاش میکردند علی الخصوص که بیع و شرای بُرده و بَرده
گیری هیچیک شریعت آنها (یعنی مذهب اسلام) ممنوع و حرام نبود
پس همینکه گردون حکمرانی بران خطه یافت دفعهٔ واحده حکم سخت
صریح بقطع رشتهٔ این تجارت و سد باب این معاملت نمود
و با کمال شدت و حدت و منتهای سخت گیری بر سر حکم خود
ایستاده کار را بمردم تنگ کرد حتی اینکه جمع کثیری را بانواع عقوبات
از حبس و قتل و غیره معاقب ساخت و به بلیات شدیده انداخت

واین از بدیهیات عقلی است که هر عادتی در مملکتی جاری و جایگیر
شد دفعهٔ واحده قلع آن ممکن نیست بدون مقاومت و مخالفت اهالی
و نفرت و هیجان اشخاصی که معتاد بآن عادت شده اند چرا که بآن
قدیم مألوف راضی و راغب اند و از آن جدید غیر مألوف متنفر و هارب
و اگرچه هم آن عادت قدیم نکوهیده و ذمیم و مضر بحال آنها باشد
چه رسد باینکه مصلحت و منفعتشان فی الحقیقه در آن بوده باشد از این
روی بود که حکومت و سیاست گردون در سودان مصون از وصمت
ملامت و وخامت نماند و هیچ منصفی نتواند انکار نمود که ممانعت
و قدغن او در امر نخاست و بُرده فروشی اسباب تبری و نفرت قاطبهٔ
اهالی سودان از حکومت مصر و سخط و عناد آنها نسبت بقاطبهٔ مصریان گردید
و حکومت رئوف پاشا در سودان (زاد فی الطنبور نغمةً اخری)

از اسباب مزید علت این شد که چون مشار الیه بعد از گردون بحکمرانی
سودان منصوب گردید بجای اینکه جبر کسر ایام گردون را نموده بلطائف الحیل
سد خلل و رفع علل سابقه را بکند و دلهای رمیده را آرمیده سازد
دسته باشبوزق (قشون چریک) را که سابق در سودان اسباب بی نظمی
و زیان بودند دوباره بآنجا عود داده چنانکه رسم و عادت معهود آنها بود
بنای جبر و جور را گذاشتند و رئوف پاشا سلب رأفت از خود کرده
بعد از آنکه ضریبهٔ گران و خراجی خارج از میزان که تحمیل ما لا یطاق بود
بر اعناق اهالی وارد نمود تحصیل و جمع این خراج و منال را بعهدهٔ طائفه
باشبوزق مفوض داشت و چنان کار خراج گزاری را بر آن بدبختان
سخت کرد که اگر یکتن در ادای ضریبت تقصیر میکرد و ما فی الذمت
خود را تأخیر میداشت چریک بی رحم او را بچهار میخ عقوبت و نکال کشیده

بضرب تازیانه اخذ منال مینمود تا رفته رفته از سوء معاملت حکومت
و ترک مجاملت ارباب تحاصیل فلاحان را بدبختی و شآمت از حد
گذشت و هر کس در هر کجا بود فلاح خویش را در ترک فلاحت دیده
زمین خود را بایر و خراب گذاشت و برای معیشت سرقت و سلب را
بهترین سبب شناخته در خفیه بعضی بقطع طریق و برخی به بیع رقیق
پرداختند و تمام اینها مایهٔ شدت نفرت مردم از حکومت گردیده
قلوب اهالی از کینه و کین والی ممتلی شد و بانتظار فرج و قطع
رقبهٔ حرج و طلب سبب روز میگذراندند و مفرّی نعم المفرّ از خداوند
قادر تمنا میکردند

از آن پس عرابی پاشا در مصر آغاز شورش و سرکشی نموده از
وخامت طغیان و شآمت عصیان او چنانکه مشهور آفاق

ومسطور اوراق گردید انواع بلیّات ونکبات بمملکت مصر رسید
وبدین جهت حکومت مصر در سودان ضعیف ومتزلزل وارکان
شد واصحاب امر ونهی وارباب حلّ وعقد از تمهید راحت وحفظ امنیت
آن خطّه عاجز ماندند وزمام اهالی از قبضهٔ اختیارشان بیرون
رفت وچنانکه از پیش اشارت نمودیم سکنهٔ سودان احکام حکومت
وصادرات ایالت را بر خود گران دیده ناچار بنای ناله وبیقراری
میگذاشتند وبا حکومت خشم وخشونت آغاز نموده از سخت گوئی
وزشت خوئی وتهدید ووعید که لازمهٔ قطع امیدست هیچ اندیشه
نمیکردند حکومت محض تخویف اهالی وتلافی این حالات
مکروهه مجبور بازدیاد قوّهٔ قهریه وافزودن خدم وحشم می‌شد
زیادی خدام واعوان موجب زیادی مخارج ومواجب وازدیاد

مخارج ومواجب مستلزم ازدیاد تحمیلات وضرائب وزیادی مال
وضرائب باعث مزید نفرت وتظلم رعیت میگردید
پس روز بروز بنیان حکومت سودان باین اسباب وعلل در کار
انهدام وخلل واوضاع آن خطه وخاک دوچار اشکال وارتباک
میگردید تا اینکه راهی برای رهائی از بند بندگی وربقهٔ رقیت وقیام
بشورش ونافرمانی بدست آنها افتاده فوراً سر بسرکشی برداشته رایت
عصیان افراشتند اینها دواعی واسباب شورش وهیجان اهالی
سودان بوده که تا امروز مشاهده میکنیم وهرکس در اقوال وسخنان کسانی
که بمجاری حالات سودان ومراتب خیالات سودانیان وقوف
وآگهی دارند تأملی نماید میداند که همین اسباب وجهاتی که ما ذکر کردیم
فقط سبب میل ورغبت وجوه واکابر طوایف وعشایر باجابت

دعوت واطاعت فرمان مهدی سودانی گردیده وهمه را بنصرت
وبیعت او واداشت بدون اینکه در معنی اعتقاد بصدق ومیل قلبی
بتأیید مهدویت او واداشته باشند
امّا مهدی بلکه متمهدی که اسمش محمّد احمد است بعضی گفته اند در سال
هزار وهشتصد وچهل وسه میلادی در قریهٔ خناق که در قرب آبشار
سیم نیل است متولّد شده وبرخی دیگر گویند در جزیرهٔ کوچکی
که بمسافت پنجاه میل از طرف عرضی دنقله واقع است بعرصهٔ وجود
آمده ومردی بود متوسط در میان رجال نازک بدن وقوی بنیه
گندم گون مایل بسیاه ریشش نیز سیاه وبر وجنتین او داغ وعلامتی
بود یعنی بر هر طرف عارضش سه علامت داشت در دوازده
سالگی حافظ کلام الله شد از آن پس عموی او که در قرب سنّار

سکنی داشت خواست تا او را حرفت کشتی سازی وصنعت مراکب
بحریه که شغل خود او بود بیاموزد روزی او را کتک زیاد زد او هم
از نزد عموی خود فرار کرده نظر بعلوّ طبعی که داشت بخرطوم آمد ودر آنجا
خواندن ونوشتن فرا گرفت ونزد بعضی از معلّمین ومشایخ آنجا قلیلی
علم فقه وشرایع آموخت بعد از آن برای تکمیل درس فقه به بربر رفته
مدّتی نزد شیخ نور که شیخی کبیر ودر بلدهٔ صغیری ببربر دائماً متوقف بود
تدریس نمود تا از تلمیذی برتبهٔ اوستادی رسید واز آنجا بجزیرهٔ کوچکی
موسوم به (ابا) که بمسافت چهار روز راه از جانب جنوبی خرطوم
واقع است انتقال نمود ومدّت پانزده سال در آنجا اقامت جسته
زاویهٔ عزلت وانقطاع گزید وتمام این مدّت را در گوشهٔ وحدت
از کار اذکار وشغل طاعت وعبادت ومطالعهٔ کتب دینیه

بشاغلی دیگر نپرداخت تا صیت صلاحیت و قدس و طهارت او
بنواحی و اطراف رفت و خلقی طلاب و نیازمندان از راههای
دور برای درک فیض حضور و تلقی علوم و معارف بکلبهٔ او روآوردند
و چند کریمه از بنات کرام و مشایخ اقوام که در میان عشایر و اجیال
جاه و مقام و نفوذی تمام داشتند بعقد ازدواج خویش کشید که دلیل
برین بود میخواهد پشت خود را بدین پیوندها محکم و نجدت و نسبت
و دعوی خویش را بدیشان قوی و مسلم کرداند بجهت آن طمعی
که در نفس او بود که در اواخر عمرش بظهور رسید و مردم نظر بخلوص
نیت و حسن عقیدتی که بطهارت ذیل و قدس ذات او داشتند
شیخ طریقهٔ دراویش جیلانیهٔ آنحدودش خواندند
چون خبر ثروت و کثرت تمول و علو منزلت محمد احمد بسمع مدیر

نموده رسید رسولی فرستاده باسم اعانت ادارهٔ حکومت مبلغی
خطیر مال از او طلب کرد محمد احمد از ادای آن ابا نمود مدیر مشارالیه
مکتوبی بدو نوشته تهدید شدید کرد که هرگاه در ایصال مال
و امتثال مثال امتناع و تمرد ورزد او را مغلولاً و مخذولاً بقشون
خواهد برد و برای انفاذ امر و اجرای وعید و تهدید خود سپاهی
گران از پس آن نامه روان کرد همینکه سپاه بجزیرهٔ ابا رسیدند
محمد احمد با اتباع خود که جمعی کثیر از تلامذه و طلاب و انصار
و اصحاب بودند با آنها تلاقی نموده حربی سخت و سریع در انداخت
و زمانی نگذشت که همه را چون جراد منتشر متفرق و پریشان ساخت
این خبر در بلاد مجاوره منتشر شد و مردمی را که از سوء حال
و ثقل منال مینالیدند بهیجان و آواز آورد و هزاران نفوس

بمحض استماع این واقعه از دست جور و بیداد فغان و فریاد برآوردند
از این هیجان و گرویدن خلق محمد احمد را که منتهز چنین فرصتی بود
کبریائی در دماغ پدید آمده رایت داعیت برافراخت در اواخر
ماه ایار رومی مطابق مه ماه فرانسه سال ۱۸۸۱ مسیحی بود که بیاران
و هواداران خود از دراویش و فقها آغاز نامه نگاری نهاده
اعلان و اشعار نمود که او همان مهدی منتظر است و مهیا و حاضر
که سال ۱۸۸۳ (مطابق سنه هزار و سیصد هجری) بیرون
آمده عنقریب دنیا را از عدل و داد پر میکند و قائمهٔ اسلام را
بپا میدارد و گوهر دین را که از اهمال مسلمین آلوده بشوائب شبهات
گردیده پاک میسازد و هرکس از امر او تمرد و عصیان ورزد
و دعوت وی را گردن ننهد یا در اجابت او بهانه جوید و راه

خودسری پوید خواه مسلم باشد یا نصرانی و یهود او را بقتل میرساند
و در ماه رمضان هزار و دویست و نود و هشت مطابق او ماه
سال ۱۸۸۱ میلادی دعوت خود را آشکار کرد و جهاراً خویش را
قائم بحق و مهدی مطلق خواند و هزاران کس از اهل سودان او را
پیروی کردند و مهدویتش را اقرار آوردند

رئوف پاشا چون از امر محمد احمد آگاهی یافت رسولی از محارم
و خواص خویش که ابوالسعود نام داشت نزد او فرستاده وی را
بخرطوم طلب کرد رسول چون نزد محمد احمد رسید از وی سؤال
کرد که آیا غایت مقصود تو از این دعوی چیست خود را که میدانی
و خلق را بر چه میخوانی جواب داد که من فرستادهٔ پروردگارم
و همان مهدی موعود که خلق در انتظار او هستند فرستاده کهف

اگر توانی که ادعا میکنی پس از برای چه نافرمانی و عصیان حکومت
مینمائی و حال آنکه خود میدانی که او حکومت اسلامیه است پاسخ
داد چنین نیست که تو میگوئی اگر این حکومت فی الحقیقه بر شریعت
اسلام و طریقت حضرت سید الانام صلعم بودی از چه روی این
خراج و ضریبت بر گردن مسلمین حمل مینمودی ابو السعود گفت
من ترا نصیحت میکنم که بمخالفت حکومت بر مخیز و از مقاومت
با او بپرهیز که عاقبت آن وخیم است و عقوبت این الیم
و الا دیری نمیگذرد که خویشتن را با اتباع و انصار دوچار قهر
عساکر حکومت خواهی دید جواب داد که هر وقت عساکر حکومت
با کشتیهای بخار و توپهای آتشبارشان بطرف ما پایند
یقین بدان که گلولهای آنها بمن و اتباع من هیچ ضرری

نخواهد رسانید بلکه خودشان با تفنگها و توپهای آتش فشان غریق
نیل گردیده جان بعزرائیل تسلیم خواهند کرد و دوباره بقدرت
رب جلیل حکایت جنود فرعون عنود و آیت (فغشیهم من الیم
ما غشیهم) معاینه خواهد افتاد ابو السعود نزد رؤف پاشا معاودت
کرده آنچه دیده و شنیده بود بسمع وی رسانید

رؤف پاشا مصمم مقاتله متمهدی شده سیصد نفر سپاهی با یک
توپ در دو کشتی بخار ترتیب و تجهیز کرده بطرف سودان روان
ساخت و ریاست این قشون را به نفر صاحبمنصب داد در بین
راه میانه این سه تن نزاع افتاد که آیا سرداری کل این قشون
با کدام یک باید باشد و چون بجزیره ابا رسیدند شب باشد
یا روز چه باید کرد در صبح آغاز حرب دشمن نمود صبح روز

یازدهم ماه او مطابق آب ماه رومی بود که یکی از آن سه نفر با قسمتی
از عساکر از کشتی بخشکی آمده چون نزدیک شهر آبادی که مسکن
محمد احمد بود رسید مردی را دید که جماعتی از مردم گرد او جمع شده اند
او را گمان متمهدی کرده بر او حمله برد و چون نزدیک رسید سؤالی
از وی کرده دیگر منتظر جواب نشد و بی درنگ تفنگی بروی او خالی
کرده فی الحال هلاکش ساخت و حال آنکه او از اتباع متمهدی
هم نبود در آن بین متمهدی و اتباعش ببر وقت آنها رسیده
با تیغهای آخته بر آنها تاختند قشون چون آنحال را مشاهده
نمودند روی جدال و نیروی قتال در خود ندیده اقدام بجنگ
نکردند متمهدی تقدر یکصد و سی نفر از آنها را از دم تیغ گذرانده
بقیة السیف سلاح حرب ریخته عنان عزیمت بهزیمت سپردند

باقی لشکر که در دو کشتی بخار بودند چون اینحال را مشاهده نمودند
چنان مضطرب و خائف شدند که جرئت و جسارت اینکه
یک تیر توپ بطرف آنها بیندازند نکرده و گفتند جز تضییع باروط
و اتلاف ذخایر حربیه سودی ندارد و آخر برای اظهار حیوه توپی
بطرف هوا انداخته متمهدی و اتباعش بدون اینکه صدمه و
آسیبی بآنها برسد فرار کردند و باقی جنود بنیل مقصود بحکم
(رضیت من الغنیمة بالایاب) سود سلامت سر را از زیان ملامت
و کیفر برتر دیده راه خرطوم سپردند

از انتشار این خبر و اثر این ظفر اتباع و انصار متمهدی روز بروز
افزایش یافته آوازه اقبال او بهمه قبایل رسید و از تمام نواحی
و حدود سودان دسته دسته آهنگ بیعت و نصرت او کردند

محمد سعید پاشا حکمران کردوفان چون از کار و حال و پیکار و قبایل
متمهدی واقف شد خائف گردیده لشکری عظیم چون رود نیل
از قفای او گسیل کرد متمهدی بکوه غدیر که در شمال غربی فشوده
واقع است پناه برده استمداد و استنجاد از اهالی آنجا نمود
که همه قومی دلیرانند (و روز معرکه گرگان و شرزه شیرانند) حتی اینکه
محمد علی پاشا روز فتح کردوفان هرچه کرد نتوانست آن قوم را خاضع
و مطیع خود گرداند بالجمله طولی نکشید که محمد سعید پاشا نیز باد
درشت بدشمن پشت داده روی باداره حکومت خود آورد
و بعذر و ادعای اینکه طغیان آب نیل سد سبیل کرده مانع از تعاقب
متمهدی است از آن پس راشد بیک مدیر و حکمران فشوده که مردی
(کردی الاصل بود) بقدر چهار صد نفر قشون نظامی و یکهزار نفر

~~و یکهزار نفر~~ از طایفه شلوک (که قبیله از سیاه پوشان سودان میشند)
مسلح و مکمل کرده عزیمت کوه غدیر نمود و پس از چهارده روز
بادیه پیمائی بمتمهدی رسیده جنگ عظیمی میانه فریقین واقع
و اسیاف یمانی چنان بجان ستانی مشغول و نوک رماح بقبض
ارواح عجول شد که در کم از ساعتی جانها با تنها وداع و تنها از سرها
انقطاع جست و محاربین قشون چنان در خاک و خون طپیدند
که سیاه از سپید و موالی از عبید شناخته نمی شد عاقبت نسیم
فتح و نصرت برایت اقبال متمهدی وزیده راشد بیک با اکثری
از عساکر نظامی و بعضی از طایفه شلوک که با وی بودند بقتل رسید
هرچه ذخایر حربیه داشتند با چندین قبضه تفنگ را منتون
غنیمت متمهدی شد و در خلال این حال نایره فتنه و فساد از امام

حدود و بلاد سودان زبانه کشید طایفه دراویش میانه قبایل
عرب افتاده مردم را بحرب و قتال و جهاد و جدال فی سبیل الله
تحریض و ترغیب میکردند و ناخوشی مسری طغیان و عصیان
هر یومی از قومی بقومی و از عشیره بعشیره سرایت میکرد تا بقبیله
کباپش که در طرف شمالی کردوفان واقع است رسید و از طرف
دیگر طایفه شبری ساکن میانه سواکن و بربر شورش سر برداشتند
سایر قبایل مجاوره نیز روش اطاعت فرو گذاشتند بالجمله
دایره این نایره تمام خطه سودان را احاطه کرد تا بدریای سفید
رسید و پیوسته اخبار شورش از هر ناحیه گوشزد رئوف پاشا
میگردید و او از خرطوم هیچ تجاوز نمی کرد تا آنکه در اوایل سال
هزار و هشتصد و هشتاد و دوی میلادی حکم احضار او از طرف

خدیو رسیده از سودان بمصر مراجعت نمود پیش از آنکه هیچ اقدامی
در اطفاء آتش این فتنه نماید

فصل خامس در حکومت عبدالقادر پاشا در سودان

بعد از عزل رئوف پاشا عبدالقادر پاشا بحکمرانی مملکت سودان
منصوب و مأمور گردیده لدی الورود امر بتجهیز جنود داد و در
استیصال متمهدی شرایط استعجال را از دست نگذاشت و بقدر
سیزده فوج سپاه منظم که اکثر آنها از کردوفان و دارفور بودند
و هزار و پانصد تن قشون غیر منظم از شجعان قبایل عرب مقیم
دنقله فراهم آورد و سرداری این قشون را بیوسف پاشا که مردی
دنقلی الاصل بود داده سپاه و سردار مزبور متوجه کوه غدیر که ملجأ

وسنجاق متمهدی بودشدند ولی افسوس هنوز از خرطوم شانی
دور نشده بودند که بقدر پانصد نفر از دنقلیان از اردو فرار کرده
بمتمهدی پیوستند

در اوایل ماه آوریل مطابق (نیسان) رومی حسین بیک شکری
مدیر سنار بواسطه تلگراف بخرطوم خبر داد که بعضی از شورشیان
که سرخیل آنها یکی از اقارب متمهدی است در سنار قیام بشورش
کرده رایت عداوت و عصیان افراشته اند اگر از طرف
ایالت اجازت رود قیام و اقدام بدفع آنها نمایم رخصت
این کار را یافته قشون مستحفظ سنار را مسلح ساخته صبح روز هفتم
شهر آوریل بگروه شورشیان حمله برد شورشیان مقاومت
و مدافعت سخت نموده چنان صولتی بروز دادند که سپاه سنار

دست از پیکار شسته با غنیمت خستگی و خسران و ندامت فراوان
بداخل شهر فرار کردند و طاغیان آنها را تعاقب نموده بشهر در آمدند
جنگی سخت با اهالی کرده جمعی کثیر از اصناف و تجار طعمهٔ اسیاف
اشرار شدند و یکصد نفر از سپاه ساخلو نیز در این جنگ و ستیز
عرضه هلاک گردیده باقی قشون بسربازخانهای شهرپناه بردند
و بامها بر آمده شلیک سختی بطرف اشرار نمودند تا آنها را قهراً از شهر
بیرون کردند و ابتدا از زمانی که شورشیان دست تلگرافخانه
نیافته بودند تفصیل وقایع و حادثات هر ساعت بواسطه تلگراف
بخرطوم میرسید بعد شورشیان تلگرافخانه را متصرف شده تمام
باطریهای قوه را شکسته و سیمها را قطع نموده وسایل مخابرات
بالمره منقطع گردید و اهل خرطوم چنین گمان کردند که شهر سنار

بتصرف دشمن افتاده و این اندیشه و گمان در اطراف بلاد شایع
و عزائم متمهدویین در کار شورش و یورش ببلاد سخت تر و عدد شان
همواره بیشتر شد حتی اینکه گفتند عدد محاصرین سنار بچهار هزار
نفر رسیده بود و اما شهر سنار هشت روز تمام در بند محاصره بود
اینها همه قبل از وصول عبد القادر پاشا بخرطوم بود و در این وقت
نایب او زیگلر پاشا بود که در خرطوم اقامت داشت همینکه
از اغتشاش سنار مطلع شد فی الحال بقدر چهار صد نفر سپاهی
متوجه آنجا نمود و صالح آقا را بر آنها قائد و سردار کرد اما
مشار الیه تا روز پانزدهم ماه آوریل تخلف از این جنبش نمود پس خود
زیگلر پاشا نیز با دویست نفر قشون نظامی از سپاه مستحفظ خرطوم
در دو کشتی بخار از قفای آن سپاه حرکت نمود تبعهٔ خارجه

و فرنگیهائی که در خرطوم بودند احساس نزدیک شدن خطر و حدوث
سوانح را نموده در خانهٔ کشیشها و مأمورین کاتولیکی متحصن شده آنجا را
مأمن خود ساختند

آتش حرب و قتال در کردوفان اشتعال یافت و دزدان قطاع الطریق
در آنحدود فرصت بدست آورده دست تعدی بعابرین و مسافرین
دراز و بقطع طرق و نهب اموال آغاز کرده در هشت نقطه مابین
خرطوم و العبید سیم تلگراف را قطع کردند و اهل العبید مستعد
تحصن شدند و شورش بتمام جهات درفور امتداد یافته بقسمی
شد که روابط میانه درفور با سایر بلاد و نقاط حوزهٔ حکومت
یکباره منقطع و راه مراودت از هر سو بسته شد چنانکه تا امروز
بهمین حالت باقی است در خلال این احوال مردی محمد طه

نام درآمده ادعا کرد که من وزیر متمهدی ام و گروهی دور خود
جمع کرده در قریهٔ کوچکی بحوالی ابی حرس که تا ساحل نیل کبود
دو ساعت راه مسافت داشت رایت شورش افراشت
و پای اقامت استوار کرد همینکه زیگلر پاشا با دو کشتی جنگی
خود بانجا رسید محمد طاها را دعوت به تسلیم و استیمان نمود
او ابا کرده زیگلر پاشا چون مأیوس از اطاعت او شد (سنجق
یوسف ملک) را با پنجاه مرد جنگی داوطلب و یکصد نفر قشون
نظامی بمحاربه و مقاتلهٔ او فرستاد شورشیان و اتباع محمد طاها
که همه خود را بسیوف و رماح و صنوف سلاح آراسته بودند
بر آنها حمله نمودند و رزمی سخت داده زمانی نگذشت که تمام
آنها را بخاک کشیدند عجب این بود که زنان و دختران طاغیان

در وسط معرکه بر مردان خود پیشدستی و سبقت جسته بی اندیشه و بیم
خود را با سینه های گشاده بر صف سپاه مصر میزدند و با دندان
ابدان رجال را پاره میکردند بناءً علیهذا زیگلر پاشا مضطر و ناگزیر
ازین شد که معاودت به ابی حرس نموده استمداد و استنجاد از اهالی
آنجا نماید روز چهارم ماه ایار بود که جمعی کثیری اعوان و انصار
از مردم داوطلب از ابوحرس فراهم آورده بر محمد طاها حمله برد لیکن
زمانی نگذشت که دوباره تمام سپاه و اعوان او طعمهٔ تیغ طاغیان
بی باک گشته بخاک هلاک ریختند و ما بقی سر از پا نشناخته از جلو
صولات خصم گریختند و توپ آنها غنیمت شورشیان گردید
اما سنجق صالح آغا پیوسته قطع بوادی و طی طرق مینمود تا
به سنار رسید شورشیان که در حصار سنار اقامت داشتند

همینکه او را دیدند از قصد و ارادهٔ وی سؤال کردند او امر خود را
کتمان کرده آنها را بمطاولهٔ درنگ در خواب غفلت کرد
تا مرکز منیع و محل مساعدی در کنار نیل برای خود اختیار و کار
تحصن و محاربه و پیکار را آراست و استوار کرد آنگاه سپاه
داوطلب خود را بشکل قلعه صف آرائی و ترتیب نمود و شلیک
شحی بطرف شورشیان کرده آتش حرب از هر دو سوی زبانه
کشید و از صباح تا رواح جنگ و ستیز در کار و روز رستخیز
بدیدار بود و از شورشیان جمعی بیشمار رهسپار مطمورهٔ عدم
و مسافر زاویهٔ فنا شده عاقبت بقیهٔ آنها از صالح آغا و جنود
او هزیمت یافته روی از جنگ برتافتند و حصار سنار از
بند محاصره مستخلص شد اهالی سنار در بادی امر چنین گمان کردند

که سنجق صالح آغا و اتباع او زمرهٔ اعادی و از طاغیان بوادی اند
لهذا چند تیر توپ و تفنگ بطرف آنها انداخته بعد که ملتفت
شدند اینها اعوان و انصارند که برای استخلاص آنها آمده ابواب
حصار را گشوده او را با کمال بشاشت پذیرائی و استقبال نموده
قدوم وی را غنیمت شمرده و دسته دسته باقدام قدام ریخته
پای آنها را بوسه دادند و مراسم شکر و امتنان از غیرت و همت
و شجاعت صالح آغا بجای آوردند
اما زیگلر پاشا پیوسته در ابی حرس قرین اضطراب و ترس بود
تا او را مدد و نصرتی قوی در رسید و لشکری انبوه که مشتمل بود
بر شش دسته قشون منظم مسلح و دو هزار و پانصد نفر از جنگجویان
عرب از قبیلهٔ شکریه بمعاضدت او فرا آمدند که در جلو آنها

جمعی از مشایخ و مهتران قبیله همه خودهای فولادی بر سر و زره‌های
آهنین در بر و تیغهای رخشان بدستِ راست و سپرها بدست
چپ بر اسبهای فربه تازی سوار و مستعد جان بازی و پیکار
بودند چنانکه گفتی عربانِ جنگجوی عهد جاهلیت اند یا که تازانِ
معرکه کربلا و مشتاق بلیت خلاصه چون قلب زیگلر پاشا
باین سپاه گران مطمئن و آسوده شد با عوض الکریم امیر و سردارِ
سپاه مزبور متفق گردید که تمام این سپاه را از پیاده و سوار
مرتب و حاضرِ پیکار ساخته روز ششم ماه مارس یکدفعه بر دشمن
حمله برند و در شام روزِ مزبور صفوف سپاه را آراسته کرده مستعد و
مهیای قتال شدند و عوض الکریم قشون را مخاطب ساخته
تسلی و دلگرمی میداد و تحریض بصبر و ثبات و وصیت بشجاعت

و مردانگی میکرد و همه را بشوق غنیمت می انداخت و از شینِ
هزیمت خائف میساخت و خودش با کمال شادی و بشاشت
حاضر و منتظرِ ساعتِ قتال بلکه طالب سرعت جدال بود
و حال آنکه خود شیخی سالخورده بود که غبار شیبش بر عارض نشسته
و لشکر شبابش از شهرستان تن برخاسته بود
قریه که مسکن و مأمن دشمن بود در صحرای طرف دستِ راستِ
نیل کبود واقع و فاصله مابینِ قریه مزبور و نیل بیشه از درخت بود
و در صحرای سمتِ دستِ چپ روبروی آن بیشه درخت آغل
و گنده کوچکی بود که دسته از سپاه بسرکردگی سنجق عثمان آقا
در آنجا اقامت کرده بودند از برای منع و جلوگیری دشمن از قرا
از راه آب و شریعه که در قرب این مکان بود پس عساکر نظامی

پیش روی قریه طاغیان در محاذاتِ نیل صف آرائی کرده
و عوض الکریم سپاه خود را از سواره و پیاده در پشتِ سر قشونِ
نظامی مرتب و منتظم ساخت و در میان عساکر ندا در داد که هر کس
پشت بدشمن داده اظهار خوف و بیم کند و عزیمت فرار و هزیمت
تصمیم نماید عقبه سپاه راه سلامت و نجات بر او بسته با
سنانهای جان ستان بخاک هلاکش در افکنند پس آنگاه محمد طاها
که در مقدمه سپاه و صفوف خود بود در حالتی که چندین صد
از دراویش او را احاطه کرده و پیوسته گرداگردش را داشتند
مبادرت بجنگ نموده بسپاه نظام و لشکریان عرب حمله آوردند
از طرف قشون نظام شلیک سختی کرده مانند ابر بهاری طاغیانی
که در حول محمد طاها بودند گلوله تفنگ باریدند چنانکه تا سر تیپ

آنهارا از گردِ او بضرب گلوله پراکنده ساختند ولی هیچ آسیبی
ازین شلیکهای متوالی بوجود او نرسید چرا که تا یک دسته از گرد او
متفرق میشدند دسته دیگر از دراویش او را احاطه نموده سینه‌های خود را
سپر بلا میکردند و جانها در راهش فدا میساختند تا عساکر را دست از کار
مانده از کمال کشش و کوشش جانها بلب رسید و چنین گمان بردند
که با محمد طاها حرز و طلسمات یا در حجب غیبیه محفوف و محفوظ است
که گلوله و تیرها و کارگر نیست و اگر خوف سنانهای اعراب از پشت
سر نبود از خوف و توهم دست از جنگ شسته راه فرار میسپردند
چندان از انصار جان نثار محمد طاها هدف گلوله شده بخاک هلاک
ریختند که از کشته‌ها پشته‌ها برآمد و محمد طاها را دیگر قدرت اقامت
و جرئت مقاومت نماند خواست از میان کشتگان و خستگان

باهتکی خود را بیرون برده پناه بمأمن و حصار خود برد که ناگاه
گلوله بر سر او رسیده فی الحال هلاکش ساخت جمعی که تشنهٔ بخون
محمد طاها و اتباع او بودند و برای خونخواهی و قصاص مقتولین
خود سعی مینمودند در این حال مانند شیران گرسنه حمله و هجوم
بر تقیه السیف طاغیان و اعقاب و اصحاب محمد طاها آورده
همه را بر هم دریدند حتی به نسوان و اطفال ابقا نکرده و رحم نیاورده
بر هر که دست یافته از دم تیغ گذراندند زیگلر پاشا جد و اهتمام
در استخلاص نسوان و اطفال مینمود تا بهزار زحمت زن و پسر محمد
طاها را از میان معرکه و مهلکه مستخلص ساخته بعد از رنج و مشقت
بسیار مشار الیهما را بکشتی خود رسانید پس از آن تمام کشتگان
و مجروحین شورشیان را در یکجا جمع کرده آتش زدند و ساعتی

چند نگذشت که تمام آن اجساد مبدل بتوده خاکستر شد و بعضی دیگر
از شورشیان که آهنگ فرار و عبور از معبر رود نموده بودند دوچار
عثمان آقا گردیده بقدر هشتصد نفر از آنها بقتل رسیدند
امّا جسد محمد طاها را عربان با احترام در محملی گذاشته و بر شتری حمل
کرده جمعی از سواران عرب در اطراف او تکبیر و تهلیل میکشند تا نزد
زیگلر پاشا آوردند فی الحال حکم شد سر او را بریده در بلاد مجاوره
و نواحی و اطراف گردانیده تا بخرطوم رسیدند و در یکی از شوارع
شهر مزبور بپا و یختند تا عبرت ناظرین گردد
سلاح حرب و آلات جنگ شورشیان درین جنگ و محاربات
قبل از آن همه منحصر به نیزه و شمشیر و امثال اینها از اسلحهٔ قدیمه بود
و غیر از اینها هیچ سلاحی استعمال نمیکردند چرا که در او یش استعمال

اسلحهٔ ناریه را از قبیل توپ و تفنگ بدعوی اینکه اینها حربه و
ادوات جنگ کفار فرنگ است حرام میدانستند لیکن پس
از آنکه مقدار زیادی تفنگ رامنتون و غیره از عساکر مصریه غنیمت
بدست آنها افتاد آن وقت دیگر در او یش ممانعت از استعمال آن
نکرده این فعل حرام را مباح کردند
زیگلر پاشا بعد ازین فتح و ظفر با جمعیت لشکر بعزم استخلاص و
تأمین سنار آمده وقتی بآنجا رسید صالح آقا شهر را از بند محاصره
خلاص و اهالی را از شر شورشیان آسوده کرده لیکن قلع ریشهٔ
اهل شورش و عصیان از آن ایالت نشده و هنوز باز جمعی
از طاغیان در آنجا باقی و منتهز فرصت و تلافی هستند
لشکری که با خود داشت مأمور آنجا نموده امیر و سرخیل شورشیان را

با جمع کثیری از اهل عصیان بقتل رسانیدند
روز دوازدهم ماه مه عبد القادر پاشا بخرطوم رسیده اوّل پیاده
نظامی آنجا را جمع کرده در تحت ریاست و سرداری راشد پاشا
برای دفع شر قبیله حسنیه روانه گردوفان داشت که قبیلهٔ مزبوره
چندی بود سر بنافرمانی و عصیان برداشته بنای قطع طرق
و نهب قوافل گذاشته بودند و بعد همت بانعقاد قشون
چریک و اجتماع سپاه داوطلب گماشته تا جمعی مردم جنگجوی
فراهم داشته در خرطوم بحفظ شهر و مهیای جنگ و دفاع گذاشت
درین اثنا خبر شورش و طغیان عرابی پاشا در مصر بسمع او رسید
و از طرف دیگر علی الغفله خبر وحشت انگیز دیگر شنید که در کوه
غدیر شورشیان اعراب بر لشکر یوسف پاشا غلبه یافته همه را پراکنده

بعد از این شکست متمهدی را قوت و زور بضعف و فتور بدل و رشتهٔ رجا و حبل حیل سست شد چنانکه نزدیک بود فسخ عزیمت نماید ولی اینقدر کوشش نمود که تتمّهٔ سپاه پراکندهٔ خود را جمع آورده این نوبت بعزم ثابت حصار العبید را محاصره کرد

عبد القادر پاشا از خوف اینکه مبادا گروه طاغیان ناهنگام بخرطوم حمله ور شوند بعزم تحصین و استحکام آنجا متوجه خرطوم شد و مابین نیل سفید و کبود راهی مفتوح کرده آب دو دریا را بیکدیگر متصل نمود که خرطوم بمنزلهٔ جزیره گردید

پس از آنکه آتش فتنه و شورش عرابی پاشا در مصر منطفی شد لشکر مصر نیز در ماه دسامبر بمدد و معاضدت سپاه ساخلوی سودان مامور و روانهٔ سودان گردید و در اواخر سال ۱۸۸۲

قائم مقام ستورت از مصر مامور و روانهٔ خرطوم شد تا از احوال سودان خبری برای حکومت مصر بردارد

در نوامبر سال هزار و هشتصد و هشتاد و دو عبد القادر پاشا در مقدمة الجیش عزیمت سنار نمود تا زمرهٔ شورشیان را از آنجا قلع و قمع و نفی و طرد نموده قسمتی از قشون را تحت ریاست حسین پاشا در جلو خرطوم بگذارد و در دو جنگ و وقعه نصرت کامل یافته شورشیان را هزیمت داد اما شورشیان در کردوفان کرّة بعد اولی فتح نمایانی کرده و سپاه ساخلو العبید بعد از آنکه مدّتی در بند حصار ماندند از طول زمان محاصره عاجز بلکه از بی قوتی نزدیک بهلاکت شده اضطرارًا شهر العبید را تسلیم شورشیان نمودند همینکه شهر مسخّر متمهّدیین شد تمام سپاه ساخلو و سکنهٔ العبید

قهرًا منضم بقشون و اتباع متمهدی گردیده و در حقیقت همه بدایرهٔ رعیتی او درآمدند و از این روز ایالت کردوفان مستقلًا در تحت امارت متمهدی درآمد چنانکه تا امروز زیر حکومت و فرمانگذاری او و خلفای اوست

و در اثنای اینکه عبد القادر پاشا با نصرت و فیروزی انباز و رایت اقبالش از نسایم فتح در اهتزاز بود از طرف خدیو مصر احضار بقاهره شده بجای او علاء الدین پاشا ضابط بندر مصوع بحکمرانی مملکت سودان مامور گردید و حسین پاشا ریاست قشون سنار را متقلد شد و درین هنگام هکس پاشا جنرال انگلیسی با بستگان و اتباع خود بخرطوم رسیده امر سرداری قشون سودان کلیّةً باو مفوّض گردید

فصل سادس — جنرال هکس

جنرال هکس سال هزار و هشتصد و چهل و نه میلادی در سلک سپاه هندی انگلیس منسلک و داخل خدمت عسکریه شده کرارًا در محاربات و غزوات هند و حبشه حاضر و مصدر خدمات شایان شد بعد از آنکه چندین سال خدمت کرد برتبهٔ جنرالی (سرتیپی) نایل و اتّباع از حکومت هند بدون خدمت و ماموریت برای او مرتّب و معیّن گردید در سنهٔ هزار و هشتصد و هشتاد و دو بمصر رفت و بریاست ارکان حربیّهٔ قشون مصر برقرار شد پس از آن خدیو مصر منصب سرداری سپاه سودان را باو مفوض داشته روز هفتم ماه فوریه سال هزار و هشتصد و هشتاد و سه میلادی او با خواص و ارکان عسکریهٔ خود از قاهره حرکت کرده عزیمت سودان

نمودند و از آنجا به بربر رفته از بربر راه صحرا را گرفته تا بکنار نیل
آمدند از آنجا سوار کشتیهای بخار شده پس از چند روز بحر پیمائی در اوایل
ماه مارس مطابق آذر ماه رومی بخرطوم رسیدند و بعد از انقضای
سه هفته دسته چند از عساکر قاهره با شش عراده توپ طرز جدید
در خرطوم بآنها پیوستند از آن پس جمع کثیری از دسته های متفرق
شده قشون مصری که در شورش و طغیان عرابی شریک و دخیل بودند
نیز از قفای آنها رسیده بجمعیت جنرال هکس منضم شدند و از قراریکه
گفته شد اینها را صاحبمنصبان و عساکر خودشان جبراً فرستاده بودند
حتی اینکه خودشان چنین گمان میکردند که این مسافرت و مأموریت
جزا و مکافات عملی است که در روز شورش عرابی پاشا از اینها
سرزده است در این اثنا جم غفیری از قبیلهٔ بقاده در ساحل

نیل سفید مجتمع گردیده مردی را که (احمد المکشف) میخواندند بریاست
و مهتری برداشته رایت شورش و خودسری افراشتند برای
مدافعه و مقابلهٔ این قبیله لشکری انبوه در تحت سرداری حسین پاشا
در (کوّه) تجهیز شد پس از آن جنرال هکس از خرطوم با جمعیت و
حشمتی بسوی آنها حرکت کرده در بیست و سیم آوریل ماه فرانسه مطابق
نیسان رومی سپاهی مؤلف از چهار فوج و نیم از پیادگان سپاه
عرابی و قسمتی از قشون چریک و پاره از سواران سودانی که اسب و بابو
داشتند و چهار عراده توپ بمحاربه و ملاقات شورشیانی که
جبل العین را معسکر خود ساخته بودند روانه ساخت و سرداری
این سپاه را جنرال هکس بسلیمان پاشا داد و دو نفر صاحبمنصب اروپائی
یکی (جنرال کولبرن) و دیگری (جنرال دکتلوژن) نیز با او همراه

کرد و امّا خود هکس سه عراده توپ برداشته بطرف جزیرهٔ
(ابا) که واقع ما بین سنّار و کردوفان است روانه شد که جلو راه
بازگشت قبیلهٔ بقاده را قطع و سد نماید
امّا سلیمان پاشا لشکر خود را بهر جا فرود میآورد بشکل قلعه تشکیل داده
و صحرای پرخاری را که از حرارت آفتاب شکافته بود و روزها چون
تنور تافته پیش گرفته پیوسته بادیه پیمائی میکرد چنانکه نزدیک بود
از کمال رنج و مشقت جانشان در آن قاع صفصف عرضهٔ تباه
و تلف گردد تا بعد از آنهمه زحمت و عذاب بقلعهٔ خرابی رسیده
شب را در آنجا بیتوته نمودند و علی الصباح باز کوچ کرده چندان راه
پیمودند تا بزمین مرتفعی در قرب نیل رسیده نازل شدند و در آنجا
مختصر منزل و سرپناهی از چوب و نی برای خود برپا کردند بامداد فردا

جنرال هکس نیز از طریق دیگر خود را بآنها رسانید چه او را خبر رسیده
بود که دشمن در تدارک حمله و هجوم بر آنهاست سه روز در آنجا اقامت
کرده مترصد حملهٔ خصم نشستند بعد از ظهر روز بیست و ششم همین
ماه بود که سواران دشمن بسر وقت آنها رسیده غارت در انداختند
سپاه هکس فوراً در همان مرکز خود قلعه بندی کرده بنای شلیک را
گذاشتند و چنان گلوله باری کردند که خصم را تاب مقاومت
نمانده خاسراً پس نشست
روز بیست و هشتم سپاه هکس از آنجا آهنگ پیش رفتن کردند
و سواره قشون چریک را طلیعهٔ لشکر ساخته از پیش فرستادند
که از احوال شورشیان اطلاعی حاصل نمایند و خود از عقب
تمام ذخیره و شترها و احمال خویش را در وسط قرار داده افواج

افواج سپاه بهیئت قلعه آنها را احاطه نموده بانیوضع و حالت
تمام روز را راه پیمودند و چون شب بر سر دست درآمد در صحرا فرود
آمده اردو زدند و بامداد روز دیگر بهمان هیئت روز پیش حرکت
نموده یکساعتی که از اول روز راه پیمودند سواران طلیعه برگشته
خبر دادند که دشمن با کمال سرعت روی آورده و عنقریب حمله ور
میگردد فورا توقف کرده ساز حرب نمودند و تمام شترها
واحمال و مهمات حربیه را درمیان گرفته دور آن را بشکل مربع
احاطه کردند و زمین هموار و موقع مساعد خوبی را برای جنگ
اختیار نمودند که نه مابین آنها و دشمن حایلی بود و نه بجهت خصم
ممکن بود خود را از گلوله باری و اسلحه ناری آنها محفوظ و در
زمین نشیبی مستور و مخفی بدارد و در هر ضلعی از اضلاع این قلعه

مربع هزار تفنگ قرار داده و توپها را در خارج قلعه پیش روی زاویه
از زوایای آن وضع نمودند و اینکه هکس برخلاف رسم و عادت معمول
توپها را در خود زوایا که محل اتصال اضلاع بود قرار نداد بجهت این
بود که میخواست اضلاع مربع یکدیگر اتصال تام داشته
هیچ فصلی درمیان آنها اگر یک توپ و توپچی هم شده است
نباشد که راه و مدخلی از برای دشمن برای داخل شدن بقلعه مربع
بهم رسد پس از آن منجهای سرپزه زیادی که از جمله مهمات حربیه
با خود همراه داشت در حول و حوش قلعه مربع تا مسافتی دورتر
از آن بزمین پاشید از برای اینکه بپاهای شورشیان و سمهای
دواب آنها که نعل ندارند مانند شتر وغیره فرو برود و مانع از نزدیک
شدن و حمله آوردن آنها بقلعه سپاه گردد

ازان پس طلیعه مختصری از برای تجسس و کشف حرکات دشمن
فرستاده ساعتی بعد سواران طلیعه برگشته اورا از ورود دشمن خبر دادند
وزمانی نگذشت که نیزه های طاغیان از یکطرف دشت درخشان
و از میان آن بیشه رماح سپاهی جرار چون شیران خونخوار پدیدار
گردیده بمسافت دو هزار قدم از قلعه مربع قشون جنرال هکس رسید
درجلو سپاه شورشیان جمعی از زعماء طوایف و سرخیلان اصحاب
شورش در زیر بیرقهای گوناگون و رایات رنگ رنگ اتباع خود را
تشویق بحمله و جنگ میکردند و اراجیز غیرت انگیز و اشعار نصرت
آمیز انشاد مینمودند اما سواران آنان درمیان پیادگان متفرق
بودند و هیچ دلیل و علامتی از علامات نظم و انتظام در سپاه آنها
نبود پس بشکل قوسی پیش آمدند تا دو سر قوس آنها بقلعه مربع

قشون هکس مواجه و نزدیک گردید آنگاه از طرف لشکر هکس حکم شلیک
تفنگ شد بطوریکه گلوله ها همه بنقاط موافق اصابت کند و تیرها
بخطا نرود لشکر خصم هم با دلهای قوی رو برزم آورده از دو طرف
میکوشیدند تا اینکه بضرب گلوله های تفنگ بسیاری از شورشیان
از پا درآمدند پس از آن توپهای زوایای قلعه را بر آنها بسته شلیک
شصتی کردند تا یک قسمت دیگر از آنها را بخاک هلاک انداختند در این
هنگام سران و مهتران اصحاب شورش بحصار سپاه هکس یورش
آورده غارت درانداختند و پیوسته مردان و اتباع خود را بجهاد
و جدال تحریض و ترغیب میکردند تا اینکه همگی دست از جان شسته
و دلها بحرب دشمن سخت کرده با سنگ حمله آوردند سوار آنها
دیده میشد که شمشیر خود را کشیده و عنان اسب را رها کرده هنوز نزدیک

قلعهٔ مربع نشده بود که هدف گلوله گردیده بزمین میافتاد فوراً
زخم وجراحت خودرا بدست خود بسته وبرخاسته دوباره حمله میکرد
تا گلولهای متواتر از پایش درمی آورد وبر روی سنگ ریزه‌ها جان
می سپرد خلاصه هرکس درین وقعه شاهد وناظر بود گواهی داد که شورشیان
اعراب چنان قتالی کردند که از کمتری از شجعان وابطال عالم
دیده وشنیده شده بود باتیغهای آخته از یمین ویسار می تاختند
وبی اندیشه وبیم بدهنهٔ توپها حمله میبردند وباآنکه پیوسته گلوله
میخوردند وجا برجای میمردند توپهای آتش فشان وتفنگهای گلوله
باررا بازیچه می پنداشتند واز کشته شدن ومردن هیچ باک
نداشتند درین معرکه دوازده نفر از مشایخ کبار ورؤسای
بزرگ شورشیان بقتل رسیدند که مقدم برهمه شیخ عظیم الشانی

بود مسمی به (عمر المکشف) که متعهدی اوراباشیخ عرقی از کردوفان
روانه داشته بود واین دو سوار درین محاربه داد مردانگی وجلادت را
داده پیوسته در مدت قتال از یسار به یمین واز یمین بشمال در حرکت
ومترقب این بودند که بلکه رخنهٔ باریکی در قلعهٔ مربع یافته هجوم وحمله
برده خودرا از آن روزن بداخل افکنند آخر بآرزوی خود نایل شدند
تا چنگال اجل آنهارا در ربود همینکه شورشیان دیدند رؤسا وبزرگان
آنها همه کشته شدند وبیرقها ورایاتشان بچنگ دشمن افتاد دیگر بغم
همگی بطرف یمین قلعه حمله ور گردیدند که فوراً توپچیان سپاه انگلیس
دست بشلیک توپ برده شورشیان را دیگر تاب مقاومت نماند
وزمانی نگذشت که از هیبت آتش فشانی توپ چون جراد منتشر
بافریاد این المفر پشت بجنگ داده رو بهزیمت وفرار نهادند مگر

شرذمهٔ قلیلی از آنها که هلاک در جنگ وستیز را از حیات بانگ گریز
خوشتر داشته بامید ثواب جهاد ونوید (ولا تحسبن الذین قتلوا
فی سبیل الله امواتا الخ) پای ثبات افشردند که اگر زنده مانند گوی
شرف وافتخار از معرکهٔ جدال در بربند والا جانی بر سر جهاد مشرکین
وحفظ ناموس دین بسپرند پس هریک از اینها نزدیک قلعهٔ مربع
دویده حربهٔ خود را البطرف قشون انگلیس میانداختند وفوراً هدف
گلوله گردیده تلف می شدند همینکه غبار معرکه فرونشست ودود
توپ وتفنگ از پیش برخاسته عرصهٔ قتال منجلی شد دیدند کثرتی
از مقتولین شورشیان بامسافت ششصد قدم یادر حوالی قلعهٔ
مربع کشته وافتاده بودند
صاحبمنصبان وسرکردگان سپاه انگلیس نیز زبان بمدح وتمجید قشون

خود گشودند که الحق پای ثباتی درمیان معرکهٔ قتال افشرده وجنگی
دلیرانه کردند که روزگارها نامشان مذکور وسعیشان مشکور خواهد بود
از جمله چیزهائی که دلیل بر کمال بسالت وشجاعت شورشیان وعلامت
گذشتگی ایشان از جان وجهان بود این بود که یکی از صاحبمنصبان
قشون انگلیس مأمور شد که بیرقی از بیرقهای شورشیان راکه در ده
قدمی قلعهٔ مربع روی زمین افتاده بود برداشته بیاورد همینکه برسید
وعلم را از زمین برداشت فوراً حامل آن رایت که گلولهٔ تفنگ
برانش خورده وسرنیزه دستش را مجروح کرده بود براو حمله کرد
از پس او مردی دیگر نیز که سالم البنیه درمیان کشتگان افتاده بود
حمله آورد صاحبمنصب مزبور بپای مدافعه گذاشته اول را شمشیری
برسرش نواخت ودومی را طپانچه بررویش خالی کرده بعد از مدتی

محاربه وکوشش زیاد خودرا از جنک آنها مستخلص ساخت
عدد طاغیان درین جنک مابین چهار و پنج هزار نفر بود و عدد
کشتکان که درمیدان قتال انداخته ورفته بودند کمتر از پانصد نفر
نبود سوای آنچه اقربا وخویشان و دوستانشان اجساد آنهارا
از میدان جنک ربوده بدیار واوطان خود برده بودند از برای
اینکه با جلال واحترام دفن کنند واز سپاه مصری که در تحت
ریاست هکس بودند بهمه جهت دو نفر مقتول ومعدودی مجروح
شده بودند پس از انجام کار حرب سپاه جنرال هکس بطرف
جبل العین حرکت کرده چون بانجا رسیدند دیدند شورشیان
آنجارا نیز خالی کرده اند درین حین بسیاری از سران ومهتران
ارباب فتنه وشورش نزد حکومت بمعذرت وپوزش آمده طلب

عفو کردند ومتعهد ترک عصیان واطاعت فرمان جنرال هکس
شدند ودر اواخر تابستان آتش فتنه وغایله شورش از شرار بالمره
خاموش ومندفع کردیده سلطنت متمهدی منحصر بدرفور وکردوفان کردید
جنرال هکس با سپاه خود روزی چند در جبل العین اقامت کرده
پس از آن مراجعت بخرطوم نمود وساخلو معتبری از قشونی که همراه
داشت در (دویم) کذاشت ازین پس حکومت مصر افتتاح
کردوفان وکسر شوکت متمهدی را کرت دیکر وجهه همت ساخته
عزیمت قلع غایله او را تصمیم کرد

زیرا که متمهدی پیوسته رسولان مردم فریب نهانی بنفس خرطوم
میفرستاد واهالی را بتمرد ونافرمانی حکومت اغوا مینمود وبمتابعت
خویش دعوت میکرد علیهذا جنرال هکس شروع بتجهیز قشون نموده باهتمامی

تمام تدارکات حربیه پرداخت وبا بعضی از عشایر وقبایل
کردوفان که از دایره متمهدی برکنار بودند فتح باب رسل ورسایل
نموده همه را بسوی خود خواند پس بانتخاب راهی که از آن راه به
(العبید) برود پرداخت چه عمده صعوبت واشکال راه از بابت
قلت میاه بود آب ایالت کردوفان منحصر بچاههائی بود که در صحرا
بمسافت زیادی دور از یکدیکر واقع بود واکثر این چاهها در فصل
تابستان خشک میشد وکار عابر ومسافر از نایابی آب بتنکی وتباهی
میکشید بالجمله پس از مشاوره وکفتکو آخر الامر صواب درین دید
که با قشون خود از راه نیل که بهترین سبیل است بطرف (دویم)
رفته واز آنجا عنان عزیمت بجانب صحرای جنوب منعطف
وبعد از خط جنوب بسمت مغرب منحرف کشته واز کوه (کون)

عبور کرده خود را ببرکه (شرقله) برساند چرا که بعد از فحص و
تحقیق وبحث دقیق بر او معلوم ومکشوف افتاد که درین راه
بهتر وسهلتر از طرق دیکر آب بدست خواهد آمد وباز محض مزید
احتیاط حکم داد تا شتر بسیاری حاضر ومهیا کرده برای مدت بیست و
چهار ساعت قشون آب بار کردند

در روز هشتم ماه سپتامبر مطابق (ایلول) رومی جنرال هکس سپاه
خود را سان دیده هفت هزار پیاده وچهار صد نفر از سواره
چریک ویکصد تن مردان رزمجوی که خودرا بزره ومغفر فولاد
وانواع اسلحه حربیه آراسته بودند وچهار عراده توپ طرز کروپ
وشش عراده توپ نوردنفلت وده عراده از توپهای کوتاه قد
بعرض رسید وبامداد روز دیکر با این سپاه بعزم کردوفان

حرکت نموده پس از دوازده روز طی طریق بدویم رسید و حال
آنکه قوافل این راه را نهایت در چهار روز طی میکنند قشون باخلوی
دویم و (کوت) را نیز هکس ضمیمه اردوی خود نموده درین حال عدهٔ
سپاه او بدهٔ هزار و پانصد نفر مرد جنگی رسید که از جملهٔ همراهان
او علاء الدین پاشا حاکم سودان و بسیاری از صاحبمنصبان
انگلیسی بودند اما آنچه از نوشتجات بعضی از آنها مکشوف و ظاهر
میشود رعب و خوفی تمام بر قلوب شجاع ترین آنها مستولی
گردیده ابطال رجال عموماً ازین حمله مضطرب البال بودند
و هیچ ازین لشکرکشی و سفر بشارت فتح و ظفر بگوش دلشان
نمیرسید و جز اصابهٔ شر چیزی متوقع و منتظر نبودند چراکه
همه میدانستند این سفر مخوف بانواع مکاره و خطرات است

چنانکه یکی از آنها در بیست و دویم سپتامبر بیکی از دوستان صدیق
خود مکتوبی نوشته و صریحاً اظهار داشته بود که ما مشرف بخطر عظیمی
هستیم زیرا آنچه بتحقیق معلوم شده است متمهدی زیاده از پانزده
هزار نفر قشون مسلح بتفنگ ته پر و چهارده عراده توپ دارد
و علاوه برین استعداد قوی شوکت معنوی اوست که سواران
همه به بسالت مشهورند و تعصب دینی هریک را شجاع غارتگری
کرده است و اعظم مصاعب و مخاطرات ما نایابی آبست بجهة
اینکه چاههای آبی که در راهها بوده همه مسدود شده و عنقریب
از دویم که بگذریم رود نیل را نیز بدرود خواهیم کرد و آبی که ذخیره
برداشته ایم زیاده از کفایت بیست و چهار ساعت این اردو نیست
و عدد ما یازده هزار نفر قشون و شش هزار رأس شتر و قاطر است

که اگر یک نوبت آب باین سپاه و چهارپایان نرسد همه تلف
میشوند و اگر علی الغفله دشمن بر ما حمله کنند ما در خطر عظیمی هستیم و
چنانچه یک دفعه ما را شکست دهند دیگر یک تن از ما جان بسلامت
از سودان بیرون نخواهد برد چراکه الحال شورش تمام سودان را
فرو گرفته است

شخصی دیگر نیز در بیست و سیم ماه مزبور مکتوبی بمصر برای اقربا
و احبای خود نوشته میگوید ما بمهلکه و خطر آشکاری اندریم
پس اگر تا چند روز دیگر بشما خبر رسد که جثهٔ من طعمهٔ وحوش
افریقا شده است گریه و زاری مکنید جزع و بیقراری منمائید
که من اگر در میدان نبرد ساعتی بسنان تیز و تیغ خونریز جان
بسپارم خوشتر دارم که مدتی دراز در بستر بیماری با تاب و تب

روز بشب آرم و جان بلب چنانکه این گونه مرگ نصیب اکثری
از اهل این عالم است و عنقریب ما مضطر باین خواهیم شد
که تمام شتر و احمال خود را در میان گرفته پیوسته بشکل مربعی
سیر و حرکت نمائیم چراکه خوف ازین داریم که علی الغفله سواران
دشمن بر ما بتازند و یکی همین اندیشه و دیگر بواسطهٔ شدت حرارت
روز است که روزها را راه نمیرویم مگر بقدر ده میل و باینحالت
بایستی چهار روز متوالی بادیه پیمائی کنیم تا از چاهی بچاه دیگر
برسیم و آنوقت هم ازین میترسیم که چاه ثانی را انباشته
از سنگ و خاک یابیم و بجای آب خاک حسرت بر سر افشانده
خود با چهارپایان با شکمهای افروخته و جگرهای سوخته مجبور
برا جهت بسوی چاه اول شویم سواران دشمن هم از هر سو در کمین

ناشسته شهر فرصت و مترقب موقعی مناسب هستند که
ناهنگام بیرون تاخته بر ما حمله ور شوند پس در هر حال ما با آجالِ
خود دست در آغوشیم و روزی چند نمی‌گذرد که یا در طلب آب
نقد جان میدهیم یا از تعبِ راه هلاک و تباه یا در میدان جنگ
بخون خود رنگ می‌شویم

روز بیست و هشتم این ماه سپاه بدبختِ هِکس از (دویم)
مصمم حرکت شده (کالباحثِ عن حتفه بظلفه) بپای
خویش طریق هلاکت پیش گرفتند عیون و جواسیس متمهدی
هم پیوسته از گوشه و کنار تجسس حرکات و کشف اخبار
از اُردوی هِکس کرده یوماً فیوماً بمتمهدی خبر میدادند اما
هِکس بدبخت اعتماد و اتکالی تمام باقوال رهنمایان خائن

خودکرده یکباره غافل ازین شد که اینها دلیل سبیل هلاکت اند
و رفیق طریق ضلالت و بعد از منزل (دویم) باوّل جائی
که فرود آمد مجلس مذاکرهٔ حربیه از عقلا و ارکان حرب خود
منعقد ساخته درباب محافظت و عدم محافظت راه بازگشت
مشاوره و مذاکره نمود آخر آرا برین قرار گرفت که قراول سپاه
متحفظ در نقاط عرض راهی که گذار میکنند نگذارند و حال
آنکه هر کس بنظر دقت این تدبیر و قرار را ملاحظه نماید می‌بیند
عین خطا است چراکه قطع راه بازگشت اسباب قطع سیم
تلگراف و ترک رابطه و مراودهٔ آنها با (دویم) و (خرطوم) شد
آخرین خبر تلگرافی که از هِکس پاشا بخرطوم رسید بتاریخ هفدهم
ماه اکتبر مطابق (تشرین اول) رومی و عین مطلب آن از اینقرار

بود (ما الآن بمسافت بیست میل از (نواربی) هستیم و من
زیاده غمگین و متأسفم زیراکه ما درین خط راهی که آمده ایم سپاه
متحفظ نگذاشته و در این باب تدبیر صواب پی نبردیم و اکنون
حاکم سودان مرا اعلام و آگاهی میدهد که عنقریب شورشیان
اعراب طرق و ابواب وصول آذوقه و ذخایر حربیه را بر روی
ما خواهند بست و پس از آنکه قشون ما داخل نقاط مرکزی بلاد
سودان شد از همه طرف ما را احاطه خواهند کرد و علاوه
برین برکه‌های آب عنقریب خشک میشود و ما دیگر دست رس
بآب نخواهیم داشت مگر اینکه در راه و بیراهه حفر چاه بنمائیم
قشون تاکنون قرین سلامتند و گرما در کمال شدت)
ازین پس دیگر تا مدتی دراز قطع مخابره از اُردوی جنرال هِکس شد

و هیچکس خبری از حالات آنها نبود صبر و انتظار بپایان رسید
و خاطرها بغایت مشوش گردید مردم بگمانهای بد افتادند
در سی و یکم همین ماه اکتبر صورت مخابرهٔ تلگرافی از خرطوم بمصر
رسید بدینمضمون که مرد اعرابی از موقع جنگ بخرطوم رسیده
مژده و بشارت داد که جنرالِ هکس بر شورشیان اعراب غلبهٔ کامل
یافته و از لشکر متمهدی [illegible]ری بقتل رسیده ما بقی روی از جنگ
برتافته و این خبر را دو نفر از سپاهیان هِکس که همراه اُردو بوده
ثبت و تصدیق نموده اند مدتی طویل ازین خبر بشارت اثر
گذشت و دیگر خبری که مؤید آن باشد وجهاً من الوجوه از
طرف سودان نرسید مردم در میانهٔ شک و یقین و حالت
یأس و رجا پیوسته روز شب میبردند و شب بروز می‌آوردند

تا اینکه وقایع سیئهٔ سودان کما هو حقه بدستیاری اخبار صحیحه
از پردهٔ اخفا و اشتباه رخ نمود و اخبار وحشت آثار متواتر
رسیده معلوم و محقق گردید که جنرال هکس با تمام کسانش بقتل
رسیده و سپاه نظامش نیز بالتمام هلاک و تباه گردیده اند اگرچه
از کماهی این قضیه هیچکس را آگاهی نبوده و نیست چراکه
هیچکس حاضر آن غزا و ناظر این سوء قضا نبوده که جان از
معرکه بسلامت بیرون برده باشد تا خبرش محقق باشد و گفتارش
موثق پس هرکس هرچه در جزئیات این حادثه سراید گفتارش
از روی پندار است و برهانش در قراین و آثار و قول مرجح
واضح نزد کسانیکه این حادثه را نگاشته اند این است که از حرکات
قشون جنرال هکس بعد از خروج از (دویم) هر خبری رسیده همه

بروجه تقریب است و آنچه اکثری بر آنند و یک قول
نگاشته اند این است
بعد از خروج جنرال هکس از (دویم) سپاه او با قشون دشمن
تلاقی نموده میانهٔ فریقین منازعات شدیده و محاربات
عدیده رفته ولی در آن جنگها از مصریان جز قلیلی از قشون چریک
و بعضی از سودانیان داوطلب غیر منظم کسی از قشون هکس بقتل
نرسید و جنرال هکس چون به برکهٔ کهدر رسید دریاچه در آنجا
دیده خود را سیراب کرد و بقدر لزوم آب برداشته پس از آن
سپاه خود را بدو قسمت منقسم نمود یک قسمت را در تحت ریاست
خود قرار داده عزیمت الابیض کرد و قسمت دیگر را بعلاء الدین
پاشا سپرده بسمت (کاظ) که محلی است در جانب شرقی ابیض

مامور و روانه ساخت از برای اینکه متمهدی را جلوگیری کرده
نگذارد از آن طرف پیش باید و خود سپاهی را که همراه
داشت بسمت الوبه حرکت داده شب را در آنجا بیتوته
کرد و در راه خود جز معدودی متفرق از شورشیان
اعراب که از جلو او فرار میکردند ندید و در روز دیگر که گمان
این است که دویم نوامبر (مطابق تشرین ثانی) بوده قشون
از آنجا در حالتی که بقدر کفایت بیست و چهار ساعت آب
همراه داشتند بطرف پیش حرکت نموده ظاهر این است
که راهنمایان او که دلیل راه سپاه بودند با او خیانت کرده
سپاه را براه بیشهٔ دشوار صعب المسلکی بودند که بقدر سه ساعت
سپاه در آنجا معطل مانده تا بمشقت زیادی عبور کردند هنوز

از بیشه بیرون نیامده بودند که از پیش با لشکر دشمن دوچار شده
دانستند که دشمن در کمین بوده و ایشان ره بپیمای سبیل هالکین
اگرچه مجال جدال تنگ بود ولی جنرال هکس فوراً خود را مهیای
جنگ نموده سپاه را بشکل قلعهٔ مربع تشکیل داد و تمام روز را با
شورشیان مردانه جنگیده آخر روز دشمن منهزم و او فیروز گردیده
شب را در همان ساحت قتال بیتوته کرد و ظاهر این است
که هکس چون دیده بود دشمن روبرو کرده و کار مدافعه دشوار است
دو قسمت قشون خود را درین روز منضم بیکدیگر کرد و بامداد
روز سیم نوامبر با عزمی ثابت قیام بجنگ و قتال کرده اما
آب در اردوی او نایاب و مشکها خشک و دلها از تاب عطش
در طپش افتاد با اینحال سپاه هکس پای مصابرت استوار کرده

باثبات عزم تمام روز رزم دادند تا اینکه جمع کثیری از فریقین
بقتل رسیده آخر باز شورشیان پشت بجنگ دادند شب
سیم را سپاه هکس در همان میدان جنگ شب بروز آورده
روز چهارم چون دشمنی در مقابل ندیده آهنگ حرکت کردند
پس از چهار ساعت راه پیمائی ناگاه سپاه دشمن از جلو آنها
درآمده مثل باران بهاری آنها را گلوله باری کردند بسیاری
از آنها از پا درآمده و جمعی غفیر از اصابهٔ گلوله و تیر نیز خسته شدند
با اینحالت دست از جدال نشسته تا پایان روز گاهی کار حمله و هجوم
بودند و گاهی دفاع مینمودند و در روز پنجم فریقین دست از قتال
شسته سپاه جنرال هکس برای وصول بچاههای آب راه
سنگلاخ صعب المسلکی پیش گرفتند متمهدی درانحال ازادیش

واتباع خود را بکمین لشکر هکس فرستاده هنوز بقدر نیم ساعت
سپاه هکس طی راه نکرده بودند که ناگاه سپاه متمهدی از کمینگاه
بیرون تاخته از هر طرف آنها را احاطه نمودند و با تفنگ و
توپهائی که از قشون مستحفظ کردوفان غنیمت بدست آورده
بودند بر آنها بنای شلیک و گلوله باری گذاشته جنرال هکس
که با سپاه در مضیق راه گیر کرده بود بواسطهٔ کثرت اشجار و احجار
نه ممکن شد توپی بکار برد و شلیکی نماید نه توانست صف آرائی
کرده سپاه خود را ساختهٔ جنگ و دفاع سازد بنابرین لشکر او
پراکنده شده هر چند تن بطرفی افتادند و سپاه دشمن در راه
و بیراه با تیغهای آخته بر آنها تاختند با اینکه کار جنگ بر سپاه
هکس زیاده تنگ شد و حالت گشتگی و پریشانی و تشنگی و سرگردانی

و حملات سخت اعراب مجال دفاع و جدال و فرصت انتظام و
اتصال برای آنها نگذاشت مع ذلک دفاعی مردانه کردند و
تا جان در تن داشتند دست از جنگ نکشیدند تا وقتی که ذخایر
حربیهٔ آنها تمام شد و چون هنگام زوال رسید سپاه هکس را
دیگر نیروی قتال نماند شورشیان بیک یورش سخت جمع آنها را
پراکنده با سنانهای تیز و تیغهای خونریز از چپ و راست
و نشیب و فراز چون باد خزانی آغاز سرافشانی کرده سردار
آنها را نیز از پا درآوردند بقولی علاء الدین پاشا در ابتدای جنگ
طعمهٔ تیغ شورشیان شد و اما خود هکس آخرین کسی بود که بقتل رسید
از قراریکه گفتند سه مرتبه در گیر و دار پیکار طپانچهٔ خود را پر کرده
بطرف دشمن انداخت و پس از آن شمشیر از نیام کشید شورشیان

حمله ور گردید خاصه وقتی که دید کسان و نزدیکان او یک یک
بخاک هلاک می افتند دست از جان شسته چون دیوانه بجانب
یمین و یسار می تاخت و یک تنه بجنگجوهای اقوام تیغ انتقام
می نواخت که ناگاه نیزهٔ براو رسیده تن و جانش را چنان خست
که بر قهای خود پیوست و سری که در سودای سرداری سودان او را
بدین مهالک و معارک انداخت آخر بی نیل مرام و حظ انتقام
با حال زبون بخاک و خون آغشته شد بنابر قولی سپاه دشمن جسد
او را نزد مشایخ و مهتران خود برده هر یک بتصور ثواب نیزه بر تن
او میزدند تا در اجر قتل او شریک شده باشند بعضی گفتند اعراب
برای او مقبرهٔ عظیمی بنا کردند محض شجاعت و بسالتی که در میدان
قتال از او مشاهده کرده و نخواسته بودند چنین سردار شجاعی که

بدست آنها کشته شده است معدوم الاثر و نسی الذکر کردد
و امّا سایر سرداران سپاه و کسان او را با تمام سرهایشان را از تن
جدا کرده بدروازه شهر العُبَید از قراریکه کفته شد سپاه متمهدی
در ابتدای حروب و معارک زیاده از پانزده هزار نفر مرد جنکی نبودند
پس از آن متدرجاً عدد کثیری از اطراف و اکناف بآنها منضم
شده تا از آلاف در کذشت آنا جنک و جدال اعراب از روی
کمال وحشیگری و بیرحمی بود و بهرکه دست می یافتند از ضعیف و قوی
و صحیح و سقیم و سالم و مجروح بانواع صدمات هلاک مییافتند و سرهای
مجروحین و بیماران را که دست در آغوش مرک بودند و بر بستر هلاک
می غلطیدند لکد کوب میکردند و کوشهای خود را از استماع استغاثه
مجروحین و ناله شرفین بموت با انکشت قساوت میکرفتند بلکه

بابای پیدا از فرط عناد چندان بر سر و روی آنها میکوفتند
تا بنحوی تمام خاشه از تن آنها بیرون می آمد خلاصه اعمال وحشیانه
و افعال زشت آنها نه چندان قبیح و شنیع بود که هیچ وحشی خالی
از صفات بشریه و عاری از عواطف انسانیه مرتکب آن کردد

و روز نوزدهم شهر نوبر خبر این جنک به دویم رسید
ژنرال دکتلوژن با وحشتی تمام سریعاً خود را بخرطوم رسانده
نایب الحکومه آنجا را در مرمت حصون و تعمیر بروج شهر و تهیه کار
دفاع و حصار مساعدت و مضافرت کرد چرا که اخبار متواتره
از شورش و انتشاش تمام حدود و نقاط سودان بحکومت
خرطوم رسیده بود و از طرف دیکر چند نفر از دراویش و اتباع
متمهدی بعد از این واقعه داخل شهر سنار شده برای اهالی آنجا

با قرآن قسم یاد کردند که متمهدی سپاه هکس را تماماً هلاک و تباه کرد
این سخن شورش انکیز دراویش یکدفعه بقدر پنجاه هزار از اهالی سنار را
از جای خود متحرک ساخته همکی علم عصیان افراخته به تشهیر سیف
و سلاح پرداختند و دسته دسته بکنف حمایت و سایه رایت متمهدی
رو نهادند

و از این پس پی در پی عساکر حکومتی از بلاد سودان بطور فرار رو بخرطوم
آورده در آنجا مجتمع شدند و جمعی کثیر از فرنکیان و غربا درین
هنکام از خرطوم مهاجرت اختیار کرده براه نیل سبیل سلامت سپردند
هنکامی که جنرال هکس در ماه اوت ۱۸۸۳ (مطابق آب ماه رومی
چنانکه بشرح رفت مشغول تجهیز سپاه و تهیه آن حمله بدبختانه
خود بود توفیق بیک صاحبمنصب قشون متحفظ سواکن خبر رسید

که جماعتی از اعراب در نواحی سنکات که در چهل میلی سواکن واقع است
اجتماع نموده مذاکره و شوری در امر شورش و بلوی می کنند درین وقت
عدد قشون ساخلوی سنکات زیاده از شصت نفر نبود
توفیق بیک فوراً سوار شده بطرف سنکات رفت و عثمان
دجنه رئیس کروه شورشیان را پیام کرد تا از جاده عصیان و خلاف
انحراف جسته نزد وی آید عثمان دجنه امتثال امر او ننمود و بر جاده
مخالفت پای خود استوار داشت (عثمان دجنه ابتدا یکی از تجار
و برده فروشان معروف مملکت سودان بود همینکه تجارت
او باطل شد مصمم کردید که بلاد و عباد آن مملکت را بهیجان و شورش
در آورد و سکنه هر بلد را بر ضد حکومت برانکیزد لیکن بنفسه کاری
از پیش نبرده بی نیل مقصود برکشت و پای در دامن مصابرت

کشیده منهز فرصت نشست تا اینکه محمّد احمد خروج کرده بدعوی
مهدویت رایت غوایت برافراشت عثمان دجنه وقت
مُغتنم شمرده بدو پیوست و متمهدی را ظهیر و معین و بمنزلهٔ دست
یمین شد و بعد از دو روز عثمان دجنه با سه هزار قشون جنگجویان
مسلّح از جانب متمهدی بطرف سنکات آمده بمسافت یک
میل راه از سربازخانه و قلعه که محلّ ساخلوی سپاه حکومتی بود
فرود آمد و دو مکتوب از جانب متمهدی برای توفیق بیک فرستاد
که مضمون هر دو این بود چون اهالی مصر در نظر من خوارتر
و کم اعتبارتر از فرقهٔ نصاری و یهود بلکه سایر کفّار عنود هستند
بر سبیل وجوب بایستی بمجرّد زیارت این کتاب تمام اسلحه
و ذخایر و مهمّات حربیّه حکومت را تسلیم عثمان دجنه وزیر

من

من نمایند رسولان عثمان دجنه نیز با توفیق بیک گفتند که هرگاه
این حکم واجب الاذعان را گردن ننهی و در اجرای این امر
تعلّل ورزی هر آینه ما با سیف حدید و بأس شدید فرمان مهدی را
نفاذ خواهیم رسانید توفیق بیک در حیرت عظیمی افتاد که صواب
کار و جواب کفّار را چه تمهید کند و راه غدر و عذر را چه کیدی
پسندیده پیش آرد چرا که قشون مدافع چنانکه اشاره کردیم زیاده
از شصت نفر با خود نداشت و مسکن و مکان آنها نیز بطوری
محفوظ و مستحکم نبود که علی الفور در آنجا متحصّن شده بکار دفاع
پردازد بالجمله توفیق جواب رسولان عثمان دجنه را چنین گفت
که من شخصی محکوم و مأمورم و از پیش خود جوابی از لا و نعم و
ردّ و قبول نمیتوانم گفت پس بر من است که در امثال این

امور قبل از آنکه اظهار رائی نمایم با صاحب امر و نهی استشاره کنم
و هر چه فرمان رسید بدو کار بندم مقصودش از این جواب
این بود که با دشمن روزی چند مماطله کرده حمله و هجوم او را
بتأخیر اندازد و خود درین فرصه بتعمیر سربازخانه پردازد و پس
از رجعت رسولان فوراً مشغول مرمّت سربازخانه شده و چون
متحفّظ و بوّابی برای حفظ ابواب نداشت کیسه های بسیار
از ریگ انباشته پشت درهای سربازخانه گذاشت و در آن
ایّام معدود اعداد کار تحصّن و دفاع را چنانکه مقدور بود
بنمود عثمان دجنه چون از طول زمان انتظار ملول شد بتوفیق
پیغام کرد که یا جواب قاطعی فرست یا منتظر حملهٔ ما باش و از پس
این پیغام زمانی نگذشت که خود با سپاه بطرف سربازخانهٔ

توفیق

توفیق حمله ور گردید قشون توفیق بیک اگر چه معدود بود
اما اکثرشان از شجعان سودان بودند که در ستیز و جنگ با شیر
شیر جنگ همسری داشتند مدّتی دراز محاربهٔ فریقین بطول انجامید
تا بیست نفر از شورشیان با زحمت زیاد داخل حصار سربازخانه
شدند داخل شدن همان بود و کشته شدن بدست سربازان همان
سپاه عثمان دجنه چون این حال را مشاهده کردند دیگر مجال جدال
و نیروی احتیال در خود ندیده در حالی که یکصد نفر از آنها بقتل
رسیده بود روی از حصار و پیکار برتافتند درین مدافعه از قشون
توفیق بهمه جهت هفت نفر مقتول و یک صاحب منصب با ده نفر
مجروح شده بودند خود توفیق هم پنج زخم برداشته بود همینکه
جنگ باتمام رسید هشتصد نفر سپاه برای قشون شورشیان

از طرف متمهدی مدد آمد لیکن عثمان دجنه دوباره آهنگ حمله
وجنگ نکرد واگر برگشته بود بلاشبهه کار توفیق وسپاه او
تباه بود چراکه از ذخایر حربیه زیاده از دوازده تیر تفنگ سرب
وباروط برای عساکر او باقی نمانده بود وبعد از آن در ماه اکتبر
چندین صد قشون از اطراف در نزد او مجتمع گردید

سموم شورش وفساد در عروق طرق وبلاد سرایت کرد ونیران
طغیان اقطار سودان را فرا گرفت دسته از شورشیان (طوکا)
را که واقع در جانب جنوبی سواکن ومسافتش تا سواکن چهل وپنج
میل است محاصره کردند روز سیم ماه نوامبر سیصد وپنجاه نفر
قشون از سواکن برای استخلاص متحفظین طوکار که در بند محاصره
اشرار بودند از راه دریا بسوی ترنکتات گسیل شد وچون از دریا

بحکلی در آمده رهسپار طوکار گردیدند

دسته قلیلی از شورشیان که عدداً اکثر از آنها بودند بآنها حمله ورشده
نیمه از قشون مزبور طعمه تیغ طاغیان ونیمه دیگر منهزم وفراری گردیدند
درین جنگ کومندار مونکریف قونسول سواکن نیز بقتل رسید
وروز بیست ودویم ماه نوامبر (مطابق تشرین ثانی) شورشیان
بخود شهر سواکن حمله ویورش برده پس از کوشش با خسارت وندامت
پس نشستند

فصل سابع در وقایع احوال

شورشیان واهل عصیان در سواکن

واقعه وحشت انگیز جنرال هکس تزلزل وبیم وهول عظیم در دلهای
سیاسیون انداخته امر شورش را در انظار بزرگ کرد در اقطار مصر

کمین کرده بودند از هر طرف بیرون تاخته قشون سواکن را احاطه
نموده مسالک فرار برآنها مسدود ساخته اند وصاحبمنصب مزبور
در حالتی قشون را گذاشته که فریقین سرگرم قتال وجدال بوده اند
اما آنچه بظهور رسیده این است که فریقین هنگام ظهر همدیگر را
ملاقات کرده وبجنگ پرداخته پس از قلیل زمانی سپاه چرکیه
بدبختانه پشت بجنگ داده وروی بهزیمت نهاده لشکر سودان را
تنها گذاشته اند وبانواسطه خلل در نظام عساکر سودانی که مردانه
نبرد میکرده اند افتاده قوتشان بضعف بدل گردیده آنگاه بقدر
سه هزار نفر از شورشیان اعراب برآنها گرد آمده وقلعه مربعی
که تشکیل داده بودند که چون سلسله بیکدیگر پیوستگی داشته پاره
کرده با سلاح سفید یعنی حربه های حدید خود اندرون قلعه لشکر

افکنده دیگر فرصت ومجال شلیک توپ وتفنگ بآنها
نداده بودند چنانکه از قراریکه مذکور شد ممکن نشده بود از برای
قشون که زیاده از بیست فشنگ بکار برند وحال آنکه ذخیره
حربیه هریک از آنها کمتر از دویست فشنگ نبوده است
از قراریکه گفته شد قشون سودانی در جنگ اشرار وشورشیان
ثبات قدم ورزیده با تفنگ مدافعه وجدال مینمودند
وهیچ از طعن وضرب تیر وسنان اعراب روبرنمی تافتند
تا طعمه سیوف ورماح اشرار میگردیدند وتا نفس آخر بمقاتلت
ومدافعت اشتغال ورزیده مردن به نیکنامی را در میدان جنگ
خوشتر از فرار وپوشیدن جامه عار وننگ داشتند
بالجمله از هفتصد وبیست نفر قشونی که از سواکن بیرون آمده بودند

جز چهل و پنج نفر ازین وقعه نجات یافتند از شورشیان نیز
عدد بسیاری بقتل رسید که آنچه بعضی بشمار آوردند چهارصد نفر
کشته از جماعت شورشیان در میدان جنک افتاده بود
روز هیجدهم ماه دسامبر (مطابق کانون اول رومی) جنرال
باکر پاشا از قاهره عزیمت سواکن نمود و قبل از خود او جنرال
سر توریوس رئیس قشون او نیز بطرف سواکن حرکت کرده بود
پس از آن باکر پاشا در مصاحبت امیرال هیوت متوجه
مصوع گردید بقصد اینکه با رؤسای قبایل عرب و حبشه بر ضد
شورشیان هم قسم و هم عهد شده و نیز برای سوق قشون
ساخلوی خرطوم بطرف کسالا راه سهلی بدست آرد روز
سی و یکم ماه دسامبر (کانون اول) سنه ۱۸۸۳ امیسجی بمصوع رسید

وبعضی از قشون سودانی ساخلوی مصوع را بجهة کمک و معاونت
سپاه خود روانه سواکن داشته در عوض آنها از قشون مصر
در مصوع ساخلو گذاشت و چون بازگشت بسواکن نمود شروع
به تنظیم سپاه و اعداد کار حرب کرد و اول نصرتی که با قشون
خود داد سنکات را که در بند محاصره شورشیان افتاده و
توفیق بیک در آنجا محصور بود مستخلص ساخت
در اواخر ماه ژانویه (کانون دویم) سنه هزار و هشتصد و هشتاد و
چهار از طرف سرکرده قشون مستحفظ طوکار پیغامی بباکر پاشا
رسید که آذوقه و آب در طوکار نایاب شده لشکر ما بتنگی و عسرت
شدیدی گرفتار و اکثری بیمار و بمرض اسهال دوچارند اگر
تا دو یا سه روز دیگر مدد و معونتی بما نرسد ناچار ابواب حصار

گشوده شهر طوکار را تسلیم عصاة و اشرار خواهیم نمود باکر پاشا
پس از استماع این پیام واجب دید که مقدم بر هر کار آهنگ
طوکار کرده لشکر آنجا را از ورطه عسرت و هلاکت مستخلص سازد
و بسرعتی هر چه تمامتر قشون خود را از سواکن از راه دریا حرکت داده
با هزار و ششصد نفر مرد جنگی در روز بیست و هفتم ژانویه وارد
ترنکتات شد و روز دیگر باقی سپاه او نیز از سواکن باو ملحق
گردیده عدد قشونش بچهار هزار نفر رسید اما قشون و جمعیت
عثمان دجنه مظنون این بود که چهار برابر این باشد
در روز دویم ماه فوریه (مطابق شباط رومی) دسته از قشون
باکر پاشا بمسافت سه چهار میل از طرف جنوب ترنکتات
رفته در آنجا حصاری بنا کردند و در روز دیگر باقی سپاه نیز از عقب

آنها رفته تمام عساکر جنرال باکر حصار مزبور را معسکر ساختند قلعه
مزبور در محلی مناسب و مکانی مساعد واقع شده بود که بهترین
جاها برای لشکرگاه بود در بامداد روز چهارم فوریه سپاه باکر
برای جنگ شورشیان اعراب بکور غراب کرده قبل از
طلوع فجر برخاسته لشکر را بهیئت حرب آراسته و در ساعت
هفت و نیم نهاری شترهای باری را که بقدر سیصد نفر شتر
بود بار کرده بوضع و هیئت ذیل مهیای حرکت و سیر شدند
سپاه پیاده که سه فوج بودند بچند خط عمودی متشکل شده جلو
افتادند و اما توپچیان و سواره در میانه مقدمه و جناحین
قشون قسمت شده سوارهای دیده بان و طلایه تا مسافت
یک میل راه باطراف و نقاط متفرقه فرستاده شدند محض

اینکه غفلةً از طرفی جماعت شورشیان حمله و هجوم باردوی
متجدّده نیاوردند و سواران اتراک را قشون احتیاطی قرار
دادند جماعت شورشیان در طول و عرض صحرا متفرّق
و هیچ از ورود جنود مصری مستحضر نبودند که مجتمع و مهیّا گردیده
برآنها حمله ور شوند امّا تا ساعت نه جمعیّت کثیری از آنها در بالای
تلّی مرتفع مجتمع شدند که سنانهای نیزه هاشان از طرف
یسار اردو می درخشید لیکن خود آنها در میان جنگل انبوه
درختهای خار مختفی و متواری بودند قشون باکرپاشا نای
شلیک توپ گذاشتند ولی گلوله ها از بالای سر آنها
میگذشت که بهیچوجه ضرر و آسیبی بوجود آنها نمی رسید
و همینکه قشون قدری رو به پیش حرکت کرد سنانهای نیزه ها

آنها ناپدید شد لیکن سواران طلایه و قشون طلیعه از شلیک
تفنگ بهر طرف لحظهٔ دست باز نمیداشتند ناگاه بقدر
دوازده سوار اشرار که همه بر اسبهای بی زین نشسته بودند از پشت
پشته و کمینگاه بیرون تاخته بطرف یمین سپاه غارت انداختند
لیکن بی اینکه محاربت آغاز کنند بمسافت پانصد ذرع از حوالی
صف طوفی کرده بعد روبسوی مقصد راندند مثل اینکه
قصدشان تحصیل اطّلاعی از عدد و استعداد قشون باشد
همینکه بمحاذی خط ستون قشون رسیدند باکرپاشا سواران
اتراک را حکم داد تا از عقب آنها بتازند لیکن بقدر نصف
میل هنوز از پی آنها نتاخته و دست بدیشان نیافته بودند
که جمعی از شورشیان از کمینگاهها و میان خاربن ها

با تیغهای آخته بیرون تاخته اتراک را احاطه کردند سواران
شورشیان بجلدی خلاصی یافته و اتراک نیز روی
از آنها برتافته بطرف سپاه معاودت نمودند سواران
شورشیان دیگربار بهمان هیئت نخستین برگشته رو بمقدّمهٔ
عساکر جنرال باکر تاختن کرده پس از آن بطرف دست
چپ روآوردند درین بین که قشون این حادثه را بنظر
بازیچگی نگرانند ناگاه فریاد از میان سواران دست
چپ قشون برخاست مثل اینکه یک حادثهٔ جانی و مصیبت
ناگهانی برای آنها روی داده باشد و سواران طلایه
که در میسره راه بودند شروع کردند آهسته آهسته بطرف
تیپ سپاه آمدن که قرینه و دلیل برین بود که صاحبمنصبانی

که بسرکردگی و ریاست آنها معین شده بودند یا جاهل و
غافل از مقصود اصلی از تعیین سوار دیده بان بوده یا تجاهل
و تغافل از تکلیف ذمّهٔ خود نموده اند

بعد از کشف و تحقیق معلوم شد که گروه شورشیان در نزدیکی
سمت دست چپ سپاه کمین کرده بودند و یکدفعه صدا
ها را بلند کرده بر سوارانی که آن طرف بودند حمله نمودند این
خروج و هجوم ناهنگام خصم خوفی شدید در دل سواران
انداخته همگی دست از پا نشناخته عنانهای مراکب از جانب
دشمن برگردانده رو بفرار نهادند درین هنگام به پیاده
نظام فرمان داده شد که در مقابل شورشیان بقانون
نظامی قلعهٔ مربّعی بسته بجنگ پردازند با اینکه آنها درین کار

عادی و ماهر و بارها در فنون حرب و پیکار آزموده و مجرب
شده بودند بمجرد اینکه ساحت وغا و شورش و غوغا را
معاینه کردند تمام دانش و مهارتشان از یاد رفته تشکیل قلعه را
بطوریکه معمول و متقرر بود نتوانستند داد بانمعنی که سه ضلع
قلعه را صف آرائی کرده یک ضلع دیگر باقی بود که بایستی
دو دسته از افواج اسکندریه صف ضلع چهارم را تکمیل
کنند این دو دسته قشون هیچ از جای خود حرکت نکرده
بلکه همینقدر که چشمشان بسلاح آخته و رماح افراخته خصم افتاد
و لمعان سیوف و سنان آنها را مشاهده کردند دلهایشان
آب شد و آن انبوه متجنده (کَأَنَّهُمْ خُشُبٌ مُسَنَّدَةٌ) برجای
خویش خشک شده قدمی فراپیش نگذاشتند پس شورشیان

چیره دل

چیره دل بقوت تمام بر میسره سپاه نظام حمله آورده بسمت
چپ مقدمه قلعه را نیز فرو گرفتند قلعه مزبور هیچ نظامی نداشت
ساقه آن یا بعبارة اخری ضلع پشت سر آن مؤلف از اشخاص
مختلف و عساکر متفرقه و استر و اسب و شتر بود و همه اینها رو
بوسط قلعه حرکت و فرار میکردند که مأمنی برای خود استوار کنند
باینواسطه سعی و کوشش عساکر سودانی که در ضلع یسار و در قسمتی از مقدمه
حصار بودند بی فایده شد و اقدامات و اهتمامات عظیمه آنها
بعد از محاربت شایان و مبارزت نمایانی که در ابتدای قتال کرده
بودند که درخور ذکر و شایسته شکر بود ضایع و خوار بلکه مبدل به
ننگ و عار گردید و شورشیان از حمله و جنگ رو برتافتند
تا صفوف قلعه را با سیاف و اسنه خاراشکاف برهم دریده

و سلسله نظامشان از هم گسیخته دلیرانه با آنها درآویختند اما عساکر
چون حال را بدین منوال دیدند ناگزیر بنای شلیک تفنگ گذاشته
ولی گلوله های آنها بهدر میرفت یک تیر بغرض و هدف یا یک دشمن
بمعرض تلف نمی آمد و از جنگ و عزیمت جز ننگ هزیمت و شدت
بیم و هول عظیم چیزی عاید حال آنها نمی شد و چون حمله و هجوم
شورشیان بطرف یسار قلعه بود سپاهی که در سمت یمین بودند
اشتغال بجدال نداشتند لهذا فرصت غنیمت شمرده تفنگهای
خود را رو بطرف مقدمه قلعه کشیده شلیک سختی کردند و کشتار
بسیاری نمودند لیکن نه از دشمن بلکه سواران خود را هدف تیر ساخته
جمعی کثیر از فرقهای مؤالف را بجای خصمهای مخالف بخاک هلاک
انداختند و بعد ازین فتح شایان و قتل نمایان دیگر جای ستیزنده

راه

راه گریز گرفتند خشیت و بیم و وحشت عظیمی بر آنها طاری شده
بود چنانکه سر از پا نمی شناختند و معاون از معاند فرق نمی
گذاشتند شترها نیز از صدای شلیک و هنگامه شیر هراسان و وحشی
شده مهارها گسسته با حالتی غریب بفراز و نشیب صحرا و اطراف
بیدا فرار و در میانه توپها بانگ و فریاد میکردند و لشکریانی را
که تفنگهای خود را در آن گیر و دار بی نشانه بهوا خالی میکردند
پایمال مینمودند شورشیان چون آنحالرا مشاهده کردند مستبشر
بفتح و ظفر گردیده نفوس خویش را نفیس و گرامی شمرده با کمال
سرور و غایت غرور گیسوان خود بدوش افکنده با تیغهای
آخته چون باز شکاری بسپاهیان فراری حمله ور شدند و مانند
صرصر خزانی از یمین و یسار آغاز سرافشانی کرده سرهای

سپاه بدبخت را چون برگ درخت بخاک میریختند واحدی
از لشکریان با آنها در مقام مقاومت و دفاع بر نمی آمد اینها چنین
گمان کردند که از ابطال زمانند و شجعان دوران احدی
از بشر را تاب مقاتلت و طاقت منازلت آنها نیست و چنان
در حمله و ستیز چیره و بی باک شده بودند که یک تن از ایشان
بر صد نفر از عساکر پیاده حمله میکرد و هیچ اندیشه نداشت
سواری از سواران شورشیان در میان معرکه دیده شد که دستش
در محاربه قطع شده بود و با دست بریده یک تنه بر فوجی از سواران
سپاه حمله ور گردیده همه جا بهمان صولت پیش رفته تا خود را
بسرکرده بزرگ سواران رسانید و شمشیری حواله او کرده جراحت
سختی باو وارد آورد سرکرده بدبخت نه استعداد مدافعت داشت

نه قدرت مقاومت بل بمجرد اینکه اعرابی را از دور دید که تجرید
سلاح و خرق سپاه نموده رو باو می آید دست تذلل و ضراعت
بطرف او دراز کرده از شدت ترس و هراس آغاز عجز و
التماس گذاشت بالجمله تمام قشون از پیاده و سواره یکباره
دست از جنگ و قتال کشیده سواران دشمن از یسار و یمین
خرمن هستی آنها را بشراره تیغ بیدریغ میسوختند و برشی رحمت
و شفقت نمی نمودند از قراری که گفته شد عساکر نظام که عنان
حیات خویش بدست اجل دیدند از کمال خوف و وجل سلاح
حرب را بزمین ریخته بعضی بهیئت رکوع و برخی با حالت خشوع
دستها با سمان بلند کرده استغاثه و استرحام مینمودند و شورشیان
بی رحم بهریک میرسیدند گردن او را گرفته بروی می افکندند سرش را

از تن جدا و نعشش را برای کلاب و عقاب رها میکردند توقف
قشون در ساحت قتال بعد از حمله و هجوم شورشیان بر آنها
زیاده از هشت دقیقه طول نکشید از پیادگان هرکه جان
در می برد بطلب نجات راه فرار و گریز می سپرد و اما سواران
عنان اسبها را رها کرده مهمیزها با کمال شدت بتهی گاه مراکب
میزدند و مثل برق باطراف میگریختند بدون اینکه نگاهی
بقفا کنند یا ملتفت احدی باشند چه بسیار مراکب بی
راکب دیده می شد که در میان منهزمین میدویدند و چه بسیار
سوارانی که اسبهای آنها کشته شده و خودشان پیاده رو بهزیمت
گذاشته بودند اما باکر پاشا چون در حین حمله و هجوم شورشیان
اعراب با ارکان و صاحبمنصبان خود همراه و مصاحب

سواران مقدمة الجیش بود سپاه دشمن میانه او و لشکرش
حایل گردیده فرصتش ندادند که خود را بقشون برساند لهذا لابد
با دسته از بستگان و خواص خود که همراهش بودند دل برزم داده
حمله بخصم نمود و صفوف آنها را پاره کرده پیش رفت تا خود را
بقلعه مربع رسانید و درین حمله جمع کثیری از همراهان و حواشی
او بقتل رسیدند که از جمله آنها میرآلای (سترتپ) عبدالرزاق
بیک رئیس وطنی ارکان حرب او بود اما بدبختانه وقتی باکر پاشا
بقلعه مربع رسید و اسب خود را بجلو ضلع مقدمه تاخته یکتنه
خویش را میان آتش شلیک سپاه در انداخت دید دشمن بقلعه
مربع سپاه داخل شده و کار از کار گذشته دیگر هیچ راه چاره
و تدبیری برای دفع این مصیبت باقی نیست و از قراریکه مذکور شد

توپخانهٔ سپاه زیاده از یک مرتبه شلیک توپ ننموده بود که پشت
به دشمن کرده رو بفرار گذاشت عساکر منهزمه مانند پراکنده رمه
از جلو اعراب گرگ صولت رمیده بقصد ترکمنات پیوسته
قطع فلوات میکردند و دشمن از قفای آنها چون قضای مبرم تا مسافت
پنج میل راه تاخت کرده هر که از سواره و پیاده میرسید طعمهٔ
تیغ ساخته بخاک هلاک می‌انداخت و این عساکر بدبخت هیچ
ترتیب و نظامی در فرار و انهزام خود نیز نداشتند مگر قشون
سودانی ساخلوی مصوع که بصورت قهقری و هیئت منتظم
از جلو دشمن دور میشدند که دلیل بر کمال شجاعت و بسالت
آنها بود و بطوری که رسم و قانون بازگشت از جنگ است بتدریج
پس می‌نشستند و گلولهٔ تفنگشان لحظه از طرف دشمن قطع نمی‌شد

و حوادث

و حوادث و وقایع بسیاری روی داد در خلال فرار که تمامی آنها
دلیل بر شجاعت جماعتی از رؤسا و ضابطین لشکر که حاضر و شاهد
آن واقعه بودند بود و آیت چستی و چالاکی و قوت و توانائی ایشان
گردید که از آنجمله امیرالای هرفی پک بود که از اعیان قشون و ارکان
حرب جنرال باکر بود تمام جد و جهد خود را خالص از برای تخفیف
آن مصیبت و حادثه قرار داده بود تا آنکه ناچار خود امیر مشار الیه دچار
ضرب و قتل گردید و دشمنانی که منهزمین را تعاقب و دنبال کرده
بودند بضرب طپانچه از پای در می‌آورد و هر که را از عساکر خود
بود توقیف نماید متوقف میساخت جهة مدافعه با دشمنانی
که بر ایشان حمله آورده بودند تا آنکه نزدیک رسید و ملتفت شد
خادم خود را در میان منهزمین دید در حالتی که خستگی و تعب او را

از رفتار عاجز کرده بود و قریب بآن بود که بچنگ دشمن گرفتار
شود پس بانگ بروی زد و او را خواند و اسب مخصوص سواری خود
سوار کرده بطرف ترکمنات روانه داشت و خود امیر با پای پیاده
آن مسافت را پیمود

اما باکر پاشا آخر شخصی بود که از میدان قتال معاودت نمود و چون
خویش را بقلعه و حصاری که قبل از قتال بنا نهاده بود رسانید در همانجا
متحصن و متوقف شده و نیز جماعتی از فرسان را برای مقابلهٔ
دشمن و دفع دادن آنها را حتی المقدور از قتال فراریان در آن حصار
متوقف ساخت و در این حال از اسباب خوشبختی که برای
قشون زبون حال و گریختگان عرصهٔ قتال رخ نمود این بود که دشمنان
چیره دل که از پس فراریان دوانیده میتاختند گویا باندیشه و گمان

اینکه در ترکمنات توپهای چند موجود است چون بقرب حصار
آنجا رسیدند رعب بر ایشان مستولی شده پیشتر نرفتند و فراریان را
گذاشته راه بازگشت گرفتند و حال آنکه در آن روز اتفاقاً یک توپ
در حصار ترکمنات موجود نبود و اگر دشمن گریختگان را دنبال میکرد
هرآینه تمام آنها را بقتل میرسانیدند و تا وصول ایشان بحصار یک تن
از آنها جان بسلامت نمی‌برد پس از وصول عساکر به ترکمنات
یکدفعه تماماً هجوم بطرف دریا آورده خواستند تا پناه بمعدودی
سفاین که در آنجا لنگر انداخته بود ببرند لکن صاحبمنصبان سپاه
آنها را راه نداده با طپانچه های خویش ایشان تهدید بقتل نمودند
و یقین بود که اگر آنها را منع از هجوم بسفاین نمیکردند هرآینه مراکب
بار اکب غرق دریا میشدند و آن شب را تا بامداد جنرال باکر و سرگردان

سپاه لحظه انخشه مشغول فرود آوردن و جای دادن عساکر در کشتیها
بودند ملاحان انگلیسی نیز در حمل و نقل بسفاین آنها را مساعدت
نمودند و دشمنان با آنکه تمام شب نزدیک بسپاهیان بودند باز
از بیم توپهای آتشباری که گمان وجود آنها را میبردند جرأت هجوم
و شبیخون نمی‌کردند چنانکه در هنگام تعاقب منهزمین هم بهمین
اندیشه بازگشتند و چون چشم خسرو خاور از پس جیش حبش تگاور
کرده سپاه سودان شب با کمال هول و هرب روی هزیمت
بدریای مغرب نهاد و ساحت گردون و هامون از خیام ظلام
خالی شد صاحبمنصبان عساکر مجتمعه در سفاین را شماره نموده معلوم
کردند که عدد مقتولین ایشان در آن واقعه دو هزار نفس بوده
که نود و شش نفر از آنها سرکردگان و صاحبمنصبان سپاه و شانزده

تن از متحفظین و خواص جنرال باکر بوده اند و از قراری که گفته
شد از عساکر سودانی زبیر پاشا که روز خروج از ترنکات ششصد و
هشتاد و هشت نفر بوده چهارصد و ده نفر کشته شده بودند و از
فوج اسکندریه که کلیةً ششصد و سی و شش نفر بودند چهارصد و
نود و شش نفر بقتل رسیده بود

از اتراک نیز جم غفیری طعمهٔ شمشیر شدند و از سی و شش تن قشون
ایطالیائی جز سه نفر نجات نیافت و از چهارصد نفر سپاهی
که از سنحیت آمده بودند سوای هشتاد نفر باقی تماماً عرضهٔ
هلاک و دمار گردیدند و گمان این است که اکثر مقتولین در حال
هزیمت از ساحت قتال بقتل رسیده باشند

و از قرار مذکور دشمنانی که این حملهٔ سخت را در انداخته سپاه بدبخت را

در آنی خسته و فانی ساختند عدداً از یاده از هزار و هشتصد نفر
نبوده که تقریباً معادل نصف عدد سپاه باکر پاشا بوده اند و با وصف
این از آنها کسی جز سه نفر بقتل نرسیده بود بنابرین گمان این است
که هرگاه شورشیان عساکر را وا می‌گذاشتند تا بطوکار می‌آمدند آخر
یک تن از آنها را زنده باقی نمی‌گذاشتند اما غنیمتی که درین جنگ
بدست دشمن افتاد پنج عراده توپ بود و سی و شش هزار رطل ذخایر
توپ و تفنگ از سرب و باروط و فشنگ و معادل سه هزار
قبضه تفنگ که عساکر در حین فرار ریخته و سبکبار گریخته بودند
ولی اینها سوای مؤنه و مهمات شخصیه و اسباب و اشیاء متفرقه ایست
که با سپاه بوده است که تمام آنها نصیب دشمن شده بود
از پی این انهزام و انکسار وحشت و اضطراب عظیمی در سواکن رخ نمود

بطوری که امیرال هیوت مجبور و ملتزم گردید که قسمتی از عساکر بحریهٔ
خود را بحفظ و حراست سواکن بفرستد و باکر پاشا با بقیة السیف
سپاه خود معاودت بسواکن نموده عدهٔ قشون مستحفظ شهر را زیاد
کرده به هزار تن رسانید ولی چه سود که این قشون هرگاه عدد
قلیلی از شورشیان را از مسافت بعیدی ملاقات مینمودند از کمال
خوف فرار میکرد شهر سواکن از ناله و فریاد نسوان و اولاد مقتولین
جنگ ترنکات نزدیک بود از جای کنده شود روز و شب
زنان بیوه و جوانان بی پدر در هر کوی و برزن مشغول زاری و شیون
بودند چندانکه آفاق پر از ولوله ماتم زدگان گردید و دلهای سامعین
در طپش افتاد بعد از قلیل زمانی سرداری سپاه و ادارهٔ عمال
داخلیهٔ شهر سواکن به امیرال هیوت مفوض شد و او منفرداً

بحکمرانی و سیاست بلد و سرداری و ریاست سپاه قیام کرد و بباکر
پاشا امر رسید که بقیهٔ قشون خود را روانهٔ قاهره دارد و درین هنگام
دولت انکلیس شروع کرد به تهیهٔ لشکری از قشون خود برای استخلاص
طوکار از چنک شورشیان و اشرار

و درین اثنا سنکات بدست دشمن افتاد و زمین از خون سپاه
متحفظ آنجا که همه از ابطال بودند سیراب شد بعد از انکه
مدت زمانی آن بدبختان در بند محاصره بودند و بر کمال سختی و شدت
کرسنکی صبر و ثبات مینمودند چنانکه کمتر کسی را در عالم بدان مشابه
طاقت صبر بوده است کار محصورین بیچاره بجائی کشیده
بود که هرچه ممکن بوده است بدان سد رمق کنند خورده
و از روی عجز تسلیم خصم شده بودند در اواخر ماه ژانویه مطابق

کانون دویم ۱۸۸۴ مسیحی چنین شایع شد که قشون ساخلو نکاه
دکان آنجا هرچه در حصار یافته حتی سگها و گربه ها را کشته و خورده
و از آن پس آغاز خوردن گوشت اسبها و تغذی بپوست حیوانات
کرده و از قوت و غله چیزی جز یک کیسه جو در تمام قلعه باقی نمانده
بود و تا اول فوریه (مطابق شباط) اسباب حیات و توشه آنها
نزدیک شده بود که بالمره تمام و معدوم کردد توفیق بیک که
شجاع ترین آن سپاه و رئیس و سردار آنها بود کاغذی نوشته اطلاع
داشته بود که اکر مددی از برای من نرسد ناچارم که بقصد وصول
بسواکن با همین سپاه قلیل خود بیرون تاخته و دست از جان شسته بجنگ
خصم پردازم و تا جان در تن دارم با دشمن رزم سازم زیرا که من مردن
در میدان جنک را از هلاک بکرسنکی و ننک تفضیل میدهم و خوشتر

میدارم و روز هشتم همان ماه فوریه مراسلتی دیکر نکاشته در آن
مکتوب استغاثه و الحاح در طلب نصرت را از حد کذرانده و کفته بود
عساکر سنکات از شدت جوع و رنج کرسنکی امروز برک درخت
میخورند و معلوم است که طبیعت بشر قوهٔ پیش ازین صبر و شکیبائی
ندارد بنابرین توفیق بیک با سپاه و اعوان خود بیرون آمده
با شورشیان عرب جنک سختی کرده چندان دلیرانه کوشیدند
تا همکی شربت هلاک از دم تیغهای تیز نوشیدند و بسیاری از کسانی
که آلوده با سم قشون مصری شده بودند درین جنک بخونهای
خود غلطیده شرف و بزرکی عشیرت و خاندان خود را بجانهای
عزیز خریدند و محض نیک نامی خویش و عزت وطن ارواح
خود را برماح دشمن سپردند و ازین هلاکت و تلف کوی سعادت

و شرف از عرصهٔ هیجا در بردند لهذا جمعی از شعرا اشعار غرا در مدیح
و مراثی این کشتکان سروده اکثار درین معنی نمودند که از جملهٔ آنها

این ابیات است

قد عز فیک العزایا خیر حامیة	تقت حمیتها ابطالها العدما
حامت کواسر بغی حول معقلهم	یبغون فتکا بهم او ینکثوا الذمما
هیهات ان ینکثوا عهدا و قد عرفوا	لا یسلمن شرف حتی یرتق دما
فاتمسکوا بحبال المجد و انصرمت	اعمارهم فیه لکن مجدهم سلما
و من یروم ذری العلیاء هان له	بذل النفیس و ضحی نفسه کرما
و من قضی فی دفاع عن حمی وطن	یحیی بذکر و یبقی اسمه علما
و من توقی عزیزا کان مصرعه	ضمن الکبود شیر النعم و الالما
یا نخبة شهدت فی فضلهم نوب	سوادا هوالها قد بیض اللمما

لئن فتنتم فانتم خالدون وان
زلتم الترب اعلى قدركم وسما

اما تفصیل واقعهٔ توفیق از اینقرار است که در روز نهم ماه فوریه
(مطابق شباط) شیخی از شورشیان اعراب نزدیک حصار سکات
آمده بتوفیق پیک اخبار واظهار کرد که بلدهٔ را تسلیم نماید بدین شرط
که نفس او در امان باشد ومتعهد گردید که اگر اجابت این مسؤل کند
شورشیان او را هلاک نسازند توفیق او را خاسا بر گردانده چنین جواب
داد که نوشیدن جام ناگوار هلاک از پوشیدن جامه زرتار حیات
که آن را آرایش شرف وافتخار باشد واین را آلایش ننگ و عار
هزار بار بر من گواراتر است وکدام عاقل فطن که در راه حمیت
ناموس وحمایت وطن بخاک وخون خفتن در میدان نبرد را که کا

مردان مرد است از چند روزهٔ عیش وزندگانی با طیش وهوان
جاودانی خوشتر میدارد و برتر می شمارد پس از آن توفیق عساکر
خود را جمع کرده گفت اگر همگی دست از جان شسته مردانه پا بمیدان
نبرد گذارید وبا خصم خود رزم دهید بسا باشد که خداوند شما را بر آنها
نصرت دهد وجانهای عزیز بهمین مجاهده وستیز از ورطهٔ هلاک بیرون
برید ولی اگر در بند محاصره نمایند بلاشبهه یک تن را امید خلاصی
نیست وعنقریب یکان یکان از بلای جوع بعالم دیگر رجوع خواهید
کرد زیرا که از همه طرف راه حیلت وفرار بروی شما بسته ودشمنان
با چشمهای گشاده از یسار ویمین در کمین شما نشسته اگر آهنگ فرار
کنید لن ینفعکم الفرار واگر اقامت اختیار کنید فبئس القرار
بالجمله بدین کلمات پیوسته آنها را در عزیمت سخت تر میکرد وبه ثبات

وقتال بر می انگیخت تا اینکه همگی مصمم شدند که در راه مجد وشرف
جانها بمعرض تلف دهند وچنان دلهایشان از جای کنده و بهوای
جانبازی آگنده شد که کوه محن واندوه دشمن وخروش جیوش
وشدت غزا وعدت اعدا در پیششان خوار وهموار گردید پس
از آن هرچه مهمات وذخایر در سکات بود که قدرت حمل آنرا
نداشتند سوزانیده انبار باروط را نیز آتش در زدند ودهنهای
توپها را مسدود کردند وهر یک هر قدر از ذخایر میتوانستند با خود حمل
نموده برداشته از سکات بیرون آمدند ونسوان نیز از عقبهای
آنها روان شدند تا دو میل راه بدون معارضی طی طریق کرده پس
از آن بمضیق دشواری رسیدند که ناگاه گروه دشمن از آن کمین
بیرون تاخته سر راه بر آنها گرفتند توفیق بیک بواسطهٔ قلت سپاه

خود نتوانسته بود طلیعه از پیش برای کشف حال ومحل دشمن بفرستد
این بود که هیچ آگاهی نیافتند تا علی الغفله گروه دشمن را در مقابل خود
مشاهده کردند وبمجرد تلاقی عشیره واتباع عثمان دجنه یکدفعه بر این بیچارگان
حمله نموده قشون قلیل سکات با اینکه از شدت جوع وکثرت تعب
همه فرومانده ورنجور شده بودند با کمال چالاکی وبی باکی بمقابله آنها
پرداخته هشتاد وشش نفر از آنها را در کم از ساعتی بخاک هلاک افکندند
پس از آن دشمن از هر طرف بر آنها حمله وهجوم آورده راه هرب
وگریز ومجال جدال وستیز برای آنها نماند هر شی بدست دشمنی
چند گرفتار وفوراً عرضهٔ هلاک ودمار گردید واز آن جمعیت که عدد
پانصد تن مرد وزن بودند جز قاضی سکات وچهار مرد وسی زن
احدی نجات نیافت مردان را اگرچه کشتند وزوجهٔ توفیق را با تا

نوان اسیر کرده مانند بردگان بعربان فروختند

این اخبار وحشت آثار شکست متواتر عساکر سنکات و سواکن
که در داخلهٔ سودان منتشر گردید مصیبت عام شد و شورش تمام حدود و
جهات را فرا گرفت و اکثر بلاد سودان در بند محاصرهٔ شورشیان افتاد
لشکر ساخلوی قشوده بخرطوم معاودت نموده عدد قشون موجودی
آنجا به هزار نفر رسید

هی الصغائر کن منها علی حذر فعظم النار من مستصغر الشرر

فصل ثامن

در اعادهٔ جنرال گردون از انگلیس بطرف سودان

چون قشون جنرال هکس در قتال دوچار آن سختی و وبال گردید و طغیان
شورش در نواحی سواکن بدینگونه ماحی قوهٔ حربیهٔ مصر شد کار بر حکومت

مصر بغایت بزرگ و دشوار افتاد و اندیشه بسیار کرده دید با این ضعف
قوت و تزلزل احوال و آفت و نقصانی که بمال و رجال و ریخته است
انتظام و افتتاح سودان بقوه و عنفوان امری محال است
پس ناگزیر طریق حزم و تدبیر پیش گرفته صواب درین دید عساکر
ساخلوی سودان را احضار و حصور و حصار آن مملکت را از استعداد
حربی و مهمات لشکری یکپاره خالی کنند و در آنوقت عدد عساکر
موجوده در سودان یازده هزار نفر محارب با هشتاد و چهار عراده
توپ بود و از قراری که بعضی حساب کردند چهار هزار شتر برای
حمل ذخایر حربیه از کسالا بخرطوم لازم بود و دیوان حربیهٔ مصر
حکم برین کرد که عزیمت عساکر از بربر بسوی وادی حلفا در حکم
محال است پس لابد بایستی آنها را از راه دریا حرکت داد و از برای

این کار هزار و سیصد مراکب بحریه لازم است و در این هنگام تجار
مصر مجلسی در اسکندریه منعقد نموده پس از کاوش و استقصاء کامل
معلوم کردند که عدد عیسویانی که در خاک سودان اقامت دارند
کمتر از پانزده هزار نفر نیست و عدد مسلمین مصر در سودان معادل
چهل هزار نفر است و عدد محلات و نقاط تجارتی در مملکت سودان
بقدر هزار محل مال اهالی خارجه از تجار اروپائی وغیره است و سه هزار
تجارتخانه مال مصریین است قیمت امتعه که از خاک سودان
خارج و از خارج داخل سودان میشود معادل سیزده ملیون لیره
انگلیسی (قریب نود کرور تومان) است و خالی کردن سودان
کمتر از هفت ماه وقت لازم ندارد و این مدت وقت بواسطهٔ
تعطیل معاملت معادل دو کرور لیره خسارت تجارت وارد میآورد

روز هیجدهم ماه ژانویه (مطابق کانون ثانی) سال ۱۸۸۴ میلادی
دولت انگلیس با کمال عجله مصمم شد که گردون پاشا را مامور و روانه
سودان کند و او را امر و مقرر نمود که شرحی وافی و مفصل از کلیه
حالات حالیه و امور آتیهٔ سودان بدولت انگلیس اطلاع بدهد که مشتمل
برین مقاصد باشد اولاً بیان حالت حربیهٔ سودان و وسایط
و اسباب سلامت قشون مصر ساخلوی سودان و آسایش فرنگیانی
که در خرطوم ساکن هستند ثانیاً تعیین بهترین راهی از برای خالی
کردن داخلهٔ سودان از لشکر و تبعهٔ خارجه و برقرار کردن حکومت
مقتدر منظمی در سواحل دریای احمر ثالثاً وسیله محکمی از برای
منع و ابطال تجارت بردهٔ که بعد از شیوع شورش و طغیان
اهالی سودان دوباره بحالت اول برگشته است و رابعاً تشخیص

بهترین طریقی از برای بیرون آوردن قشون مصری از نقاط خاک
سودان بطوری که چندان متضمن ضرر و خسارت نباشد
بالجمله جنرال گردون در مصاحبت کلنل استیوارت که نگاهدار
اسرار و رئیس قشون او بود از انگلیس عزیمت سودان نمود و از قراری
که مذکور است لرد ولسلی صندوق سفر گردون را بکالسکه
ترن راه آهن حمل نمود و لرد گرانویل تذکرهٔ سفر و بلیت راه آهن
او را قطع کرد و دوک دکامبرید در کالسکه او را باز کرد و
جنرال گردون با این عزت و اعتبار از وطن مألوف و احباء
موصوف خود وداع و انقطاع کرده با نهایت عظمت و احترام
روانهٔ سفر شآمت اثر گردید تا ریگهای سودان را بخون خود
سیراب سازد

چنین

و من کانت منیته بارض
فلیس یموت فی ارض سواها

در بیست و پنجم ماه ژانویه (مطابق کانون دویم) گردون وارد
قاهره شد و (سر فلن بارنک) باو خبر داد که دولت انگلیس امر تخلیه
سودان را نیز بعهدهٔ او مفوض داشته و اکتفا بتعلیماتی که در لندن
باو داده نکرده تکالیفی که ثانیاً نیز درین مسافرت برای او مقرر
داشته این است که باید حکومت امرائی را که هنگام فتح محمد علی
پاشای مغفور در سودان حکمرانی میکرده اند دوباره برقرار کند و وضع
حکومت آن مملکت را بهمان حالت سابقه برگرداند و نیز او را اجازت
داده که عساکر دولتی را در سودان باقی و برقرار گذارد تا اینکه سهل باشد
از برای او تخلیهٔ سودان بطریق امنیت و سلامت و برای این مهم

متحمل رنج و مشقت زیاد نشود و هرچه کمتر ممکن باشد خسارت مال
و رجال وارد آید و روز بعد از ورود بحضور خدیو نائل گردیده فرمانی
از طرف حکومت برای او صادر شد که بصوابدید خود حکومت
عمومی برای سودان معین کند و هم بموجب آن فرمان امر تخلیهٔ سودان
و بیرون آوردن عساکر و متوظفین حکومت مصر را از آنجا و خواستن
هر کس را از اهالی آنجا که میل و ارادهٔ آمدن بسوی مصر دارد کلیةً بعهدهٔ
او مفوض داشته و نیز مقرر شد که هر گاه از برای او میسر شود
بعد ازین در هر ایالت و ادارتی از ایالات و ادارات سودان حکومت
منتظمی تشکیل دهد و دوایر حکومتی آن خطه را کلیةً مرتب گرداند
پس از صدور این فرمان روز بیست و هشتم ماه ژانویه (مطابق
کانون دویم) جنرال گردون از قاهره بطرف اصوان حرکت

سرد

کرده و از اصوان تلگرامی باهالی خرطوم ابلاغ داشت که شما مردانید
نه زنان خوف و اندیشه را از خود دور دارید که من بشما نزدیک شدم
و همینکه به کوروسکو رسید که مقارن روز دویم ماه فوریه (مطابق
شباط) بود از آنجا بجنگلی آمده عزیمت بربر نمود و روز نهم ماه مزبور
وارد آنجا شد و اهالی بربر را آشکارا اجازت و اذن تجارت برده داد
و چنین باز نمود که دولت و حکومت درین امر مانع و متعرض آنها
نیست و گفت سودان بعد ازین دولتی مستقل و خارج از حکومت
مصر میباشد و مهدی بسلطنت کردوفان برقرار و مقیم خواهد بود
و روز سیزدهم ماه مزبور بسمت خرطوم حرکت کرده بعد از پنج روز
مسافرت بآنجا رسید اهالی خرطوم با فرح و بشاشت تمام او را
استقبال کرده بروی دست و پای او می افتادند و پیوسته بوسه

میدادند گردون اهالی را مخاطب ساخته گفت من آمده‌ام از برای
خلاص کردنِ سودان از مصیبتی که برای آن رخ نموده است و بدانید
که من با انبوه عساکر نیامده‌ام بلکه توکل باعانتِ خدا تعالی کرده
و جنگ و مصاف نخواهم کرد مگر بشرع عدل و انصاف و باید
پوشیده نباشد که از امروز بعد قشون چریک و لشکر را و طلب ثروت اهالی
سودان نخواهد بود که پیوسته منشاء فساد و مایه بی‌نظمی بلاد باشند
سخنان او در نزد اهالی موقع تحسین و تمجید افتاد و بعد از شیوع قلقله
و اضطراب راحت و امنیت در خرطوم عائد و برقرار شد
پس از آن گردون از برای ملاقات اشخاصی که میل بدیدنِ آنها
داشت از مهتران و کهتران ولایت روزی را معین کرده جمعی
کثیر نزد او مجتمع شدند و همه باواز بلند باو خطاب میکردند یا

ابا السودان

یا آبا السودان و مخلصها (ای پدر سودان و نجات دهنده آن) و
از قراری که گفته شد جمع کثیری از نسوانِ شهر گرد او هجوم و ازدحام
کرده میخواستند پاهای او را ببوسند حتی اینکه دو دفعه از شدتِ
هجوم او را از زمین انداختند از آن پس گردون به تنظیمات بلدیه پرداخته
تمام دفاترِ مالیه و خراج حکومتی را آتش زد حتی آلات و اسباب و تازیانه
هائی را که هر کس تأخیر و تقصیر در ادای خراج میکرد بآنها سیاست مینمودند
و تازیانه میزدند سوزانید و مجلسی از بزرگان وطن و مشایخ اقوام تشکیل و
ترتیب داد و دار الشفا و اسلحه خانه و زندانهای حکومتی شهر خرطوم را
بازدید کرد و بسیاری از محبوسین را بعد از آنکه برائت آنها از تقصیر
محقق و اطمینان از طرف آنها حاصل شد رها و آزاد کرد و بامثالِ
این امور و اعمال قلوب اهالی را مجذوب و متمایل کرد و هر طبقه را

از وضیع و شریف و آزاد و بنده با خود دوست و گرونده ساخت
و چنین گمان کرد که بدین اعمال تیر تدبیرش بنشان و مقاصد ضمیرش
بپایان رسیده است

روز بیست و دویم ماه مزبور دسته عظیمی از سپاه مستحفظ خرطوم را
روانه مصر کرد و قصدش این بود که کلیه عساکر مصری را از خاک سودان
بیرون کشیده و فقط از سپاه سودانی ساخلوی در خرطوم باقی گذارد
و در همان حال مصمم خالی کردنِ سودان شد و بهمین جهت از حکومت
مصر طلب کرد که زبیر پاشا را نزد او بفرستد که او را بعد از خود بحکومت
سودان واگذارد هنوز مطلبش باتمام نرسیده و زمان
چندانی را از این مقدمه نگذشته بود که دوباره شورشیان بعادات
و اعمال خود برگشته بنای سفکِ دماءِ عباد و نهب قری و بلاد گذاشته

دست

دست تطاول بهر طرف دراز کردند

گردون چون حال را بدین منوال دید کاغذی بدربار انگلیس نوشته
اشاره نمود بوجوب شکستن شوکت و بستن راه صولت متمهدی
قبل از تخلیه سودان و چنین اظهار داشت که اگر متمهدی بحال خود وا
گذاشته شود و دست استیلا بخرطوم یابد یقیناً از خرطوم تجاوز بحدود
مصر خواهد کرد و حکومت مصر را مدت مدیدی بتزلزل و اضطراب
شدید خواهد انداخت

و در این ضمن جنرال گردون کلنل استیوارت را برسالت دوستانه
نزد قبایل ساکنه در سواحلِ بحر ابیض مأمور کرده و یکصد و ده نفر
از عساکر سودانی را نیز با او همراه نموده در دو کشتی بخار روانه داشت
اعراب و اهالی آن نواحی ایشان را استقبال و ترحیب و تکریم نموده

تا بلدهٔ شیخ طوخ ابراهیم که بمسافت شصت میل از خرطوم واقع است
رسیده پس از وصول بآنجا دیدند هزار و پانصد نفر مرد جنگی همه شاکی السلاح
از قبیلهٔ بقاده در آنجا حاضر و آماده اند و کلنل و همراهان او را وعید
و تهدید بقتال مینمایند که از ورود بآنجا خائف و منصرف کردند
معلوم شد که شیخ طوخ ابراهیم در العبید بوده متمهدی وی را بآنجا
فرستاده بود که مانع از آمدن کلنل استیوارت گردد استیوارت
فی الحال بیرق سِلم و صلح در هر دو کشتی بخار افراشته اراده داشت
که رؤسای شورشیان را جمع نموده و باب مذاکره گشوده به اندرز
و پند و کشف مقاصد خاطر و اظهار مودّت و افراشان را آرام
و مستمال گرداند ولی چون حال را بدینمنوال دید و مأیوس از حصول
این مقصود گردید و مدّتی که برای مسافرت او گردون معین کرده بود

نیز فوت و منقضی شد لهذا معاودت بخرطوم نموده آنچه شنیده
و دیده بود بسمع گردون رسانید

روز دویم ماه مارس (مطابق آذر ماه رومی) جنرال گردون مجدّداً
کلنل مشار الیه را مأمور کرده بشطوط و سواحل مجاورهٔ خرطوم فرستاد
و او را وصیّت کرد که همه جا با اهالی اظهار مسالمت و ملایمت نماید
و ایشان را اطلاع بدهد که گردون دربارهٔ ایشان قصدی بجز خیر
و نیکی ندارد استیوارت رفته و تبلیغ رسالت کرده و جهاتی من الوجوه
کلام او در میان عشایر و اقوام اثری نکرد و مراجعت نمود چنانکه
دفعهٔ اول مراجعت کرده بود و پس از گذشتن ده روز یاغیان
و اصحاب شورش آغاز حمله و یورش بخرطوم را نمودند و چهار هزار
نفر از ایشان مقدمّة باساحل نیل آمده در مابین خرطوم و حلفایا

که قریه در طرف شمالی خرطوم است فرود آمدند و معسکری برای
هشتصد نفر از سپاه خود در آن نقطه مقرر داشتند و یکی از روزها
بر سه دسته از قشون جنرال گردون که در آن نواحی بکندن هیزم
مشغول بودند حمله برده بقدر صد نفر بلکه صد و پنجاه نفر از آنها را
که مجتمع بودند پراکنده و منهزم ساختند و هشت مرکب از آنها
غنیمت یافتند و رود نیل را معبر و مأمنی برای خود قرار داده
در سواحل و نقاط مساعد کنارهٔ رود متحصّن شدند این خبر که بگردون
رسید لابدّ صلاح در این دید که قشون ساخلوی حلفایا را که محصور
در آنجا بودند بدون جنگ و خونریزی و تلف شدن نفوس آنها
از آنجا بیرون آورد هزار و دویست نفر قشون از خرطوم مأمور
حلفایا کرده قشون ساخلوی آنجا را بخرطوم آوردند و جز پانصد نفر

کسی در آنجا باقی نماند و ضمناً نیز هشتاد شتر و هیجده اسب و قدری
اسلحه و مواشی از شورشیان غنیمت بدست آنها افتاد و دشمن
بدون معارضی قریهٔ حلفایا را تصرف کرد گردون مصمّم شد که آنها را
از آنجا طرد و نفی نماید صبح روز شانزدهم ماه مارس (مطابق آذر
دو هزار نفر از قشون خود را بحرب و دفع شورشیان فرستاد جماعت
اعراب و شورشیان در صحرای مقابل نیل کبود بمسافت دو میل
که منتهی به پشتهای ریگ و جنگل پر درخت میشد همه متفرق بودند
همینکه عساکر گردون بآنها نزدیک شدند فوراً در پشت تلال و خلال
اشجار جنگل متواری و پنهان از انظار قشون گردیده و چون فوج
سپاه بآنها رسیدند سواران شورشیان عنان اسبان
خود را رها کرده با نیزه‌ها رو بسینه‌های قشون گردون حمله آوردند

بلکه از پس پشت آنها پای تاختن گذاشتند چراکه سپاه جنرال
گردون بمجرد اینکه سواران دشمن را با نیزه های پیچان و سنانهای
رخشان رو بخویش حمله ور دیدند هیچ صبر و اقامت از برای جنگ
و دفاع نکرده بلکه سر از پا نشناخته پشت بدشمن و رو بفرار نهادند
و فقط شصت نفر سوار شورشیان آنها را با سیوف و رماح
برای قبض ارواح تعاقب کرده عدد کثیری از آنها را بخاک هلاک
ریختند و ایشان مانند رمه از دم تیغ یاغیان چنان فرار میکردند
که روی واپس نمینمودند پیادگان دشمن نیز از پس سواران شان بیرون
تاخته بقتل و اتلاف سپاهیان پرداختند و هر یک از عساکر را
مجروح بر بساط خاک و فراش هلاک افتاده میدیدند بلگد کوفتن
پای و ضرب شمشیر زود تر از قید حیات فارغ میساختند و

بقدر دو میل راه پیوسته بهمین منوال سپاهیان را دنبال کرده
پس از آن بحصار و مأمن خودشان معاودت نمودند و دو عراده
توپ و تفنگ بسیار و گلوله بیشمار از عساکر غنیمت آنها گردیده
و بقدر دویست نفر از قشون گردون را کشته بودند و چون
عساکر گردون از جنگ معاودت نمودند همه متفق الکلمه فریاد
برآوردند که دو سرکرده و صاحبمنصب بزرگ آنها غدر و خیانت
کرده لشکر را بکشتن دادند و اسم این دو سرکرده یکی حسن و دیگری
سعید بود که جنرال گردون آنها را ترقی داده برتبه پاشائی رسانیده
و درین جنگ و حمله مشار الیهما آقا و رئیس قشون گردانیده بود
همینکه از دور حمله و هجوم دشمن را مشاهده کرده بودند فوراً عساکر را
فرمان انهزام داده و خود نیز رو بگریز نهاده بودند و این دو اول

کسی بودند که بگریختند این خیانت گرد نشان با شمشیر زده شد بعضی
از قشون در روز جنگ سعید را دیده بودند که در وقت هجوم
سواران دشمن شمشیر خود را کشیده و شروع کرده بود سپاه خود را
زدن و رفتن تا خود را بتو پی رسانده دیده بود یک نفر از سپاهیان
مشغول پر کردن توپ است فوراً کردن او را با شمشیر زده بود
و نیز حسن را در آن روز دیده بودند که با شمشیر شش توپچیان را میزده
بود که چرا در مقام دفاع خصم بر می آیند بعضی از عساکر مصری
که حاضر درین جنگ و معرکه بوده تفصیل محاکمه و مجازات
این دو خائن را از قرار ذیل روایت نموده اند
مشار الیهما را اول خود داشته و هر دو را از نجیرهای گران کشیده نزد
گردون پاشا آوردند پس از آن آنها را در مجلس حربیه بمعرض

محاکمه در آورده بعد از تحقیق ثابت و آشکار شد که این دو نفر
با دشمنان مراسله و مکاتبه مینموده و در جنگ اخیر با کمال ایستادگی
و اهتمام خلل و اضطراب در صفوف عساکر انداخته و یکنفر صاحبمنصب
و جماعتی از توپچیان و غیرهم را نیز بقتل رسانیده بودند و در
منزل حسن پاشا تفنگ و ذخایر حربیه بسیار یافته بودند و نیز
ثابت شده بود که این دو صاحبمنصب خائن بشراکت یکدیگر
جیره و ماهانه دو ماه تمام عساکر را که تسلیم آنها شده بود که عاید
قشون دارند سرقت کرده و خورده بودند بنابرین خیانات
و تقصیرات حکم صادر شد که موافق قانونی که برای قتل خائنین
عسکریه در دولت عثمانی مقرر است مشار الیهما را بقتل رسانند
و قانون مزبور این بود که بند از بند آنها قطع کنند و در روز

بیست و دویم ماه مارس (مطابق آذر رومی) حکم قتل صادر
گردیده مشارالیهمارا کتف بسته بمیدان وسیعی که در جلو زندان بود
حاضر کردند و هر دورا بدیوار میدان با غل و زنجیرهای گران ببستند
پس از آن صورت خیانات و تقصیرات آنها با حکم مجلس حربیه
در حضور جمی غفیر از اکابر صاحبمنصبان و معارف مستخدمین
و افواج عساکر برای مشارالیهما قرائت شد ولیکن خود جنرال
گردون حاضر نبود آنگاه بدو نفر از سپاهیان که بدست هر یک
تبری تیز بود فرمان اجرای کیفر و قصاص داده شد و آن دو نفر
با تبر بدن مشارالیهمارا قطعه قطعه کردند و ابتدا از دست و پای
آنها شروع نموده ولی مشارالیهما زنده بودند تا آخر ضربتی که بآنها رسید
جنرال گردون پس از قلیل زمانی که وارد خرطوم شده بود مکتوبی

بمتهمدی نوشت که من سلم و مصافات را بر حرب و مصاف ترجیح
میدهم و ترا که محمد احمد هستی سلطان دُور فور مغربی میخواهم و بپادشاهی
آن خطه می شناسم و تجارت بَرده را مباح و مجاز میکنم و خراج
و منال مملکت سودان را تخفیف داده بنصف آنچه معمول بوده است
مقرر میدارم و ضمناً از متهمدی خواهش کرد که اُسرارا رها کند و پس ازین
مطالب مسطور داشت که اگر مهدی مایل بقتال است و طالب ریختن
خون جمعی رجال من که گردونم نیز قادر بسوق عساکرم الا اینکه هیچ موجبی
برای این جنگ و خونریزی نمی بینم و آخر الامر از متهمدی خواهش کرد
که مدت ده ماه صبر کند و به انتظار روز گذراند آنگاه یا با او محاربه
میکند یا سودان را کلیةً باو وا میگذارد که بر گرد آن حدود سدی محکم
و حاجزی استوار بپا دارد و با آن کتاب کمربی و کلاه خود و نشانی

با بعضی ملابس و اشیاء دیگر برسم هدیه برای متهمدی فرستاد همینکه
کتاب گردون بمتهمدی رسید رؤسای قوم خودرا جمع کرده مدت ده روز
با آنها درباب جواب آن کتاب مشاوره و مذاکره نمود پس از آن جوابی
نوشته دوباره بتردید افتاد و پاره کرد و ثانیاً خود با اصحاب بمذاکره و مشاوره
نشسته ده روز دیگر مشغول شدند آنگاه جوابی نوشته ثانیاً پاره کرد و بعد از
سه روز دیگر جوابی نگاشته به دو تن رسول از رجال مخصوص خود
سپرد و جامه ها و هدایای گردون را نیز برای او رد کرده جبّه پشمینی از لباس
دراویشی که با او بودند نیز برای او هدیه فرستاد رسولان بخرطوم آمده
با اسلحه حرب خود بر گردون وارد شدند زیرا که قبل از دخول بمجلس
اِبا و امتناع از تسلیم نمودن سلاح خود کرده بودند و بهمان طور
در جلو روی گردون دست بقبضهٔ شمشیر ایستادند گردون جواب

متهمدیرا گشوده قرائت کرد حاصل مطلب این بود که متهمدی بگردون
تکلیف کرده بود که بدین مبین اسلام داخل شود و اورا وعید و تهدید
بطول جنگ و بنتیجی جدال نموده و ضمناً اظهار داشته بود که بخرطوم
تنها اکتفا نخواهد کرد بلکه تجاوز و تخطی بغیر آن خواهد نمود (که مقصودش
مملکت مصر و غیره است) و گفته بود که من همان مهدی منتظر استم
و اما درباب اُسرا گفته بود که من خود کمال اهتمام را در حفظ آنها دارم
و بسلامت در نزد من هستند
درین وقت بگردون محقق شد که از جنگ با متهمدی گزیری ندارد
زیرا که راه و وسیلتی دیگر برای مصالحه با او باقی نماند لهذا بنای
فرستادن کشتیهای جنگی بخاری و توپخانه خودرا بطرف نیل ازرق گذاشت
و همه روزه عساکر از سفاین بطوایف دشمنانی که در ساحل رود بودند

گلوله باری مینمودند و از کاغذی که جنرال گردون در بیست و نهم ماه
مارس نوشته بود چنین مستفاد شد که عدد شورشیان آن حول و حوش
زیاده از نهزار و پانصد نفر مرد جنگی نیست لیکن گردون جرئت بیرون
آمدن و مبارزت با آنها را نمیکند از ترس اینکه مبادا غائلهٔ شورش بداخله
خرطوم هم سرایت کند و درین احیان روابط و وسایل مخابره با خرطوم
از همه طرف قطع شد و مدت سه هفته متوالی از هیچ طرف خبری
بخرطوم نرسید و باقی عشایر و قبایل نیز که تا آنوقت آرام بودند عموماً
متجاهر بعصیان و سرکشی شدند پس یکدفعه شهر خرطوم در بند محاصره
افتاد و عشایر اشرار دست بهم داده دایره وار شهر را احاطه نمودند
جنرال گردون در سی و یکم ماه مارس از آنجا مکتوبی نوشته ملتمس و محرک
دولت انگلیس شد که بزودی استعدادی وافی برای شکستن شوکت

متمهدی ارسال دارد و چنین مسطور داشت که من تا مدت دو ماه
قوه و توانائی این را دارم که در حصار خرطوم مقیم و محصور بمانم
و شهر و سکان آن را از حمله و استیلای دشمن محفوظ دارم و خواهش
کرد که سه هزار نفر قشون از پیادگان اتراک و هزار نفر سوار بمدد
او فرستاده شود تا یکپاره مسئلهٔ سودان را منقطع و متمهدی را
مقهور و آتش فتنه و شورشی که افروخته است خاموش گرداند

فصل تاسع در حملهٔ انگلیس بر سواکن

چون خبر شکست مصریین در سواکن بسمع دولت انگلیس رسید
یک قسمتی از قشون خود را از برای استخلاص شهر طوکار از دست
اشرار مامور کرده سرداری این سپاه را به جنرال جراهم داد
و او بسرعتی تمام بطرف سواکن آمده قصد کرد که همان طریقه

و نقشه را که باکر پاشا برای وصول بطوکار اختیار کرده بود پیروی
نماید پس عساکر خود را روانه ترنکتات نموده تا روز بیست و دویم
فوریه (مطابق شباط رومی) بقدر سه هزار نفر سپاهی در آنجا
حاضر و مجتمع شد درین اثنا خبر افتادن شهر طوکار بدست دشمن
شایع و منتشر گردید و ظاهر این است که شورشیان آنجا را احاطه
نموده با توپهائی که از مصریها غنیمت بدست آورده بودند گلوله
باری کرده قشون متحفظ آنجا را رعبی تمام دست داده با وجود
اطلاع از قدوم سپاه انگلیس برای استخلاص آنجا خودداری
نکرده ابواب حصار را گشوده شهر را تسلیم دشمن نموده بودند و از
قراریکه بعضی گفتند قشون متحفظ طوکار بقدر چهل و پنج هزار فشنگ
فلزی موجود داشته و عدداً سیصد نفر مرد جنگی بوده و عدد

محاصرین هم زیاده از نهزار نفر نبوده است پنج روز متوالی شورشیان
شهر را گلوله باری کرده و با اینکه از شلیک آنها ضرر و آسیب چندانی
بمتحفظین شهر نرسیده یعنی بهمه جهه دو نفر از آنها مقتول و دوازده
نفر مجروح شده بودند و این ضرر مختصر موجب تسلیم شدن نبوده
معهذا شهر را گشوده و خود را تسلیم دشمن نموده بودند و بدینواسطه
همه مردم آنها را بجبن و عدم ثبات و ضعف نفس و سستی عزم
منسوب ساختند

ولی وصول این خبر جنرال جراهم را از عزیمت بصوب طوکار باز نداشت
و دسته از سپاه خود را در روز بیست و پنجم فوریه (مطابق شباط)
بطرف حصاری که باکر پاشا بنا کرده بود و سابقاً ذکری از ان شد
روانه داشت دشمنان که در قرب و حوالی همان قلعه بودند هر چه

هرچه سواران انگلیس بآنجا نزدیک میشدند آنها کم کم بنای پس نشستن
گذاشته پس از آن روز بیست و ششم ماه مزبور تقدر دو هزار نفر از دشمنان
آمده در پیش روی قلعه صف کشیدند و بنقطه‌ئی که خارج از سپاه بود
بنای شلیک گذاشتند

روز بیست و هشتم ماه مذکور مجلس شاورهٔ حربیه در میان قشون انگلیس
منعقد گردید و باتفاق آرا قرار براین دادند که رسولی با پیغامهای
دوستانه نزد دشمن فرستاده آنها را نصیحت کنند که از راه ضلالت
باز ایستاده بجادهٔ مستقیم اطاعت و انقیاد برگردند و چنانچه نصیحت
نپذیرند آنها را بجنگی سخت و قتالی هایل تهدید کنند و برای تبلیغ
این رسالت میرآلای هرفی بیک را انتخاب کردند چه وثوقی
تمام بشجاعت و فراست و سرعت ملاحظهٔ او در استکشاف

اماکن و مکامن و حرکات و اعمال داشتند بالجمله میرآلای مشارالیه
اسب خود را سوار شده و مکتوب را بر سر رایتی سفید نصب کرده روان
شد تا بحصار باکرپاشا رسید و از صاحب منصب و رئیس قشون متنخط
آنجا خواهش کرد که جماعتی از سواران را همراه او گردانند تا با او
هم در مدافعهٔ خصم معین بوده و هم وی را بنقطه‌ئی که مأمور شده بود
که مکتوب سرکردگان سپاه را بگذارد برسانند سرکردهٔ قشون
متنخط باو جواب داد که از عساکر سواره یک نفر سوار در نزد من
نیست و نیز او را هم رخصت نداد که به تنهائی برای ملاقات
دشمن از قلعه بیرون رود چراکه گفت شورشیان از همه طرف
بحصار دوخته و آنها قومی وحشی و جهول و خلقی فرومایه و گول
هستند نه از رمز رایت سفید واقف میشوند نه از معنی کنایت و عید

خائف میرآلای با خود اندیشیده رجعت به ترنکتات را بی انجام
مهم و انفاذ اوامر مرجوعه بر خویشتن دشوار دید و لابد هلاک را بر رجعت
بخواری برگزید پس مصمم شد که به تنهائی رو بطرف دشمن گذارد و امر
خویش را ابد برامور مفوض دارد و از سردار سپاه قلعه علی الظاهر اذن
خواست که خود با اسبش از حصار بیرون رفته اراضی قفار اطراف حصار را
ملاحظه نماید سردار قلعه او را رخصت داد و از قلعه بیرون آمده قلیلی که راه
پیمود از حصار دور شد عنان مرکب را رها کرده بقصد دشمن راه بیابان
گرفت در حالتی که هیچ رفیقی جز اسب و شمشیر نداشت

سردار قلعه چون این را بدید دانست که او به تنهائی عازم اجرای فرمان است
و از فرط بسالت یکتنه به تبلیغ رسالت میرود مضطرب گردیده
حفظ جان او را فرض ذمت و شرط مروت دید لهذا دسته‌ئی از پیادگان

سپاه قلعه را از قفای او روانه داشت که بدو پیوسته دشمنها را
از وی دفع دهند سپاه مزبور مسافتی نه پیموده بودند که از خوف
هلاکت معاودت بقلعه نمودند بدون اینکه حرکت آنها فایده و ثمری
بخشد چراکه میرآلای مسافت زیادی از قلعه دور شده بود و در قوهٔ
آنها نبود که خودشان را بوی رسانیده او را نصرت دهند سردار
سپاه متنخط یقین کرد که میرآلای لامحاله بهلاکت خواهد رسید
اما هرفی بیک همینکه از حصار غایب شد و نزدیکی موقعی که باکرپاشا
با اشرار قتال کرده بود رسید اجساد کشتگان را دید که وحوش و طیور
گرد آنها جمع شده بودند در آن اثنا گروهی از دشمنان ملتفت
او شده از اطراف بروی حمله آوردند نیزه‌ها را رو بسینهٔ او راست
کرده و از همه طرف بر او گلوله میباریدند اسبش از مشاهدهٔ اینحالت

وحشت انگیز بجست وخیز درآمده میرآلای بضرب مهمیز مرکب را
از میان مهلکه بسرعتِ برق وباد براند تا بنقطهٔ مطلوب رسید
از اسب پیاده شد وعَلَم را بزمین استوار کرد ومکتوب را بر آن
بیاویخت واسب خود را سوار شد درحالتی که گلولهٔ تفنگ از اطراف
او مثل باران میبارید ولی بوی نمیخورد پس از آن یمین ویسار خود را
نظری افکنده درعدد دشمن وراههای آن اماکن تأملی کرد تا در آمر آنجا
آنچه متیسر بود وطریقی که سهل مینمود معلوم کرد آنگاه عنان اسب را
رها کرده بشتابی هرچه تمامتر راه مراجعت گرفت وصحرا را مثل طومار
درمینوشت ودشمنان نیز از قفای او میتاختند تا اینکه بعضی از آنها
بروی سبقت جسته راه را براو بستند واو بحکمت وحیلت راه نجاتی
یافته جان از چنگ آنها بدر برد وخود را سالماً بحصار رسانید اهل قلعه

بکریم

بتکریم واعزازی تمام وی را استقبال کرده از ملاقات او شادیِ
بسیار نمودند وشکر سلامت ونجات وی بجا آوردند درحالتی که از
بازگشتِ او مقطوع الرجا بودند واز فقدان چنان شجاعی بی بدیل
تأسف مینمودند پس از آن میرآلای از آنجا معاودت به ترنکمات
کرده جنرال جراهم را از انجام ماموریت خود ورساندن مکتوب را به نقطهٔ
مطلوب آگاهی داد وآنچه از قوّه واستعداد وحرکات وحالات
دشمن دیده بود بازگفت جنرال وی را تحسین وتمجید بلیغ کرد وبشهامت
وشجاعت ستایش فراوان نمود وامر کرد تا خود وی دیگر روز بهمان محلّی
که مکتوب را نصب کرده بود معاودت نموده جواب بیاورد چرا که
هیچکس را جرأتِ پیمودنِ این راهِ مخوف نیست مگر باز قدمِ ثابتِ چون
توئی تواند این راه را سپرد واین کار بپایان برد میرآلای امر او را

امتثال کرده با دستهٔ از سواران سپاه براه شد تا بنقطهٔ مقصد رسید
ولی اثری از آن رایت سفید وجوابی از کتاب بیم وامید ندید باز آمد
وصورت حال را با جنرال بازگفت ودرهمان شب تمام عساکر قلعهٔ
باکرپاشا داخل شدند که عدد کلّیهٔ ایشان سه هزار تن پیاده وهفتصد و
پنجاه نفر سواره ویکصد وپانزده نفر عساکر بحریه وچهارده عرّاده توپ
بود وجنرال بدیشان امر نمود که روز دیگر رو بطرف دشمن حرکت
کنند بامدادِ فردا تمام سپاه بشکل قلعهٔ مربّع تشکیل وانتظام یافته شترها
وقاطرهای خودشان را که حامل بُنه وقورخانه ومهمّات مریضخانه بودند
دروسط قلعهٔ سپاه قرار دادند ودستهٔ از سواران را جنرال جراهم طلیعهٔ
سپاه ساخت که از جلو قلعه حرکت کنند وباقی سواران ملتزم ساقهٔ
سپاه شده از عقب قسمت شمالی از ستون قلعه حرکت نمودند بدین

هیئت

هیئت بقدر یک میلی که از قلعهٔ باکرپاشا راه پیمودند ناگاه بقدر چند
صد نفر از شورشیان را درپیش روی مقدّمه وسمت میمنه ومیسره
ملاقات نمودند ودرساعت نُه صباحی شورشیان بنای شلیک
تفنگ بطرف عساکر کردند ولی نظر ببُعد مسافت ضرر وآسیبی
بسپاه نرسید پس از آن قشون هرچه پیش میرفت از جلو آنها نا
پس نشستن گذاشتند وقشون پیوسته راه می پیمود تا سه میل از حصار
باکرپاشا دور شد درین هنگام انگلیسان مرکزی محصور از یک [illegible]
بعید مشاهده نمودند که شورشیان پیوسته از هر طرف در آنجا جمع میشدند
وتفنگهایشان کم کم از آتش افشانی افتاد آنگاه موزیکانچیان سپاه
نواهای جنگ وتهییج والحان شجاعت انگیز شروع بنواختن موزیک
کردند وقشون با قلبی قوی وقدمی ثابت پیش رفته با هشتصد قدمی مرکز

دشمن رسید از آنجا سواران طلیعه حمله بطرف دشمن بردند و دشمن را
مجبور به تحصّن و ملازمت در آن حصار ریگ نموده پس از آن بطرف
سوارانی که در عقب قلعهٔ مربّع قشون و بمسافت نصف میل از مرکز
دشمن دور بودند معاودت نمودند آنگاه بقلعهٔ سپاه فرمان توقف
داده شد و همگی با کمال نظام بجای ایستادند و رای جنرال برین قرار
گرفت که بطرف یسار حصار دشمن حمله برده شود و سپاه یکدفعه
بدان طرف حرکت کرد شورشیان از درون حصار ریگ بنای
شلیک گذاشته توپهای کروپی که از مصریها غنیمت گرفته بودند
بر مصریها و انگلیسان بستند و اشخاصی که از طرف شورشیان توپ
میزدند توپچیهای قشون مستحفظ و کار بودند در ابتدای امر گلوله‌های
توپ دشمنان از بالای سر سپاه انگلیس میگذشت چنانکه هیچ

آسیبی بآنها نمیرساند لیکن قلیلی نگذشت که اعراب سینه‌های
سپاه انگلیس را هدف گلوله ساخته در زمانی یسیر جمعی کثیر از آنها را
مجروح ساختند و قطعهٔ از گلوله نیز بصورت مرحوم باکر پاشا رسیده
جراحت سختی رسانید امّا او تا آخر جنگ با وجود آن زخم منکر بر پشت
اسب سوار بود شورشیان بشلیک تفنگ نیز دست برده اکثر
سپاه انگلیس را مجروح ساختند امّا انگلیسیان یک فشنگ بطرف
دشمن نینداختند و رو از جنگ نیز برتافتند تا طرف شمالی سنگرها
و استحکامات اعراب را بدیده بقدر هزار قدم پیش رفتند پس از آن
در نیمه روز توقف اختیار کرده قدری بیاسودند آنگاه بنای شلیک توپ
و تفنگ بطرف دشمن گذاشته گلوله باری سختی کردند و ابدان اعدا را
بریان ساخته بخاک هلاک انداختند و چون سرب و باروط اعراب

تمام شد توپ و تفنگشان از صدا افتاد لشکر انگلیس شیپور کشیده
رو بطرف قلعهٔ دشمن یورش بردند حصاری دیدند بسیار منیع با
خندقها و سنگرها و باستیانهای بسیار که اعراب در میان آنها پنهان
شده و بآسودگی در کمینها و مرکزهای خودشان متمکّن بودند که جز مرگ و اجل
هیچ چیز آنها را بیرون نمی‌آورد آنچه از شورشیان مرئی بودند عددا
زیاده از دو هزار نفر نبودند امّا عدد بسیاری سوای آنها در حصار اختفا
در حینی که قلعهٔ مربّع قشون انگلیس پیش میرفت و بضرب گلوله راه
خویش باز میکرد جماعتی از اعراب از خندقها و پشت سنگرها بیرون
تاخته با نیزه‌ها و تیغهای آخته مثل باز شکاری بر آنها حمله نمودند قشون
انگلیس از شجاعت و صولت و بی پروائی و دلیری آنها در عجب شده
لیکن آنها را مجال اقتحام و فرصت در آویختن نداده هدف گلوله‌های

تفنگ ساختند چه اگر سپاه نزدیک میشدند قشون را تاب ستیز و
آویز آنها نبود و از قراری که گفته شد بسیاری از آنها فقط بمسافت
ده گام از قلعهٔ مربّع سپاه کشته شده بودند چه از فرط سخت جانی و بیباکی
همینکه گلوله به بدن آنها میرسید فوراً بدست خود زخم خود را بسته دوباره
با تیغ و سنان خود بمربّع سپاه حمله می‌آوردند تا از تواتر گلوله از پا در میافتادند
بالجمله سپاه انگلیس پیوسته پیش میرفتند تا پس از رنج و خستگی فراوان از
مقاتلهٔ اعراب حصار آنها را تصرف نمودند بیشتر چیزی که سپاه را
خسته و عاجز نموده بود این بود که اعراب دسته دسته در میان کشتگان
و در درون خندقها پنهان شده کمین میکردند تا مربّع سپاه از آنها عبور میکرد
فوراً مانند گرگان گرسنه حمله آورده خود را بمیان سپاه می‌افکندند و تیغها
بر آنها نواخته در لحظه جمعی را مجروح و مقتول میساختند بدینواسطه بود که

در آنجا بسیاری از سپاه انکلیس زخمی شده و بعضی از آنها پس از تسخیر حصار
هلاک شدند و چون داخل حصار کردیدند قریهٔ طیبب و چاههای
آنجا را از مسافتی مشاهده کرده بطرف آنجا حرکت کردند بمسافت
صد قدمی از پس حصار خانهٔ بود از آجر در نهایت استحکام عربهائی
که در حصار بودند جملکی پناه بآن خانه برده از آنجا بنای شلیک تفنک
بطرف قشون انکلیس کذاشتند و از اینطرف نیز تیر بر آنها میباریدند
همینطور مقاتله فیمابین آنها در کار بود تا اکثری از عربان کشته شده
و باقی قهراً از آنجا بیرون آمدند و در ساعت اول بعد از ظهر اعراب
پشت بجنک داده رو بفرار نهادند و سپاه انکلیس شلیک تفنک
آنها را تعاقب نموده تا بچاههای قریهٔ طیبب رسانیدند اعراب آنجا
توقف کرده از هزیمت باز ایستادند و دیکر بار بنای جنک و دفاع

کذاشته مدت سه چهار ساعت بجنکی سخت و قتالی عنیف اشتغال
جستند عاقبت انکلیسان آنها را شکست داده تمام چاهها و بیوتی
که در آنجا بود متصرف شدند و بر احدی از مجروحین عرب ابقا نکردند
اما قادر برین نبودند که احدی از آنها را اسیر بکیرند چرا که آنها تا آخرین
نفس که رمقی در تن داشتند جنک و دفاع میکردند و هر مجروحی از آنها
که چشمش بیک نفر سپاهی می‌افتاد که رو باو می‌آید فوراً در هر حالت
و بهر حیلت بود حرکت و حمله مینمود که بلکه او را بقتل رساند و بدینواسطه
سپاهیان واجب دیدند که پیوسته در حذر بوده و بر هر جثه میکذرند
شمشیری براو زنند اما سواران عرب هر ساعت از کمین کاهی غارت
بصفوف سپاه می انداختند محض تشجیع باقی مقاتلین ولیک شلیک
متوالی سپاه انکلیس آنها را مجال ستیز نداده قبل از وصول بصف

عرضهٔ تلف میشدند و هیچکس از آنها جان بدر نمی برد مکر کسیکه روزش
باقی و اجلش دراز بود

در ابتدای جنک سواران انکلیس را رسم و عادت این بود که پیروی
پیادکان سپاه را کرده و همکی بنقطهٔ واحد از جماعت اعراب حمله
میبردند همینکه اعراب از اول حصار منهزم شدند سواران آنها را تعاقب
کرده جمعیت آنها را دو نیمه ساختند و زمانی آنها را به ستیز و آویز
مشغول داشتند تا مرتع سپاه پیاده بآنها رسیدند درین اثنا بقدر
سی سوار از سواران اعراب که بر اسبهای بی زین سوار بودند با دلهائی
از سنک صخره سخت تر حمله بر سواران انکلیس آورده صفوف آنها را
پاره کردند بدون اینکه ضرر و آسیب معتنابه بآنها برسانند و اما
پیادکان اعراب بوضعی غریب سواران انکلیس را از جای کنده

و باطراف پراکندند باینمعنی که در کمینها و میان بیشه ها و جنکلها و کودالها
در کمین نشسته بودند همینکه سواران انکلیس از حوالی آنها می کذشتند
ناهنکام از جلو اسبهای آنها در آمده همه را وحشی و هراسان و باطراف
بیابان فراری و نفور می ساختند و خودشان از قفای آنها با نیزه های افراخته
و تیغهای آخته می تاختند و بهر یک نزدیک می شدند طعن نیزه حواله
میکردند یا حربه می انداختند اما سواران انکلیس را بواسطهٔ کوتاهی سیوف
و وحشت مراکب مقدور نبود که به پیادکان اعراب رسیده صدمه
بآنها زنند ولی در آنمیان بقدر ششصد حربه از حربه های اعراب
بدست انکلیسان افتاد که سواران خود را بعد ازین واقعه بآن اسلحه مسلح نمودند
از انکلیسان در طیبب بقدر سی نفر مقتول و یکصد و پنجاه نفر مجروح شده بودند
اما کشتکان اعراب بدو هزار و سیصد نفر رسیده بود

صبح روز دیگر قشون انگلیس بقصد طوکار از طیب حرکت کرده چهار
ساعت بعد از ظهر بانجا رسیدند بدون اینکه در راه با احدی از شورشیان
اعراب ملاقات کنند و چون داخل شهر طوکار شدند دیدند دشمنان
آنجا را خالی کرده فرار نموده اند و فقط بقدر هشتاد نفر از قشون متحفظی
که شهر را تسلیم دشمن نموده بودند در آنجا باقی مانده بودند روز دویم مارس
(مطابق اذار ماه رومی) خبر بجنرال جراهم رسید که اعراب در قریه
دبه که بمسافت پنج میل از طوکار واقع است جمع شده اند فوراً خود
جنرال با خواص و سواران خویش بعزم آنجا سوار شده وقتی بقریه
مزبور رسیدند احدی از اعراب را در آنجا نیافتند ولی یک عراده توپ
و هزار و پانصد قبضه تفنگ با مهمات حربیه و ذخایر بسیار که اعراب
از جنگ باکر پاشا غنیمت بدست آورده بودند در آنجا موجود دیده

تمام آنها را تلف کردند و آنچه انگلیسان از قشون متحفظ آنجا معلوم
کردند شورشیان اعراب همینکه دست بطوکار یافته بودند کمال سوء
سلوک را نسبت بانها سلوک داشته همه را بقید رقیت کشیده بودند
و توپچیهای آنها را گرفته کتف بسته بطیب برده بودند که باتفاق
آنها با انگلیسان محاربه کنند و هریک تخلف میورزیده و آهنگ
فرار میکرده اند با شمشیر گردن میزده اند
جنرال جراهم پس از فراغ از تدمیر اشرار و تسخیر طوکار با سپاه خود مراجعت
بسواکن نمود قشون متحفظ طوکار و سکنه مصری آنجا را نیز با خود بسواکن
آورد و باتفاق امیرال هیوت بنای اخبار و دعوت قبایل و عشایر را
بصلح نموده رسولی نزد عثمان دجنه رییس گروه شورشیان فرستادند
و رسل و رسایل نزد سایر مشایخ قبایل نیز فرستاده خواهش اطفاء

آتش فتنه و شورش نموده ضمناً آنها را تهدید کردند که اگر اجابت
این مسئول را نکنند توپهای انگلیسی کیفر خواهند دید عثمان دجنه
ایشان را پاسخ فرستاد که من لابد از قتال هستم و مابین فریقین
واسطه جز شمشیر بران نخواهد بود تقصد معسکر رییس طاغیان در وادی
طمای که بمسافت هفده میل از طرف شرقی سواکن واقع است
حرکت نموده پس از طی مسافتی بمحلی رسیدند موسوم به زریبه باکر
(که منسوب بمرحوم باکر پاشا بانی آن است) و شب را در آنجا بیتوته
کرده بامداد روز دیگر طلیعه از سواران را برای اطلاع از حال و محل
دشمن پیش فرستاده و بعد از ظهر باقی سپاه از قفای آنها روانه
شدند سپاه پیاده بهیئت دو قلعه مربع متوازی یکدیگر که هر یک
از دیگری سیصد و پنج گام مسافت داشتند سیر میکردند و ذخایر

حربیه و آب و آذوقه سپاه در میان این دو مربع قرار داده شده بود
و سواران در حوالی و اطراف دو قلعه سپاه بمسافت دو میل راه پراکنده
حرکت میکردند و دنباله و پایه سواران از پس قلعه ها میراندند پس از
قطع مسافتی سواران قصد تلهای کوچکی که در سمت جنوب غربی صحرا
بود کرده بعد از طی شش میل راه بانجا رسیده تلال مزبوره را خالی
از دشمن یافتند لیکن از آنجا نظر انداخته دیدند دشمن در تلها و تپه های
دیگر که تا آنجا بازدو میل راه بود پناه جسته است همینکه پیادگان سپاه
بپای تلهای اول رسیدند جنرال جراهم آنها را امر نمود که بجانب جنوب
حرکت نموده و از جنگل اشجار عبور کرده در آنجا بر روی قطعه ریگزاری
سرپناهی از چوب و نی و علف برای خود بسازند که شب را در آنجا
بیتوته کنند و سواران را فرمان داد که رفته از جمعیت و مرکز دشمن اطلاعی

حاصل کرده خبر بیاورند رفتند و بازگشته اورا آگاهی دادند که عدد
بیشماری از گروه اشرار پیاده و اسب سوار و یابو سوار در میانهٔ تلال
و وهاد متفرق و پراکنده دیده اند پس از آن جنرال امر کرد همگی سواران
بزریبهٔ باکرپاشا که شب پیش در آنجا بیتوته کرده بودند معاودت
نموده اسبان خود را سیراب کردند و اما پیادگان سپاه دو قلعه را
منضم بیکدیگر کرده یک قلعهٔ مربع تشکیل دادند و چون شب در آمد
آتش درمیان اردو افروختند ناگاه بمسافت هزار قدم از قلعهٔ
مربع گروهی از دشمن پدیدار شده بنای گلوله باری بطرف سپاه انگلیس
گذاشتند توپچیان با آنها شلیک توپهای آتشبار مقابله کرده
همه را متفرق ساختند پس از آن یکی از صاحبمنصبان بحریهٔ انگلیس
از معسکر خود بیرون آمده در پردهٔ ظلام برای کشف حال دشمن و نمای

و مسکن آنها رفته دید همگی در معاقل و حصون خود آسوده خفته اند
بازگشته بجنرال خبر داد که دشمن امشب در قصد شبیخون و هجوم بر سپاه
ما می باشد چرا که هیچیک بیدار و مستعد کار نیستند آنگاه جنرال قشون را
رخصت خفتن و آسودن داد نیمی که از شب گذشت در ساعتی از ساعات
لیل دشمنان بقصد شبیخون حرکت کرده بمسافت هزار قدم بقلعهٔ مربع
نزدیک شدند و بنای شلیک تفنگ گذاشتند عساکر برخاسته مسلح
شده روی زمین دراز کشیدند و برحسب امر دستور العمل جنرال یک فشنگ
بطرف دشمن نینداخته صبر کردند تا اعراب نزدیک بآنها بیایند گلولهٔ
تفنگهای اعراب همه از بالای سر قشون میگذشت واحدی را آسیبی
نرساند بهمه جهت یکنفر از آنها مقتول و یک صاحبمنصب با دو نفر
سرباز مجروح شدند و دران اثنا ماه طالع شد و جنرال از حمله و هجوم ناهنگام

دشمن در ظلمت شب ایمن گردید لیکن عساکر از طول شب ملول
شدند و در تمنای انتظار طلوع روز دلتنگ گردیدند و چون سپیدهٔ
صبح دمید گروهی از دشمنان بقصد قلعهٔ مربع پیش آمده هنوز چند
گامی نزدیک نشده بودند که گلوله های توپ آنها را استقبال کرده
جمعشان را متفرق ساخته خلق کثیری را بخاک هلاک انداخت و مابقی
پشت بجنگ داده بطرف چاههای طمای مراجعت نمودند و در این
وقت قشون آسوده شده بصرف طعام پرداختند و سواران نیز
از زریبهٔ باکرپاشا آمده بدانها پیوستند و در ساعت هفت صباحی
سواران در مقدمهٔ سپاه برای استطلاع از حال شورشیان حرکت
نموده جولان مفصلی کردند و تفتیش کاملی بجا آوردند خبر عدد معدودی
از دشمن در اطراف صحرا ندیدند بنابرین انگلیسان چنین گمان کردند

که اعراب از جنگ گذشته و از خیال قتال منصرف گردیده اند
پس سپاه پیاده بشکل و هیئت دو قلعهٔ مربع تشکیل یافته و یکی از آن
دو از طرف یمین دیگری کمی بطور قهقری حرکت میکرد هنوز مسافتی
طی نکرده بودند که ناگاه چشم طلیعهٔ سپاه بگروه انبوهی از دشمن
افتاد که بشدتی تمام در کار حمله و دست بُرد بمقدمهٔ سوارانند فورًا
بسواران فرمان داده شد که بخط راه سپاه و حوالی قشون پیاده
مراجعت نمایند در حالیکه انگلیسان را عقیده و گمان این بود که
اعراب یکباره پشت بجنگ داده و در زوایا و پیغوله های صحاری
پنهان و متواری گردیده اند گروهی بیشمار از اشرار اعراب با صورتی
مهیب و صوتی غریب پدید آمده بر قشون حمله ور گردیدند و زبان
حالشان این بود که

تحاوِل مِنّی شیمةً غیرَ شیمتی　　　　و تطلبُ منّی مذهباً غیرَ مذهبی

قلعهٔ مربع اوّل بجا ایستاده با گلولهٔ توپ آنهارا مقابله نمود ولیک

این شلیک آنهارا جز زمان اندکی جلوگیری نکرد زیرا امراء

قبایل و سران عشایر همینکه دیدند گلولهای توپ انگلیس رجال آنهارا

مجال اقامت نمیدهد و هر لحظه جمعی را گرفتار اجل میسازد و جمعی دیگررا

بخوف و وجل می اندازد یکدفعه همگی جلو تاخته حملهٔ هولناکی بقشون

انگلیس آوردند صداها بصیحه بلند کردند تیغها برهنه ساختند

عنانها سبک کرده سنانها برای سینها راست نمودند دست

از جانها شسته مرگ در جنگ و پیکار را از زندگی با ننگ فرار خوشتر

شمردند اتباع و عشیرهٔ آنها نیز چون این بدیدند قوی دل گردیده

با امرا و سران در حمله و جنگ هم آهنگ شدند و دست شلیک

تفنگ برده بقلعهٔ سپاه انگلیس چون باران بهاری گلوله باری

کردند بطوری که انگلیسان گفتند اگر اعراب درست تیراندازی

کنند و گلولهای تفنگشان خطا نکند هر آینه عشری از عدد قشون

انگلیس را باقی و زنده نخواهند گذاشت و برای ملاقات و مدافعه

اعراب عساکر رو به پیش حرکت کرده تا با آنها نزدیک شدند آنگاه

ضلع مقدّمهٔ سپاه با حربهٔ تفنگ برانها حمله ور گردیده بسرعت پیش

رفتند امّا بقیّهٔ اضلاع قلعهٔ مربع جرئت متابعتِ آنهارا نکرده

چون از همه طرف دشمن هجوم آورده بود و سایر ضلعها نیز مثل

ضلع مقدّمه گرفتار و مشغول دفاع بودند نتوانستند سریعاً ضلع

مزبوررا پیروی نمایند پس لابد شدند به آهستگی و آرامی حرکت کنند

با نیواسطه ضلع مقدمه از قلعهٔ مربع جدا افتاد و مسافتی میانه دسته جاتِ

قشون جوانب فاصله بهم رسید دشمن فرصت بدست کرده با

تیغهای خاراشکاف و دلهای بی اندیشه از مرگ و مصاف حمله

آورده راه بقلعهٔ مربع جستند پس ضلع مقدمه بجا ایستاد و سرداران

قشون قصد کردند که اورا دوباره بقلعهٔ مربع متصل سازند امّا (بعد

ما سبق السیف العذل) یعنی وقتی بود که کار از کار گذشته اعراب

بوسط قلعهٔ مربع داخل شده و با جنود انگلیس مانند تار و پود درهم

پیوسته بودند بنابرین قشون ناگزیر بقهقری پس نشست درحالی

که با اعراب بمقاتلهٔ سختی دوچار بودند و توپچیان که در وسط قلعهٔ

سپاه جای داشتند قهراً و کرهاً توپهای خودرا گذاشته بسپاه پیوستند

توپها با ذخایر و مهمّات غنیمت اعراب شده و اعراب از شرّ

گلولهای توپ و تفنگ انگلیس ایمن شده بدانچه آرزویشان بود

که با سپاه انگلیس درآویزند نایل گردیدند و با سلاح و سیوفِ سودانی

آغاز سرافشانی کرده عرصهٔ مصاف را کسوت ارغوانی پوشیدند

و در ساعتی سپاه انگلیس را تنهای بی سر و صحرای سودان را دریای احمر

ساختند ساحتِ غزا دجلهٔ خون و فضای هوا در حلّهٔ قیرگون از تابش

تیغ چون برق و بارش خون از فرق و غرّش ابطالِ هیجا در ظلام

غبار غبرا خاصیت ماه آذر و نیسان ظاهر و عیان گردید چستی و چالاکی

و شجاعت و صلابت و سرعت و خفّتِ اعراب در کار پیکار و حرب و

فنون طعن و ضرب انگلیسان را چنان متحیر ساخته و بدهشت انداخته

بود که سر از پا و آوِدّا از اعدا باز نمی شناختند بختِ اعراب نیز مساعدت

داشت که اسلحه آنها همه از فولادِ نر بود که بر لحم و عظم گذر میکرد امّا

حربهای انگلیسان از آهن نرم بود که هرگاه بچیز صلبی مثل استخوان بر میخورد

کج و معوج میشد که دیگر بعد از آن بکار حرب و ضرب نمی آمد
بالجمله این حالت قلعه مربع اول بود اما مربع ثانی که بمسافت پانصد
ذرع از مربع اول واقع بود چنان تازه دم و ثابت قدم و رابط
الجاش بطرف مربع اول می آمد مثل اینکه در میدان مشق کنند و هیچ
دوچار دشمن و گرفتار جنگ نبود و توپچیان تجربه با توپهای بحری
از جلو آن حرکت میکردند بمجرد اینکه بانها فرمان داده شد دست
بشلیک توپ بردند و بلا انفصال بطرف دشمن گلوله باری کرده
هر جانداری جلو قلعه آنها بود بخاک هلاک انداختند آنگاه اعراب
با قلبی ساکن و عزمی ثابت چنانکه بمربع اول حمله برده بودند بمربع
ثانی حمله آوردند لکن گلوله های این مربع آنهارا مجال نداده چندانکه
پیش می آمدند چون برگ درخت که از باد خزان فرو ریزد بخاک میترنخشید

واحدی نزدیک نمی آمد مگر اینکه تنش هدف و جانش تلف میشد بهمین طور
مربع ثانی پیوسته پیش آمد تا بمربع اول پیوست و او را بگلوله خود
حمایت کرد و سرکردگان مربع اول فرصتی یافته دوباره آن را تشکیل
و ترتیب دادند آنگاه دو قلعه سپاه بمعاضدت و پشتوانی یکدیگر بدفع
دشمن پرداخته گلوله باری سختی بطرف اعراب نمودند و جمعی کثیر را بدین
شلیک عرضه هلاک و دمار ساختند چنانکه احدی دیگر قدرت پیش
آمدن نیافت و انگلیسان دوباره توپهای خود را که غنیمت اعراب شده
بود بدست آوردند ناگاه عدد بسیاری از اعدا و اشرار که در میان
رود کوچکی که در جلو حرگاه واقع بود کمین کرده بودند از کمین بیرون دویده
چون دیوان دیوانه بقلعه قشون حمله آوردند سپاه بنای آتشباری
کرده بگلوله های ناری آنهارا مندفع و متفرق ساختند دوباره اعراب

جمع آمده سر راه بر سپاه گرفتند سواران قشون بر آنها حمله کرده
از اسبها فرود آمدند و بگلوله تفنگ جمعی غفیر را هلاک کردند گروه اعراب را
تاب مقاومت نمانده از جلو سپاه پراکنده شدند و هر کس نجات
یافت بمیان جنگل اشجار و زیر بوته های خار پناه برد ولی سواران
از قفای آنها تاخته قهراً و قسراً بهر کجا پناه برده بودند بیرون آورده
احدی را در آن ساحت باقی نگذاشتند جنرال جراهم سپاه خود را
در ساعت ده و نیم جمع آوری نموده قلیل زمانی آنهارا از رنج جنگ
و جدال راحت داد پس از آن بطرف چاههای طمای که بمسافت
سه میل از موقع قتال واقع بود حرکت نمود شورشیان از مسافت
بعیدی باز در کار اجتماع و تهیه جنگ و دفاع بودند جنرال بتوپچیان
فرمان داد تا بطرف آنها شلیک توپ کرده پیش از آنکه قشون بآنها

برسد جمعشان را پراکنده و متفرق ساختند عطش شدیدی بعساکر دست داده
بود بهمینکه در نیمه روز بچاهها رسیدند مانند گله مرال و دسته وحوشی که از تشنگی
لاغر و پژمرده شده باشند بی محابا وارد آب شدند و پس از اطفاء آتش عطش
رو بمعسکر عثمان دجنه رئیس شورشیان حرکت کرده چون بدانجا رسیدند
معسکر او را خالی از عسکر دیده آتش در زدند و آنچه از تر و خشک بجا مانده بود
سوخته بسر تپه‌ای که قرب حرگاه بود مراجعت نمودند که شب را در آنجا بیتوته
کنند و اما دشمنان پناه بردند بسر تلها و تپه ها و در آن محال مختفی شدند و در این
واقعه کشته شده بود از عساکر انگلیس پنج صاحب منصب و یکصد و پنجاه نفر از رجال
و هشت نفر از سرکردگان و رؤسای عسکریه و یکصد و بیست نفر از سرباز مجروح شده
بودند و شماره دشمنان مقدار دوازده هزار نفر بودند در حالتیکه سه هزار نفر
از آنها باقی مانده بود در عرصه کارزار کشته و مجروح و بسر بردند آن شب را

عساکر در همان سنگرگاههای عاریتی خود با استماع ناله مجروحین و محتضرین

وصدای گلوله هائی که بر حسب اصطلاح و رسم عسکری بر مدافن مردگان قشون

می انداختند و در نیمه شب اعراب بر کشتگان خودشان آمده جستجو میکردند

و بر آنها گریه و ندبه و افغان و زاری مینمودند و الی طلوع صبح از آن شب بدینحالت

بروز آوردند پس از آن عساکر انگلیس ترتیب قشون کرده تفرقه طماری که مخزن

تدارکات حربیه و قورخانه بود که اعراب از قشون مصری بدست آورده

بودند مسابقت نمودند و تمام آنها را آتش زدند و سوزانیدند و تا مدت نیم ساعت

شعله آتش فرو گذاشت میکرد و اعراب در سرهای پشته ها و بلندیها که التجا

برده بودند نظر میکردند و این احراق را میدیدند و جرات میکردند که تجدید قتال کنند

بجهه فتور شوکت و انکسار قوت و ضعفی که بر آنها راه یافته بود پس از آن قشون

انگلیس بطرف سواکن مراجعت کردند   و در روز هفدهم از ماه مارس[۲]

۲۳ آذار) اعلان کرد امیرال هیوت که هرکس عثمان دجنه را زنده یا مرده بیاورد پنجهزار ریال تقریباً سه هزار تومان باو داده میشود پس از سه روز از بلاد انگلیس با میرال مذکور حکم ابطال و الغای
اعلان مزبور رسید بسبب منافات و مغایرت آن اعلان از برای مبادی طایفه آزادی طلبان   و در روز بیست و پنجم از ماه مذکور بیرون آمد جرا هم از سواکن با سپاه خود
از برای ملاقات عربان و مقاتله با ایشان ثم ثانیاً اعراب از جلو قشون جرا هم روی بفرار نهادند و هر زمان که صدای شلیک توپها را می شنیدند به تلها و پشته ها پناه میبردند و در آنجا
مداومت داشت و تیر میکرد تا آنکه رسید بطمانیب و بیوتات و عمارات آنجا را تماماً سوزانید و بطرف سواکن معاودت نمود پس از آن جیش خود را از سواکن حرکت داد
شدند فی الحقیقه رنج ضایع گردید و محل خالی از اغیار شد پس مسارعت نمودند تعدی و خودسری و دشمنی و شبیخون زدند اهل سواکن را بسیار
و چارپایان و شتران ایشان را راندند و بردند و چاههای هندوب طایف را احاطه نمودند محض اینکه آب را از قبایل و طوایفی که دوست

شیخ الفضل متصدی و مصمم مقاومت و مدافعت آنها گردیده قوه

واستعدادی از قشون مصر به کمک و امداد سپاه ساخلو سواکن فرستاد

و دو فروند کشتی زره پوش انگلیسی را که در لنگرگاه مینا لنگر انداخته

بود تجهیز و حاضر از برای جنگ کرد که هر ساعت دشمن حمله بر سواکن

بیاورد فوراً از سفاین بکار گلوله باری و فرود آوردن جنود بحری

بجنگی بپردازند و امیرال هیوت در دویم ماه آوریل فرانسه (مطابق

نیسان رومی) عازم و روانه بندر مصوع شد که از برای استخلاص

و رها نیدن کسالا و سایر حصون و قلاع واقعه در سمت جنوبی

خرطوم از بند محاصره با پادشاه حبشه ملاقات و گفتگو نماید

و در اینوقت کسالا در مضیق محاصره سخت طایفه هدندوه

واقع شده و قشون چریک ذوطلب هم یکیک بمرور از آنجا

فرار کرده بودند لهذا حاکم آنجا باصرار و ابرام تمام طلب معاونت

و امداد از انگلیس مینمود و قبل از آنکه امیرال هیوت بمصوع برسد

خطوط تلگرافی منقطع شده و اخبار سقوط کسالا بدست محاصرین

شایع و منتشر گردیده بود

در این اثنا رسالت و پیغامی از جنرال گردون برای زبیر پاشا

رسید که بموجب آن پیغام مشارالیه را بوکالت حکمران سودان

معین نموده و او را وصیت کرده و دستورالعمل داده بود که از وصول

خودش بیربر گردون را اطلاع و اعلام بدهد تا از برای او

سوای دو کشتی بخاری که در ساحل بربر است دو کشتی جنگی دیگر

بفرستد و از برای این سفاین زبیر پاشا کنگره ها از آهن قرار

بدهد تا سپاهی که در آنها هستند از شر حمله شورشیان مصون

و محفوظ باشند و چند آنکه بتواند از قبیله غلائین را با خود متفق

و معین نموده بواسطه آنها حمله در شورشیان اعراب شده جنگهای

عدیده در اندازد بدون اینکه نفس خویش را دوچار مهلکه و خطر

سازد مطلب مسئول گردون مقرون باجابت و قبول نیفتاد

یا بواسطه اینکه زبیر پاشا شخصاً از دو ترک نمود یا اینکه رخصت قبول

آن را نداشت زیرا که سر اقلن بازنک معارض با این مطلب

بود جنرال گردون این پیغام را از برای زبیر پاشا فرستاده و از آن

طرف مراسله و پیغامی دیگر از برای سر صمویل باکر بتاریخ هشتم

آوریل (نیسان) فرستاده چنین اظهار داشت که از ذخایر و مهمات

حربیه در نزد او بقدر کفایت پنجاه موجودات   و شورشیان

اعراب که راه ایاب و ذهاب بر و بسته و در سر راه وی نشسته اند

عدداً دو هزار و پانصد نفر میشوند

درین اثنا از زبان سر افلن بازنگ خبر بجنرال گردون رسید
که دولت انگلیس قصد و نیتِ این را ندارد که سپاه خود را
از برای گشودنِ راه بربر مأمور کند لکن با قبایل عرب گفتگو نمایند
که شاید راه مزبور را مفتوح سازند گردون دانست که این سعی
و کوشش او هیچ مفید فایده‌ئی نیست لهذا نزد صموئیل باکر مذکور
رسولی فرستاده پیغام داد که آیا اغنیاء و متمولین انگلیس و
امریکائی‌ها دویست هزار لیرهٔ انگلیسی بما قرض نمیدهند که ما با آن
تنخواه دو هزار یا سه هزار نفر از قشونِ دولت عثمانی را اجیر کرده
بطرف بربر بفرستیم وبعد ذلک هشت روز فاصله بواسطهٔ
تلگراف بسر افلن پیغام کرد که دانستم تو را قصد این نیست که ما را

یا درانجا

یا در انجا یا در بربر بلشکر و استعدادی معاونت و امداد کنی و زبیر را
نیز از معاونت من باز داشتی پس بنابرین خود را از امروز ببعد
آزاد می‌بینم که بمقتضای احوال هرچه بخواهم بکنم و عنقریب آنچه ممکن
شود در انجا باقی خواهم گذاشت و اگر استطاعت یابم بزودی آتش
شورش را خاموش خواهم کرد والا خود را ازین خیال و اعمال یکپاره
فارغ البال ساخته بسمت خط استوا بر خواهم گشت و ننگ و عار
برای آنها که لشکر مستحفظ سنار و کسالا و بربر و دنقله را ضایع و مهمل
گذاشته دست از معاونت باز داشته شد باقی خواهد ماند خصوصاً
در حالتی که همه عالم و آگاه برین هستند که هرگاه قصدتان حفظ
سلامت و آرامی و امنیت اقطار مصر است ناگزیر بایستی در حال
عسرت و مواقع شدت و بهر طریق میسر و مقدور افتد دست از محاربت

دقهٔ متعهدی باز ندارید و در کار او تهاون نورزید

جنرال گردون و اتباعش تصمیم عزم کردند که بطرف خط استوا
بروند چنانکه ذکر کردیم که در ضمن پیغام تلگرافی بسر افلن بازنگ اظهار
و اخبار کرده بود و مقصود و مأمولِ آنها از رفتن بساحت خط استوا
این بود که داخل اراضیِ نهر کنگو شده بواسطهٔ نهر مزبور نجات یابند
چرا که بجهت آنها راهی دیگر برای نجات باقی نمانده بود از یکطرف
کشتی جنگی بخاری بطرف بربر فرستاده بودند آتش شورشیان بر او
باریده از نزدیکی بساحل مانع و حایل شده بود و کشتی مزبور زمانی
در رود نیل بهر طرف سیر کرده و سبیل نجاتی نیافته مجبور و مضطر
شده بود که در ششم اوریل از همان راه که آمده بود مراجعت کند و از طرفی
دیگر شهر خرطوم در معرض خطر افتاده بود چه اکثری از اهالی و سکنهٔ

آنجا

آنجا میل تمرد و طغیان کرده و مصمم شق عصای طاعت و قطع ربقهٔ
مطاوعت شده بودند بخصوص که مضارب خیام دشمن با ایشان نزدیک
بود و گلوله‌های آنها تا بسرای حکومتی میرسید و دلها از مشاهدهٔ اینحال
در سینه‌ها می‌طپید لشکر مستحفظ شهر مضطر و لابد برین شدند که در زمین
هموار ما بین شورشیان و حصار سد و سنگری قرار دهند که مانع و حایل
از یورش و هجوم آنها بشهر باشد چنانکه تعبیهٔ سد و سنگر شورشیان را از هجوم
و حمله به ام درمان باز داشت و راه یورش برای آنها نگذاشت از
طرف دیگر گلوله‌های توپهای حصار شهر نقصان کلی یافته چنانکه خوف
این بود که یکباره تمام شود

در هشتم آوریل حسین پاشا جانشین مدیر بربر بواسطهٔ تلگراف بقاهره
اخبار و اطلاع داد که حال اهالی بربر زیاده در هرج و مرج است و شورشیان

عنقریب است که از همه طرف باحمله ور خواهند شد و تاب و توانائی
مقاومت آنها برای متخطین این شهر نیست پس از وصول این خبر
بقاهره در قونسولخانه دولت انگلیس مجلس شاورتی برای این کار منعقد
نموده پس از گفتگوها و مذاکرات آرای صاحبمنصبان و مأمورین
دولت انگلیس برین قرار گرفت که استعدادی از عساکر مصری و قشون
انگلیسی معجّلاً برای استخلاص بربر فرستاده شود و در روز بیست و پنجم
آوریل مستر کزبی وکیل قونسولخانه انگلیس در بربر از طرف اهالی
مبعوث گردیده بقاهره اعلان و اخبار نمود که اهالی آنجا بدترین
حالی دوچار شده اند و مدیر بربر نیز بواسطهٔ تلگراف اظهار داشت
که شورشیان اعراب از دو طرف ساحل نیل رو به بربر آورده و
جمعی کثیر از آنها در میانه نخلات و اشجار محوطهٔ شهر جای گرفته اند

وبعد ازین دیگر ارسال رسول و قاصد و پیام کتبی یا تلگرافی از بربر بخرطوم
از حیز امکان بیرون است و حال محصورین بلد بغارت تباه و زبون
و در بیست و هشتم آوریل مستر کزبی مزبور پیغام و خبر تلگرافی بقاهره
داد که اینک من از بربر بقصد کورسکو بیرون آمدم و هم پیمانان و اعوان
متمهدی از طرف جنوب و مشرق بربر داخل شهر شدند و حسین
پاشای نایب الحکومه شهر در سرای حکومتی محصور مانده است و از
شیوع یافته است شورشیان عزم حمله بردن به اصوان را دارند
و عنقریب کورسکو را در عرض راه خودشان خواهند گرفت و ازین
خبرها اهالی کورسکو بیمناک گردیده از شدت وحشت چون مجانین
خانمان خود را گذاشته همه بطرف اصوان فرار کرده اند
چون کار سودان بانجا کشید و حال آن بدین فساد و اختلال

پیوست و امر شورشیان بدین سان جلیل و شوکت حکومت مصر
بضعف مستحیل شد دولت انگلیس متنبه و بیدار شده مصمم گردید
که آنچه تا آن روز از اغفال او سوء حال برای مصر و سودان رخ
داده است رفع و اصلاح کند و لرد گرانویل وزیر خارجهٔ انگلیس
بتاریخ بیست و سوم آوریل برای مستر اجرتون که در قاهره بود
مکتوب و پیام فرستاد که از جنرال گردون بواسطهٔ تلگراف به
ارفام سؤال کند که از برای بیرون آمدن او از خرطوم چه مقدار
قوهٔ حربیه لازم است و از کدام طریق بایستی بخرطوم فرستاد
و چه زمانی برسد و بعد ازین مقدمه که در اوایل ماه مه (ایار)
دولت انگلیس برجال و مأمورین خودشان که در قاهره بودند ابلاغ
نمودند که ما ملزم ارسال قوهٔ حربیه را برای استخلاص خرطوم از محاصره

شورشیان تهیه دیده در ماه اکتبر تشرین اول روانه دارند و نیز امر نمودند
که دوازده هزار شتر از برای اینکار ابتیاع شود
و از آنجا که میدانستند بربر و کورسکو مثل خرطوم صبر و توانائی ملاقات
و مقاومت با دشمن را در ظرف این مدت طویل ندارند حکومت مصر
هزار و چهارصد نفر از سپاهیان خود را روانه اصوان داشت بخیال
و امید آنکه شورشیان از فتح و تسخیر آنجا مانع شوند
مدیر دنقله (که او شیخ عبابده و بشاریه است) نیز در دوازدهم ماه
مه (ایار) بواسطهٔ تلگراف بقاهره اعلام و پیغام داد که در دنقله
عموم ناس در خوف و هراس اند و در نزد او از عساکر جز چهارصد
سرباز و دویست نفر قشون چریک داوطلب کسی دیگر نیست و
لهذا از حکومت مصر خواهش نمود که او را بقشون امداد و معاونت

دهند حکومت او را جواب داد که ارسال مدد غیر میسر است هرگاه
تاب ملاقات و طاقت مقاومت شورشیان را ندارید هرچه
زودتر از آنجا مهاجرت کنید مدیر دنقله از مهاجرت ابا نموده
ثانیاً تلگراف کرده مدد طلبید و گفت هرگاه مرا بسپاه تقویت و امداد
کنید هر آینه تمام شهرها و نقاطی که از در مخالفت برخاسته و رایت
خودسری افراشته اند غلبه کرده بحالت اول برمیگردانم و بیخ شورش
و فتنه را ازین خطه برمیکنیم بنابرین حکومت مصر نیمی از افواج
عساکر حاضره مصری را از قاهره بسرداری و ریاست صاحب‌منصبان
انکلیسی در شانزدهم ماه مه روانه دنقله داشت و اصوان از
حدود سودان اولین منزل و اقامت گاه برای عساکر مصر گردید
چرا که در آنجا عدد بسیاری از رجال و مقدار کثیری از ذخایر حربیه

جمع شده بود پس از آن قسمتی از عساکر بطرف وادی حلفا رفته در آنجا
متحصن شدند لکن هجوم سرکشی و شورش اهل طغیان بسرعتی تمام در داخله
سودان منتشر و آناً فآناً رو بازدیاد و اشتداد بود در اواخر ماه مه (مطابق
ایار رومی) خبر رسید که قشار که مدت دو سال متوالی بود شورشیان
بر سر آن محاربه میکردند بدست شورشیان افتاد و پس از آن مسالمیه که
در ساحل نیل کبود واقع است مسخر دشمن شده و معادل پنجاه مرکب
بحری آذوقه و هفتاد صندوق از ذخایر و مهمات حربیه و دو هزار و
پست قبضه تفنگ و یک فروند کشتی موسوم به محمد علی غنیمت
و نصیب شورشیان گردیده است در این اوان گروه شورشیان
مکرر حمله و هجوم بشهر خرطوم نیز می‌آوردند و جنرال گردون تأنی
و حکمت دفع و جلوگیری آنها را نموده شهر را محافظت میکرد و چون

نقدینه او تمام شد چند قطعه سند نوشته نزد اهالی خرطوم فرستاده
وجهی تقرض خواست و اطمینان داد که پول آن اسناد بعد از انقضای
مدتی معلوم و معین از تاریخ آنها یا از خزانه مالیه خرطوم یا از مصر ادا
و کارسازی خواهد شد مردم اطمینان و اعتماد بسخن و نوشتجات او
کرده بطوریکه معمولشان بود معامله کردند و پول دادند
پس از اینها خبر افتادن بربر بدست دشمن منتشر شد که از مدت
درازی بود شورشیان آنجا را محاصره کرده و منازعات بسیاری
مابین آنها و قشون مستحفظ آنجا که دو هزار و سیصد نفر بود رفته تا
در صباح روز بیست و ششم ماه مه (مطابق ایار) سپاه دشمن حمله
سختی بآنجا برده بقهر و غلبه مفتوح کرده بودند و شمشیر در میان قشون
ساخلو و اهالی شهر نهاده جز نسوان و اطفال و جوانان خردسال باقی

از رجال ابقا نموده بودند و بروایتی دیگر دشمنان بقدر ششصد نفر
از قشون مستحفظ آنجا را اسیر و معامله بردگان با آنها نموده بودند
و در خزینه بربر هشتاد هزار لیره مصری موجود و محفوظ بوده است که
میخواستند از برای گردون بفرستند آنها نیز بدست دشمن افتاده بود
و آنچه ظاهر و معلوم شد امیرال هیوت از قشون حبشه هیچ فایده‌ئی
نبرد زیرا پادشاه حبشستان او را وعده کرده بود که سی هزار نفر از قشون
حبش برای جنگ با متمهدی بفرستد ولی وفا بوعده خود ننموده
و قلیل زمانی نگذشت که خبر افتادن بعضی قری و دهات حدود
حبشه بدست محاصرین دشمن منتشر شد
گروه دشمنان بعد از فتح بربر زیاده قوی دل و جری گردیده
هر شب بواکن حمله میبردند و کشتیهای زره پوش انکلیس آنها را

ثلیک توپ دفع میدادند ورجال خودرا برای دفاع دشمن بحصار
شهر فرود میآوردند ودر همین اوان رسولان وفرستادگان متمهدی
میانهٔ کورسکو وحلفا ودنقله زیاد شده قبایل وطوایف مطیعهٔ
حکومت را بشق عصای طاعت وترک شیوهٔ مطاوعت بر
می انگیختند وبدین جهة دراصوان هزار وششصد نفر قشون انگلیسی
وسه هزار وپانصد نفر از سپاه مصری جمع آمده سرداری وریاست
آنها بجنرال گرنفل (سردار حالیهٔ قشون مصر) مفوض گردید و
درماه ژولیه (مطابق تموز رومی) قشون مزبور بحفظ ونگاهداری
وادی حلفا وکورسکو مأمور شد بقدر سیزده هزار نفر از دشمنان
حمله بحصار دبه که درقرب دنقله است برده قشون متحفظ آنجا
بمدافعهٔ آنها همت گماشتند مدیر دنقله نیز با سپاه خود آنها را

متابعت ومواقفت کرده جماعت دشمنان را مقهور وپراکنده
ساختند

شهر خرطوم درتحت حصار شورشیان باقی ماند وسکان آنجا پیوسته
دربند محاصره بهول ومخاطره روز میگذرانیدند وبلای شدت را برجای
فرج تحمل میکردند وگردون همه روز ذریعهٔ استغاثت بدربار انگلیس
میگماشت وطلب مدد ونصرت میکرد تا اینکه دولت انگلیس مصمم شد
که هفت هزار نفر از سپاه انگلیس را از راه نیل برای رهانیدن خرطوم
گسیل سازد ودرحال شروع بتجهیز لوازم حرب ورزم وتهیهٔ اسباب
حملهٔ خصم پرداخت ولرد ولسلی را سردار عمومی این سپاه ساخت
پس از آن هشتصد زورق کوچک از برای حمل قشون از رود نیل آماده
کرد که از صرص بدنقله عبور دهند طول این زورقها هر یک سی قدم

وعرضش شش قدم ونیم وعمقش دو قدم ونیم بود که دوازده نفر سپاهی را
با مهمات لازمه وآذوقهٔ صد روزهٔ آنها گنجایش داشت وروز سی ویکم
او (مطابق آب ماه رومی) لرد ولسلی از لندن حرکت کرد قبل از این
مقدمه جنرال گردون یکی از ایام با دشمنانی که خرطوم را احاطه داشتند
جنگ درانداخته نصرت عظیمی یافت وعدد بیشماری از آنها کشته
مال بسیاری بدست آورد

اما تعلیماتی که جنرال ولسلی از طرف دولت انگلیس قبل از مسافرت
خود تلقی کرده بود این بود که اولاً گردون پاشا وکلنل استیوارت را
متخلص ساخته از سودان به انگلیس بفرستد وهر زمان این کار
انجام یافت دیگر قدمی داخل خاک سودان نشود اعم از اینکه از برای
رهانیدن کسالا یا سنار یا غیر از اینها یا بقصد وغرضی دیگر باشد

چرا که رای دولت انگلیس این بود که سودان را مستقل وخارج
از حکومت مصر نموده وسرحد خاک مصر را بوادی حلفا برگرداند
یعنی خاک مصر را از آنچه در اصل بوده بقدر دویست میل وسعت بدهد
وثانیاً بعد از بیرون شدن قشون ساخلوی خرطوم از آنجا تأسیس حکومتی
درخرطوم خصوصاً ودر سودان عموماً نماید که امور آنجا را اداره کند
ودر خاتمت مطلب دولت متبوعهٔ او باو اشعار کرده بود که حکومت
مصر مبلغی کافی وجه نقد معین ومقرر کند از برای کسیکه متعهد ادارهٔ
امور سودان وحفظ راحت وامنیت آنجا گردیده رفع تعدی از
اراضی مصر نماید وتجارت مابین دو مملکت را استوار سازد
وتجارت برده را از میان بردارد

لرد ولسلی روز بیست وهفتم سپتامبر (ایلول) سال ۱۸۸۴

میلادی از قاهره بقصد وادی حلفا مسافرت نمود و قبل از او
عدد کثیری از قشون و سفاین و مهمات و ذخایر حربیه بآنجا فرستاده
شده بود روز اول ماه اکتبر (مطابق تشرین اول) ولسلی باصوان
رسیده تمام تجهیزات عسکریه را در آنجا مشاهده نمود و از آنجا بکشتی
بخاری خود سوار شده بطرف وادی حلفا راند روز ستم ماه مزبور
چنین شایع شد که کشتی آتشخانه گردون بشندی آمده و از آنجا
بطرف بربر رفته که بر آنجا آتشباری و گلوله ریزی کند و در ششم
ماه مزبور از بکباشی کتشیر که برای استعلام احوال دشمن و استشمام
رایحهٔ اخبار خرطوم در مقدمة الجیش سپاه ولسلی بود تلگرامی
رسید که در آن تلگرام گلوله باری و آتش فشانی بربر را ثابت
نموده و چنین اظهار داشت که کشتی بخاری که کلنل استیوارت

رفیق جنرال گردون در آن بوده میانهٔ شلال چهارم و پنجم نیل دور
از بربر افتاده و ممکن است که شورشیان دست بر آن یافته
استیوارت و هر که را با اوست بقتل رسانند

از قرار مکاتیب و مراسلاتی که بعد از این از گردون رسید و نیز
از زبان محققین و ارباب اطلاع مسموع گردید مکشوف شد که گردون
سه کشتی بخاری برای هدم و تخریب بربر و محاربهٔ دشمن بطرف
بربر فرستاده و کلنل استیوارت و مستر پور قونسول انگلیس مقیم
خرطوم و وقایع نگار روزنامهٔ طیمس و مسیو هربن قونسول فرانسه
مقیم خرطوم را هم با آن سفاین روانه داشته و از این سه نفر
اخیر خواهش کرده است که بعد از گلوله ریزی بر بربر بسوی دنقله
بروند پس ایشان در یازدهم ماه سپتامبر مسافرت کرده چون

بشندی رسیدند قسمتی از عساکر را در آنجا گذاشته پس از آن
دو کشتی از آن سه کشتی در تحت ریاست و سرداری حسم الموس
پاشا عودت بخرطوم نمود و کشتی سوم را کلنل استیوارت و دو نفر
رفیقانش سوار شده عزیمت دنقله نمودند و توپی نیز از آنجا بر گرفته
دو کشتی هم مملو از زنان و کودکان شورشیان قطار کشتی بخاری
خود ساختند مقصود گردون از فرستادن استیوارت این بود
که دولت انگلیس را بلکه بر انگیزد که قشون مدد و استعداد حربی
برای دفع صولت و کسر شوکت شورشیان ارسال دارد چرا که
از رسایل و نوشتجات خود که از پیش بر جال دربار انگلیس نوشته
بود هیچ فایدتی ندید بالجمله استیوارت و همراهانش چون به
ابو محمد رسیدند گروهی از دشمن مقابلهٔ آنها در آمده شلیک سختی

بطرف آنها نمودند تا فورا استیوارت و همراهانش دست از
دو کشتی که حامل نسوان و اولاد شورشیان بود برداشته آنها را وا
گذاشتند و کشتی بخاری به تنهائی روان شد اما ساقهٔ بخت یاری
نکرد که با سنگی تصادم نموده از رفتار باز ماند و این واقعه میانهٔ
بیست و چهارم و بیست و هشتم ماه سپتامبر (مطابق ایلول رومی)
بوده دیگر ما بطور یقین نمیدانیم که بعد از آن چه بر آن کشتی و
استیوارت و همراهانش گذشته است آنچه از لسان شخصی که در آن
کشتی بوده و بواسطهٔ اسیر شدن بدست دشمن نجات یافته بود
مسموع افتاد گروه دشمنان چون کشتی آنها را بدان حال دیده بودند
از دو طرف ساحل نیل اجتماع نموده کلنل استیوارت را آواز
کرده با او و همراهانش عهد نموده بودند که آنها را نکشند لیکن

همینکه مطمئن شده بکنار آمده بودند و از شورشیان شتر خواسته
که خود را بدنقله برسانند آنها عهد خود را شکسته همه را بقتل رسانیده
بودند راوی خود کلنل استیورت را کشته ندیده لکن از دیگری
شنیده بود که او را کشته وجسدش را به نیل انداخته بودند
جنرال ولسلی بوادی حلفا رسیده و فی الحال امر بکشیدن راه
آهنی فیما بین حلفا و صرص کرد و این کار را بعهده فوجی از سرباز
مهندس انگلیس که قبل از خروج از انگلیس علم ساختن راه آهن
و تهیه لوازم و آلات آن را کاملاً آموخته بودند موکول داشت
اما قشون ولسلی رنج و مشقت عظیمی برای راندن و نجات این
و برآوردن مراکب خودشان از آبشار دویم نیل متحمل شدند
چنانکه یکدفعه از برای خلاص کردن کشتی بخاری موسوم

به ناصف

ناصف الخیر از آخر آبشار مزبور شش هزار نفر سرباز را در مدت هفت
ساعت استخدام نموده و بدین کار دشوار داشته بودند و قس علی
ذلک جنرال ولسلی گروه شترسواری از قشون انگلیس ترتیب داد
که عدد آنها هزار و پانصد نفر میشدند و ظاهر این است که درین کار اقتدا
بناپلیون اول نموده که او هم وقتی بمملکت مصر آمده بود دسته شتر
سواری از قشون فرانسه مرتب و منظم ساخته بود که آنها روزی شصت
میل راه می پیموده اند بدون اینکه شتران ایشان آب و علوفه بدهند
و در میدان جنگ همان شتران را خوابانیده و سنگر خود ساخته
از پشت آنها به تیراندازی می پرداخته اند لرد ولسلی هم شترسواران
خود را مثل آنها قرار داد و هر سربازی نصف خیمه و مونه سه روزه
خود و شتر خود را از آذوقه و آب بار شتر خود میکرد که آنها علاوه بر

مهمات حربیه و اسلحه سرباز بود
چون عساکر باصوان رسیدند شروع بمشق شترسواری و خوی
گرفتن بدین کار نمودند و بر خواننده مخفی نباشد که کسانی که معتاد
بشترسواری نبودند چه رنجها در این کار بردند و چه تعبها کشیدند و چون
بدنقله رسیدند قسمتی از آنها امتحاناً خود را در معرض جنگ و مبارزت
درآورده و بعضی از اسب سواران بر آنها حمله و هجوم برده تفنگهای
بی گلوله بطرف آنها شلیک کردند شتران ثابت و پابرجای مانده
هیچ از شلیک تفنگ نترسیدند و از هجوم سواران نرمیدند و بار
امثال این حرکات و اعمال حربیه را پیوسته اعاده میکردند
و شتران را بهول جنگ و صوت توپ و تفنگ عادت میدادند
اما خرطوم در آنوقت در تنگی شدید و مخاطره عظیمی گرفتار شد چراکه

از فقدان

از فقدان کلنل استیورت خسارت بزرگی بگردون رسید چه او
قوی ترین رکنی برای گردون بود که در حال تنگی و وقت شدت بدو
تکیه مینمود و دیگر توشه اهالی شهر رو بنقاد نهاد و چندانکه از قوت
محصورین کاسته میگشت بر قوت محاصرین افزوده میشد و کار حصار
از تکاثر اشرار سخت تر میگردید تا اینکه گفتند عدد اعادی به بیست
هزار تن رسید و از آن پس خود متمهدی بظاهر خرطوم آمده برای گردون
پیام فرستاد که شهر را تسلیم کند گردون جواب داد که تا مدت دوازده سال
باز گشتن از حصار نخواهد کرد و شهر خرطوم را از دست نخواهد داد متمهدی
از آنجا عودت نموده عازم شد که شهر را قبل از وصول سپاه انگلیس
بآنجا بقهر و غلبه مفتوح سازد و از آنطرف چون لرد ولسلی بدنقله رسید
رتبه و لقب با افتخاری که از طرف ملکه انگلیس برای احمد حسین پاشای

خلیفه مُدیر دنقله اعطا شده بود تسلیم او نمود و این دو موهبت
بپاداش خدماتِ او در سُودان وثبات قلب و دلیری او در جنگ
شورشیان بود

پس از وصول ولُسلی بدُنقله مکتوبی از جانب گردون مورخ بتاریخ
چهارم نوامبر (مطابق تشرین دوّیم) برای وی رسید بمضمون
که من زیاده از چهل روز دیگر قدرت و توانائی حفظ و نگهبانی شهر
خرطوم را ندارم و ولُسلی را اشارت کرده بود که با عساکر خود از
امبوکول به متمه بیاید و در ضمن این رسیله نیز مذکور داشته بود
که عدد فشنگهائی که سپاه او از ابتدای محاصرهٔ شهر بطرف دشمن
افکنده بشش کرور رسیده است
و نیز گفته بود که در نزد متمهدی بسیاری از زنان تارکِ دنیا و راهبات

نصرانیه هستند که آنها را به اُسرای یونانی که نیز در نزد او میباشند
تزویج کرده و این کار را بزعم طرفین نموده است

ولُسلی چون دانست که وقت نزدیک با نقضا است از بیم اصابه
سُو قضا فوراً بالجلفا رشته اوامر شدیده واحکام اکیده در سرعتِ سیر
سپاه بطرف خرطوم نمود که مبادا قبل از وصول آنجا شهر مسخر دشمن شود
واز آن پس که شها فرسوده شد رنجها بیهوده ماند و افواج سپاه در حال
عازم راه شده از خشکی و نیل تقطع سبیل پرداختند
مخفی نماند که ابدانِ معتادهٔ بلاد بارده از هوای حارّ سُودان بس زیان
میدیدند و از اصابتِ این آسیب انگلیسان را در سُودان چاره و گزیر
نبود و از قراریکه گفتند هر سربازی از سن بیست و سه سال بپائین به
هر ناخوشی و دردی که مبتلا میشد در مدت ششماهه اولِ ورود بهبودی

و سلامت نمی یافت باجمله ولُسلی قصد این کرد که بطرف قرطی
برود و سپاه را برفتن آنجا فرمان کرد و در اواخر ماه دسامبر
(مطابق کانون اوّل) بدانجا رسیده سپاه خود را بدو بهره
منقسم نمود و یک قسمت را در تحت سرداریِ جنرال اُرل براه
نیل گُسیل کرد که نخست اعرابی که کلنل استیورت را کشته بودند
مقهور سازند و از آن پس بسوی ابو حمد رفته راه صحرای مابین آنجا
و کورسکو را مفتوح نمایند که حملِ آذوقه و ذخایر حربیه بآنجا بتوان نمود
عدد این قسمت دو هزار و دویست نفر مرد بود و هزار و هشتصد شتر
و چهارصد رأس اسب نیز با خود بردند واما قسمت ثانی را در تحت
سرداری (جنرال سار هربرت استیورت) روانه داشت که راه
خرطوم را که به متمه میرود مفتوح سازند و عدد عساکر این دسته

هزار و یکصد نفر بود و دو هزار شتر با خود برداشت در

فصل یازدهم در وقایع احوال قشون جنرال هِرْبِرتِ اِستیورت

انگلیسان را مکشوف و مبین شد که برای رفتن بخرطوم لابد اینند
که چاههای آب هوایر وابی حلفا و جکدول را که واقع در صحرای
بیوضته و این صحرا ممتد میانهٔ قرطی و متمه است متصرف شوند
بر این عزیمت جنرال هربرت استیورت با سپاه خود سه ساعت
بعد از ظهر روز سی ام دسامبر (کانون اول) از قرطی بقصد جکدول
حرکت نمود و پس از نه میل طی راه افواد سپاه ساعتی برای راحت
و رفع خستگی توقف نموده پس از آن تمام آن شب را نیز راه
پیمودند و هنگام فجر سپاهیان بخوردن طعام نشسته احمال

خود را از پشت شتران فرود آوردند و بار ناگشوده تا سه ساعت
بعد از ظهر در آنجا اقامت و استراحت نمودند و آن هنگام معاودت
کرده با جدی تمام طی راه مینمودند در حالتی که بهیئت (قول)
بودند (یعنی تماماً بخطوط متوازیه حرکت میکردند که هر خطی وراء
آنی بود که پیش روی او حرکت مینمود)

و جنرال استیورت قوه و استعداد حربی خود را منقسم بچند
قسمت نمود که اگر دشمن بغتةً باینها حمله و هجوم آورد بتواند تشکیل
سه قلعهٔ مربع بدهد که یکی از آن مربعها در جنب دیگری کمی بقهقرای
از او حرکت مینمود

چون قشون بهاشم رسیدند که آنجا اول چاههای آب است
معدودی از اعراب را دیده بیکباشی کتشنر گمان برد که آنها

از قبایل

از قبایل دوست و مطیع حکومت هستند لیکن او همینکه نزدیک
باینها شد دید همه ملبس بجبهٔ متمهدی هستند و یقین کرد که از زمرهٔ
شورشیان میباشند فی الحال آنها قصد قتل بیکباشی کتشنر را کرده
او را میان گرفتند که از عقب دسته از سواران سپاه ببروقت او
رسیده چند تیر تفنگ بطرف شورشیان انداختند تا ناگزیر تسلیم
شدند و چون آب در هاشم قلیل و کمیاب بود فی الحال قشون
از آنجا بطرف چاههای جمبوک حرکت کرده یکساعت از نصف
شب گذشته بآنجا رسیدند و در آنجا بیتوته کرده در ساعت هشت
صباحی (یعنی هشت ساعت از نصف شب گذشته) از سر این
چاهها برخاسته عزیمت جکدول نمودند و روز دویم ژانویه
(مطابق کانون ثانی) سال ۱۸۸۵ میلادی بآنجا رسیدند و در راه

جز معدودی از شورشیان برنخورده و آنها را بواسطهٔ قلت عدد
بدون دفاع و پیکار در قید اسار در آوردند در جکدول سه چاه
آب یافته جنرال گروهی از عساکر خود را در آنجا اقامت داد و با باقی
سپاه راه مراجعت بطرف قرطی گرفته چون بجمبوک رسید
بهرهٔ دیگر از قشون را نیز در آنجا فرود آورد و روز ششم ژانویه بقرطی
رسیده بعضی از شترسواران سپاه را از آنجا بصوب جکدول
روانه داشت تا مدد و معین سپاه متوقف آنجا باشند

درین حین فرستادهٔ از جانب گردون نزد لرد ولسلی رسیده
او را خبر داد که عدد اعادی و شورشیان بوادی که شهر خرطوم را
احاطه کرده اند از حد در گذشته بعضی میگویند بیست هزار نفرند
و برخی میگویند چهل هزار نفر و تا هشتاد هزار نیز میگویند

اگرچه

اگرچه حصار خرطوم بغایت حصین و منیع است ولی اگر در کار
محاصرت مداومت ورزند و زمانی طویل بدین سان اقامت
کنند سکنهٔ شهر از گرسنگی تلف خواهند شد زیرا جز قلیلی آذوقه در شهر
باقی نمانده است

روز هشتم ژانویه لرد ولسلی هربرت استیورت را بمقابله و مقاتلت
دشمنانی که در متمه بودند روانه داشت و با او هزار و پانصد نفر قشون
نظامی و جماعتی متفرقه و یکصد نفر صاحبمنصب و دو هزار و دویست و
بیست و هشت نفر شتر و سیصد نفر ساربان بومی گسیل کرد و جنرال
استیورت با این قشون مجهز راه جکدول را گرفته روز دوازدهم ماه مزبور
وارد آنجا شد و روز چهاردهم یکصد و پنجاه نفر از قشون را در جکدول
گذاشته باقی سپاه را بطرف نیل حرکت داد و بعد از دو روز بادیه

پیمائی به تلها و پشته هائی که چاههای ابی طلیح مابین آنها واقع است
رسیدند جنرال سواران را بمیانه پشته های بلند فرستاد که اطلاعی
از حال دشمن حاصل کنند دیدند بمسافت دو میل راه از طرف
غربی این چاهها معسکر دشمن واقع است جنرال چون از محل دشمن
آگاهی یافت فرمان کرد تا سپاه در همان نقطه که فرود آمده بودند
زریبه (اطاق گیری) برای بیتوته عساکر بنا کنند آن شب را سپاه
با کمال قلق و اضطراب و انتظار حملهٔ اعراب بصبح آوردند تا روز
دویم دشمن بدیشان هجوم نیاورد جنرال استیورت قلعهٔ مربعی
از سپاه تشکیل داده و جمیع قشون خود را امر نمود که پیاده حرکت نموده
تمام اسب و شتران خودرا در زریبه واگذارند که یکصد و پنجاه نفر
از سپاهیان آنها را نگاهبانی کنند و همراه خود از مراکب و دواب

جز بعضی از اسبها و معدودی شتر برای حمل ذخایر حربیه برنداشت
پس از آن بنظمی تمام رو بمعسکر دشمن کرد از برای اینکه آنها را مجبور بحمله
و هجوم یا ناگزیر از گریز نماید شورشیان چون افواج قشون را بدیدند
بقهقری تدریجا بنای نشستن گذاشته و اتصالا تفنگ بطرف سپاهیان
می انداختند جنرال مدت یکساعت از اثر آنها رفته تا بصحرای وسیع پستی
رسید و در آنجا سپاه را اقامت داد بگمان اینکه اگر دشمن بدو حمله آورد
از طرف نشیب صحرا خواهد آمد و آنها را پیش از آنکه بدو برسند با گلوله
پراکنده خواهد ساخت

پس از آن یکساعت قبل از ظهر دسته از سواران را برای برانگیختن
دشمنان بحمله و جنگ روانهٔ معسکر آنها ساخت درین حین ناگاه
بغفلةً دشمن از پشت سر با کمال سرعت بدیشان رو آورد و قشون

قلعهٔ مربع سپاه نیز بی درنگ با شمع و تفنگ آنها را استقبال نمود
و کلنل برنبی از ارکان جنگ حمله که در آنجا اقامت داشت بکمال
پردلی و جلادت با شمشیر خود بگروه دشمن حمله برد و سربازان آن
ضلع را بهمراهی و متابعت خود فرمان داد سربازان نیز از پس او حمله
برده جنگ مابین آنها و دشمن سخت شد و دو گروه چنان درهم
پیوستند که تداخل اجسام معاینه افتاد و قصد کلی کلنل برنبی ازین حمله
این بود که سوارانی را که از پیش فرستاده بود حفظ و حمایت کند
اما قدمی چند برنداشته بود که اعراب وی را احاطه کرده راه بر او
بستند و پس از محاربت سخت و کوشش بسیار که کلنل مشار الیه
داد مردی و مردانگی داد و چون غرنده شیری که از اشبال خود
دفع شر کند با خصم رزم کرد آخر اعراب با نیزه های سینه شکاف

و شیهای آخته از چهار طرف بر او تاخته هلاکش ساختند مشار الیه
پیش از کشته شدن خیلی میل داشت و جهد کرد که بلکه با عساکر خود
بقلعهٔ مربع برگردد ولی دشمن بر او سبقت جسته در میانه آنها و قلعه
سپاه حایل شدند و مثل وقعهٔ طمای با انگلیسان درآمیختند و درین واقعه
بخت و اقبال هم اعراب را مساعدت نمود چنانکه بسیاری از تفنگهای
قشون از کار افتاد باین معنی که فشنگهای خالی شده در خزانهٔ تفنگها
مانده و قشون را ممکن و مقدور نبود که بسرعت بیرون بیاورند
و فشنگ جدید بگذارند بخصوص که اعراب با آنها متصل شده و همه را
بجنگ نیزه و شمشیر مشغول کرده مجال استعمال تفنگ نمیدادند همین
حالت نیز برای یکی از توپهائی که در وسط قلعهٔ مربع بود رخ داد که گروه
دشمن هجوم بر آن آورده به هر دو مرکب و شتر نزدیک شدند از دم تیغ

گذراندند و هیچیک از لشکریان را که در وسطِ مربع بودند مجال دفاع
و جنگ با توپ و تفنگ ندادند و سپاه انگلیس و عرب از مرد و مرکب
و مقتول و مجروح میان مربع چون گوشت و پوست و رگ و پی
بیکدیگر پیوسته و آمیخته خونها ریختند و اسب و شتر هرچه از دم تیغ
گریختند بیابانی شدند

سپاه دو ضلع مقدمه و یمین چون حالت داخل مربع را دیدند باعرابی
که در آنجا بطعن و ضرب و قتل و نهب مشغول بودند آغاز شلیک
تفنگ کرده آنها را از پیش رفتن باز داشتند و مداومت شلیک
نموده تا آنها را از قلعهٔ قشون بیرون کردند در اینوقت دوباره اضلاع
قلعهٔ مربع بیکدیگر منضم و متصل گردیده و تمام قشون سه دفعه متوالی
بصوت بلند فریاد برآورده همه برگشتند و چنان جنگ و خونریزی

کردند که از هول قتال ابطال اطفال پیر و پیران از زندگی سیر
میشدند و شخص در عرصهٔ هیجا جز دریای آتشی که زبانهٔ آن بهر که نزدیک
میشد میسوخت چیزی نمیدید و جز نعرهٔ شجعان و صریخ جریح و غرش
توپ و تفنگ صدائی نمی شنید اعراب از قلعهٔ مربع هنوز قلیلی
دور نشده بودند که دوباره رو بآنجا برگشتند ولی گلولهٔ تفنگ قشون
که مثل باران میبارید آنها را از وصول بقلعهٔ مربع مانع شد امّا آنها
تا توانستند از صفوف سپاه انگلیس کشته پس از آن متفرق و میانهٔ
میلها و پس تلها و تپه ها متواری گشتند

در این جنگ از سپاه انگلیس نُه نفر صاحبمنصب و شصت نفر سرباز
مقتول و نُه تن صاحبمنصب و هشتاد و پنجنفر سپاهی مجروح شدند
عدد شورشیان هشت هزار نفر بود و هشتصد نفر از آنها بقتل رسیدند

و هیچ شکی نیست که اگر تقدیر آلهی نبود هر آینه اعراب درین محاربه
فوز و ظفر تام می یافتند و کمند بلا پای بند انگلیسان شده احدی
از آنها جان بسلامت نمی بُرد و احدی مطالعهٔ تفصیل این واقعه را
نمی نماید الّا اینکه انا ملتفت و آگاه میشود که علت خطا و منشا خبط
از کلنل بُرنبی است بجهة اینکه او فرمان داد که ستون قلعهٔ مربع منفصل
از آن بشود و همان انفصال ستون اصل اینهمه بلیه و مایهٔ جری و ظفر
اعراب گردید والّا جنرال استیورت هرگز این کار را امضا نداشته
و اجراء این فرمان را بدست قائد و سردار حمله نگذاشته بود

پس از تفرق اعراب قشون انگلیس بطرف چاههای آب راندند
چه نزدیک بود از تشنگی هلاک شوند جنرال استیورت قسمتی از قشون را
از برای احضار شترها و باقی قشونی که در زریبه (منزل گیری)

گذاشته بودند فرستاده همه را حاضر کردند و بعد از آنکه عساکر کشتگان
خود را دفن نمودند شب را در سر همان چاهها بیتوته کرده امّا از خوف
هجوم دشمن لحظهٔ چشم آنها بخواب نرفت و روز دیگر که مطابق هیجدهم
ژانویه (مطابق کانون ثانی) بود جنرال از آنجا حرکت کرده عازم
نیل شد و یکدستهٔ کوچکی از قشون را در سر چاهها واگذاشت و شامگاه
افواج سپاه را ساعتی برای راحت توقف داده چون پردهٔ ظلمت
عالم را فرو گرفت دوباره براه افتادند و مقصود جنرال این بود
که تا ظلمت شب باقی است راه پیمائی نموده قبل از طلوع فجر
بدون اینکه با احدی از دشمنان تلاقی نماید بساحل نیل برسد امّا
عساکر بواسطهٔ تعب روز و بیخوابی شب که پیوسته راه پیموده و ساعتی
نیاسوده بودند خسته شده قدرت اینراه نداشتند که بر حسب عادت

بسرعت راه پیمایند اما شتران بواسطهٔ گرسنگی و تعب عدد زیادی
از آنها بهلاکت رسید

بالجمله در حالت کثیر سپاه درین راه بطور اضطرار و اضطراب بود
حتی بعضی که آنها را باین حالت میدیدند بشبهه و گمان می افتادند
که این سپاه هزیمت یافته و روی از دشمن برتافته که بدینگونه در صحاری
فراری گشته و در شب مُظلم بی کوس و عَلَم بصورتی نامنظم راه
می پیمایند و حالِ آنها از بیخوابی و خستگی و کسالت چنان شده بود
که هرگاه مقدمهٔ سپاه توقف میکردند که دنبالهٔ قشون بآنها ملحق
شود از روی شتران بزمین میرغلطیدند که بلکه قلیلی استراحت کنند
و لحظهٔ بخوابند چرا که جهاز شتران اجسام آنها را آسیبِ سخت
رسانده و استراحت بر پشت شتر برای آنها مقدور نبود

بالجمله

بالجمله تا پایان شب پیوسته بدین رنج و تعب بودند و در آنوقت
بیچاره از رفتار باز ماندند چرا که شتران از گرسنگی قوهٔ حرکت نداشتند
و همه مهار گسیخته برای چرا بصحرا رخشیدند و عساکر را مقدور نشد که
آنها را بجاده و راه برگردانند جنرال استیوارت چون اینحالت را مشاهده
کرده و یقین نمود که هنگام طلوع فجر او را قدرت وصول به نیل
نیست عساکر را امر بتوقف نموده قلیلی که استراحت کردند دوباره
براه افتاده تا صبح که راه پیمودند دیدند باز از آن نقطه که بودند تا
ساحل نیل تقدر شش میل راه است و آنها در طرف جنوب متمه
بودند و تا متمه نیز شش میل راه داشتند و چون آفتاب جهانتاب
و خسرو ثوابت و سیار رایت زرتار بر فراز قبهٔ نیلگون گردون
برافراشت و مواکبِ کواکب از هیبت شعاع رخشان او روی

بهزیمت نهادند ناگاه آوای طبل و نای گروه شورشیان و
هلهله و خروش ایشان بگوش عساکر رسید مثل اینکه آنها از پیش
واقف و منتظرِ قدومِ ایشان بوده اند پس از آن بسیاری پیاده
و سوار دیدند که از طرف متمه آمده و در مرکزی که واسطهٔ میانهٔ
سپاه و رود نیل بود تحصن میجویند که سپاه را از رود نیل و وصول
بآب باز دارند و قشون همچنان طی راه مینمودند تا بچهار میلی
رود نیل رسیدند از آن پس در قرب قریهٔ کوچکی اقامت جستند
و جنرال استیوارت سپاه را فرمان کرد تا زربیه و سرسایهٔ از
صندوقهای مهمات حربیه و کیسهای مؤنه و احمال و جهاز
شتران برای خود تعبیه کنند تا از گلولهٔ دشمن محفوظ و ایمن
باشند درین بین که آنها باین کار بازی میکردند جماعت اشرار

چون

چون قطرات امطار از هر طرف بر ایشان باریدن گرفته و آغاز
شلیک تفنگ نمودند جنرال دانست که خطر نزدیک است در آنحال
که ساعت هشتِ صباحی بود علی الفور امر بتشکیل قلعه داد و مستعد
حملهٔ بدشمن شد لیکن قبل از آنکه بحمله و هجوم پردازد بطرف میمنهٔ مقدمه
رفت تا بازرسی و پژوهش احوال قسمتی از عساکر را نماید که در کار حمله
و رزم خصم بودند درین حال گلوله از طرف دشمن باو رسیده مجروحا
بزمین افتاد و او را حمل کرده بوسطِ قلعهٔ مربع در محلی که اطبا از برای
مجروحین مهیا و معین کرده و محوطهٔ آن را صندوقها نهاده بودند
خوابانیدند زمانی نگذشت که وسط قلعه از مجروحین پُر شد و از آن پس
هرکه مجروح میشد و از پا می افتاد ناگزیر در خارج دایره که محاط بصندوقها
بود میخوابانیدند و آخر کار بجائی رسید که جراح و طبیب هردو هدف

کلوله دشمن میشدند شخصی خاص از محارم اسرار جنرال استیورت
که همیشه با او بود از مریضخانهٔ اردو بیرون آمد که جامه از برای جنرال
که در ترکِ زین اسب او بسته بود برای وی حاضر کند سی قدم از آنجا
دور نشده بود که کلوله از دشمن بحلق او رسیده در هلاک شد

چون جنرال استیورت که سردار سپاه بود مجروح شد و از پا درآمد
سرداریِ قشون به کلنل سِر شارلس وِلسُون که رئیس اهل قلم و اخبار
نگارانِ اردو بود مفوض آمد و اوفی الحال مجلس شورای حربیه
منعقد ساخته اکابر صاحبمنصبان را بآنجا خواند و پس از مشاوره
و گفت و شنید آرا ایشان بدین مقرر افتاد که قشون در همان مرکز
خود اقامت کرده منتظرِ حملهٔ دشمن باشند اگر تا دو ساعت بعد از
ظهر هجومی از طرفِ خصم نشد هزار و دویست نفر از قشون بهیئت

قلعه از جای خود جنبش کرده راه نیل را مفتوح سازند و برین عزیمت
سپاهیان پیوسته در کار تحصّن میکوشیدند و در آن محلّی که فرود
آمده بودند زریبه پناهگاهِ محکمی برای خویش تعبیه میکردند و گلوله
دشمن چون بارانِ بهاری برایشان میبارید چندانکه عدّه مجروحین
آنها بچهل تن رسید و بسیاری از شتران که سرهاشان بدستهای
خودشان بسته بود نیز بقتل رسیدند پس از آن آنهارا عِقال
کردند و محکم بستند که از صدای شلیکِ تفنگ وحشی و فراری نشوند
بر مجروحین عساکر از قلت ماء و شدت داء کار تنگ شد و رنج
بنهایت آمد و سپاه تا دو ساعت بعد از ظهر بدین حالت در آنجا
اقامت داشتند آنگاه سِر شارلس وِلسُون هزار و دویست نفر
از سپاه را از آنجا کوچ داده بهیئت قلعهٔ مربع تشکیل و با عزمی

ثابت آهنگ نیل کرد و قسمتی از قشون را بحراستِ زریبه
و معسکر گذاشت و آنها را امر کرد که لدی الحاجه با توپهای خود
قلعهٔ قشون را حمایت و امداد کنند و قلعه سپاه متوجه راه شده
قدری که رفتند بدرهٔ صعب المسلکی رسیده ناچار از آنجا راه خود را
منحرف ساختند که از زمین هموار عبور کنند درین هنگام
گروهی از دشمن بقوت و صولتی تمام برایشان حمله آورده
ولیک پس از آنکه گلولهٔ قشون جمع کثیری از آنها را بخاک هلاک
افگند خائبا روی برتافتند و لحظه نگذشت که دوباره بقلعهٔ
سپاه حمله آوردند گویا انگلیسان پس از آنکه بارها شجاعت
و جلادت اعراب را دیده و تلخیِ ملاقات آنها را چشیده بودند
در کار حرب عرب و فنونِ حمله و هرب و پرهیز از شمشیر و آویز

تجربهها اندوخته و حیلتها آموخته بودند که دیگر از ملاقاتِ آنها مضطرب
و متوحش نمیشدند و باکمالِ تأنی بجنگ میپرداختند این بود که چون
دشمن را در حالِ حمله دیدند همه بجای خود ثابت ایستاده صفِ اولِ
قلعهٔ مربع روی زمین خوابیدند و صفِ ثانی از پسِ آنها بشلیک تفنگ
پرداخته چنان گلوله باری بطرف دشمن نمودند که احدی از آنها در این
جنگ نتوانست خود را بقلعهٔ سپاه برساند و چیزی که نیز انگلیسان را
مساعدت کرد گلولههای توپهای پیاپی بود که متحفظین زریبه بطرف
دشمن انداخته جمع آنها را متفرق ساختند و دیگر خصم را مجال رزم نماند
و نتوانستند فراهم گردیده دفعهٔ واحده حمله بقلعهٔ سپاه آورند

بالجمله در ساعت چهار و نیم بعد از ظهر قشون بنزدیکیِ نیل رسیدند
در این هنگام تقدیر ده هزار نفر از شورشیان از سه جانب برایشان

حمله ور گردیدند قلعهٔ مربع در حال بمدافعت آنها ایستاده همانطور
که در حملات سابقه مقابله کرده بودند آغاز مقاتله نمودند و انگلیسان را
آن هنگام گمان این بود که اعراب لابد خود را بقلعه سپاه خواهند
رساند و قهرًا با اینها در آویخته مثل سوابق خونها خواهند ریخت بدین
اندیشه لحظهٔ دست از تفنگ باز نداشته چنان گلوله باری کردند که
شورشیان تقهقری پس نشسته احدی قدرت نزدیکی بقلعه سپاه ننمود
پس آنگاه به نیل رسیده تشنگان سپاه خود را سیراب ساختند و هیچکس را
باور نبود که در کنارهٔ آب است و این نعمت به بیداری یا بخواب
و آن شب را قرب قریهٔ کوچکی مسمی به اباکری بیتوته کرده بامداد
روز دیگر از آنجا برخاسته مراجعت بزریبه و معسکر نمودند مجروحین را
در اباکری گذاشتند دو ساعت از روز گذشته بزریبه رسیدند در این

محاربه از انگلیسان دو تن صاحبمنصب و بیست و دو نفر سپاهی مقتول
و نه تن صاحبمنصب و هشتاد و دو نفر سرباز مجروح شده بودند و از قراری
که مذکور شد عدد کشتگان دشمن در دو وقعهٔ ابوطلیح و قبه به هزار
نفر رسیده بود

و چون سر شارلس ولسون بزریبه و معسکر رسید قشون را فرمان
حرکت بطرف نیل داد و بعد از ظهر همین روز از آنجا انتهاض نموده
فقط پنجاه نفر از سپاهیان را در زریبه واگذاشتند و مجروحین را بدست
و دوش حمل کردند چرا که بسیاری از شترها کشته شده و آنچه باقی مانده
بود آذوقه و ذخایر و مهمات حربیه بر آنها حمل کرده بودند هنگام
شام سپاه به اباکری رسیده شب را در آنجا بیتوته کردند گروه دشمن
بسرداری یکی از امراء عرب در متمه متحصن گردیده و حدود حصار را

چندانکه توانسته منیع و استوار کرده بودند سر شارلس ولسون شخصی
برسالت نزد امیر و سردار شورشیان فرستاده سخن از صلح بمیان آورد
ولی رئیس شورشیان هیچ جوابی از لا و نعم بدو نداده روز بیست و یکم
ژانویه (مطابق کانون ثانی رومی) هزار نفر سرباز از معسکر انگلیس
بعزم افتتاح قریهٔ مزبوره بیرون آمده چون بمسافت دویست ذرع
از سواد قریه رسیدند شورشیان بسرعتی غریب بنای شلیک تفنگ
و توپهای کروب گذاشته قشون را قدرت اینکه قدمی پیشتر فرا
نهند نماند و از آن نقطه که بودند کمی پس نشسته میل بطرف غربی
قریه نمودند و دشمن استمرارًا آتشبازی بطرف انگلیسان کرده تا ساعت
ده صباحی هیچ دست باز نداشتند در آن هنگام انگلیسان را
نظر بطرف نیل افتاده دیدند رایات مصری بر عرشه سه کشتی بخاری

در جنبش است که بسرعتی تمام از طرف خرطوم می آیند دانستند
که جنرال گردون این سفاین را فرستاده است که عساکر را بطرف
خرطوم حمل کنند با کمال مسرت نگران وصول آنها شدند همینکه
رسیدند دیدند دویست و پنجاه نفر قشون چریک با چهار عراده توپ
در آن سفاین است واردین نیز برای جنگ دشمن منضم بآنها
شدند در این بین که مهیای قتال و نقل و تحویل مهمات حربیه از
سفاین بخشکی بودند دیدند یک کشتی بخاری دیگر با ذخایر و مهمات
بسیار از خرطوم واصل شد بعد از آنکه قشون تقدر مدت یکساعت
با دشمنان جنگ و قتال کردند با خود اندیشه نمودند که هرچه خود را
در محاصرهٔ متمه بمخاطره انداخته و زحمت و رنج دهند نه قادر
بر فتح حصار خواهند شد و نه از مدافعه و ستیز با دشمن و گلوله ریزی

بجهون و بروج آنجا فایده و سودی خواهند برد لهذا
اولی این دیدند که دست از جنگ کشیده به اباکری برگردند
در این کشتیهای بخار که از طرف خرطوم رسیده بود خشم
الموس پاشا نیز با مکاتبت زیاد از جانب جنرال گردون آمده بود
و انگلیسان را خبر داد که شهر خرطوم در محاصرهٔ شدیدی افتاده که راه
استخلاصی از هیچ طرف پدید نیست و قشون مستحفظ آنجا را دیگر نه راه
فرار است نه تاب انتظار اگر فی الحال مددی بآنها نرسد خوف
آن است که کار از دست برود و عاقبتی جز زیان محسوس
و حرمان و افسوس نداشته باشد و گردون در آن حین مکتوبی
نوشته میگوید مردی سودانی الاصل موسوم بفرج پاشا که گردون
او را ترقی داده تا بمشاغل مهمه گماشته و سرداری قسمتی از قشون

مستحفظ

مستحفظ را بدو گذاشته بود خیانت بگردون نموده سراً با دشمنان
و محاصرین مخابره مینماید که شهر را بدانها تسلیم کند و نیز گردون
اظهار داشته بود که من شخصاً تا در و بر قرار هستم اما دوست ندارم
که خود را به تنهائی از چنگ دشمن رهانیده قشون ساخلو را بعد از آنکه
اینهمه مدت با آنها صبر و ثبات ورزیده ام اکنون همه را به تحمل
مشقات گذارم بلکه بورطهٔ هلاک سپارم نابرین خوشتر دارم
که هرچه برای آنها خواهد بود برای من هم بوده باشد

سر شارلس ولسون در روز بیست و یکم ماه ژانویه (مطابق
کانون ثانی) بجمیع این مراتب و امور وقوف یافت و همه
مردم او را هدف تیر ملامت ساخته بودند که چرا با آگاهی از آن
حال گردون و ابتلای اهالی خرطوم از رفتن بخرطوم تهاون میورزد

و تخلیص قشون ساخلوی آنجا را کاری خوار می شمارد و در جای
شتاب درنگ روا میدارد و بعضی از ایشان میگفتند اگر او بدون
مماطله و تاخیر با کشتیهای گردون روانهٔ خرطوم شود هر آینه بمطلوب
فائز میشود و خرطوم را از این بند بلا رها میسازد

روز بیست و دویم عساکر از اباکری حرکت کرده عدد قلیلی از
سپاهیان را در آنجا گذاشته باقی تماماً بساحل نیل فرود آمدند
و در آنجا بکار تحصن پرداختند و دشمن گرد ایشان برآمده هر چه
یکقدم بطرف آنها نزدیک میشد بشلیک تفنگ و توپهای
متوالی آنها را دفع داده پس می نشاندند و سه کشتی بخاری را
با بعضی از عساکر بطرف شندی فرستاده بضرب توپهای
قلعه کوب آنجا را خراب و ویران کرده مراجعت نمودند و چون

نزدیک

نزدیک معسکر خود رسیدند جماعت دشمن را دیدند در جزیرهٔ مقابل معسکر
کمین کرده اند از کشتیها توپ بطرف جزیره بسته دشمنان را قهراً
از آن مکمن فرار دادند

روز دیگر سر شارلس ولسون قافلهٔ از شتران تجهیز کرده بسوی جکدول
فرستاد تا بعضی مهمات حربیه و آذوقه برای اردو حاضر کنند چرا که
آذوقه و ذخایر حربیهٔ سپاه تمام شده بود و سیصد نفر از سپاهیان
نیز همراه قافلهٔ شتر کرد که آنها را در عرض راه از دستبرد دشمن محافظت
کنند و نیز قصد دیگرش از فرستادن این قافله این بود که جنرال
ولسلی را بعد از خروج از جکدول از سرگذشت قشون و اخبار
حروب خود آگاهی دهد

روز بیست و چهارم ژانویه (مطابق کانون ثانی) سر شارلس ولسون

عازم شد که با کشتیهای گردون مسافرت بخرطوم نماید و انگلیسان
اورا از تأخیر این عزیمت چنانکه سابقاً هم اشارت کردیم ملامت مینمودند
و می گفتند واجب این بود که پس از گذشتن سه روز بلا تردید و تأخیر
عزیمت خرطوم نموده باشد یعنی از حین وصول اخبار موحشهٔ خرطوم
زیاده از سه روز دفع الوقت و درنگ را جایز شمرده بنصرت گردون شتابد
بالجمله لرد شارلس برسفورد بعضی آلات و اسباب از کار افتادهٔ
دو کشتی بخاری بزرگ را از حال وصول بانجا مشغول مرمت و اصلاح
شده تا در این روز حاضر و آماده از برای سیر و سفر کرد و ولسون
در ساعت هشت صباحی با این دو کشتی بخار راهسپار خرطوم گردید
و با او بیست نفر از سپاه انگلیس و دویست نفر از سودانیین همراه شدند
و در روز بیست و پنجم ماه مزبور سه ساعت بعد از ظهر به آبشار ششم نیل

رسیده در مضیقی که از آبشار مزبور عبور میکردند کشتی که ولسون دران بود
بسنگی برخورده ایستاد و بعد از آنکه عساکر در روز ثانی کشتی را از آنجا باد
بیرون کشیدند مسافتی برگشته از آنجا دور شد و تمام روز را در آنجا اقامت
نمود در این هنگام دو نفر از قبیلهٔ شایقیه آمده ولسون را خبر دادند
که اکنون پانزده روز است که قشون ساخلو خرطوم علی الدوام با دشمنان
در حرب و جدال هستند روز بیست و هشتم ماه ثانیاً دو کشتی براه افتاده
چون بقریهٔ جوز نفیه رسیدند برای تحصیل هیزم از جهت آتش افروختن
توقف نمودند در این حال شخص اعرابی آمده ایشان را خبر داد که ساربانی
از خرطوم رسیده آگاهی داد که شهر خرطوم بدست دشمن افتاد و گردون
بقتل رسید ولی انگلیسان چون وثوق چندانی بگوینده نداشتند
تصدیق این خبر ننموده و از در صدق نپنداشتند و شب را در قریهٔ

کوچکی بیتوته کرده دیگر روز در ساعت شش صباحی عازم راه شدند
کمی که راه پیمودند مردی از قبیلهٔ شایقیه از طرف ساحل شرقی نیل
ایشان را باواز بلند ندا کرده گفت دو روز میگذرد که خرطوم مسخر
دشمن شده است ایشان از استماع خبر ثانی بشدت مضطرب
گردیده یقین کردند که کار از دست رفته است و سعیشان بهدر
و رنجشان بی ثمر شده در ساعت نه صباحی بمحاذی قریهٔ وکیل الامین و جزیرهٔ
آنجا داخل شده دیدند شیخ مصطفی که یکی از رؤسای شورشیان است
بر آنجا مستولی گردیده و ایشان چندانکه از آنجا عبور کرده و دور شدند
گلولهٔ دشمن مثل باران از هر طرف بر ایشان میبارید و ایشان پیوسته
راه می پیمودند و با دوربین بطرف خرطوم نظر میکردند تا نیمه روز
بمحاذی حلفایا رسیده دیدند گروهی از دشمنان در آنجا متحصن گردیده

و چهار عراده توپ با خود دارند از طرفین شلیک توپ پرداخته
تا کشتیها از آنجا درگذشتند و همه جا آمده تا بجزیرهٔ توتی رسیدند
ولسون گمان کرد که در آنجا قشون گردون را خواهد دید ولی همینکه بمسافت
صد و پنجاه قدم از آنجا رسید دشمنان از طرف جزیره بنای شلیک
تفنگ گذاشته و از پس تفنگ دو توپ از حصار خرطوم بر ایشان
بستند و همینکه باخر جزیره رسیدند چهار توپ دیگر از توپهای گردون
که در حصار (ام درمان) بود بر ایشان گشودند

در اینوقت محقق شد که دشمن بر خرطوم مستولی گردیده است
و عربها چون کشتیهای انگلیس را دیدند از هر طرف جنبش کرده تفنگها
بدست رو بساحل نیل دویدند و دو سفینه را هدف گلوله ساخته
بشلیک تفنگ پرداختند ولسون بطرف خرطوم نگاه کرده

دید سپاه دشمن بشادی تمام در خارج و داخل شهر منجر اند و بیرقها
و رایات متمهدی بر بام بیوت و فراز بروج شهر در اهتزاز است و
دراویش که همه ملتبس بجبه متمهدی بودند هجوم بساحل نیل آورده
حربه‌های خود را در دست حرکت میدادند و انگلیسان را تهدید
کرده بروزی مثل روز گردون وعید مینمودند پس از آن یکی از آنها
که بیرق سفیدی در دست داشت بطرف ساحل پیش آمد مثل
اینکه حامل رسالتی برای اهل کشتیها باشد لیکن شلیک توپ و تفنگ
و گلوله باری دشمن از خرطوم و (ام درمان) و (حلفایا) لحظه قطع
نمیشد که مجال توقف و گفت و شنید دهد لهذا آنها را ممکن
نشد که بقدر اخذ رسالت و تلقی سخن رسول مکث کنند پس از آن
یکی از دو کشتی پیش آمده تا بمسافت دویست قدم از ساحل سمت

شمالِ غربی خرطوم رسید و راکبین آن نگاهی بسرایا و دسته‌جات
قشون کرده هیچ بیرق مصری در میان آنها ندیدند و بعضی از ابنیه
شهر و اطراف را منهدم یافته دیگر هیچ شبهتی برای آنها باقی نماند که
خرطوم تصرف متمهدی درآمده است و از آنجا که این دو کشتی زره
پوش بودند از قشون انگلیس جز دو نفر مقتول شده بودند و شانزده
نفر را هم فقط جراحتی رسیده بود ولی از گلوله خمپاره‌های دشمن
ترکیده بعضی از آلات و ادوات کشتیها را از کار انداخته بود و از
قراری که بعضی گفته‌اند جمیع عساکری که در دو کشتی بودند در مقابل خصم
ایستادگی کرده آنقدر در تیراندازی و گلوله باری بدشمن ثبات و توانی
و استقامت ورزیدند که بازوهای آنها از تیراندازی سست شد و دو تنها
از کار افتاد

بالجمله بعد از آنکه ولسون تأمل زیادی در اوضاع و احوال کرده و بطور
یقین دانست که با قشون قلیل خود در زیر باران گلوله دشمن قدرت
وصول بخرطوم را ندارد دو کشتی خود را امر بمعاودت داده فی الحال
آهنگ بازگشت نمودند و در ساعت چهار و ربع بعد از ظهر از تیر
رس دشمن گذشته بی درنگ بطرف ابا کری راندند و چون بجزیره که در پای
کوه زیان واقع است رسیدند رسولی چند فرستادند تا تجسس
وقایع و اخبار را نموده از کماهی ماجرای گردون مستخبر شوند فرستادگان
بازگشته خبر آوردند که شهر خرطوم در شب بیست و ششم ماه مزبور بخیانت
فرج پاشا که سابقاً گردون از خیانت او اشارتی کرده بود بدست
دشمن افتاده است یعنی او چون بکوتوالی قسمتی از حصار مشغول
و مأمور بوده ابواب شهر را برای شورشیان گشوده و جماعت

دشمن بشهر درآمده گردون را با هر که از قشون متحفظ شهر با وی باقی
مانده بود بقتل رسانیده اند

اما کیفیت فتح خرطوم را بدست دشمن درست از حقیقت آن
واقف نشدیم زیرا که مخبرین اختلاف در نقل اخبار آنجا کردند لیکن
اینفقره را همگی متفق الکلمه گفته‌اند که خرطوم از دست نرفت مگر
بخیانت فرج پاشا و برخی دیگر از رجال گردون و آنچه ظاهر و معلوم
شد همه فرج پاشا در سابق نیز خیانتی با گردون کرده و گردون حکم
بنفی و اعدام او نموده بود او از در پوزش و استغفار نزد گردون
آمده و سوگند یاد کرده بود که پس دیگر مرتکب چنان خیانتی نشود
و ما دام العمر او را بنده فرمان بردار باشد گردون او را عفو کرده
از کیفر و سیاست وی درگذشته بود لکن فرج پاشا همیکه قشونِ

انکلیس نزدیک بخرطوم شده بود بگمان اینکه آنها او را باپاداش
جرائم سابقه معاقب خواهند داشت دوباره بگمراهی وکجروی
خود برگشته بود وچیزی که مزید بر دشواری وبزرگی کار شد استیلاء
اهل عصیان بر حصار ام درمان بود که یکی از حصون وقلاع خارج
خرطوم است ونیز از اسباب سختی وموجبات بدبختی تمام شدن
آذوقهٔ خرطوم بود که بعضی از قشون مستحفظ شهر از اندیشهٔ جوع
وخوف هلاکت با فرج پاشای خائن همدست شده بودند بخصوص
همینکه شنیده بودند اعراب بعد از جنگ ابی طلیح باحربه‌ها
وقداره‌های انکلیسی که بدست آنها افتاده آمده اند وچنین
ادعا کرده که جمیع سپاهی که بجنگ آنها رفته بود کشته اند دلهای
قشون خرطوم آب شده واز خوف وبیم نجات خود را چارهٔ

جز تسلیم نمی پنداشته اند
از قراری که بعضی گفته‌اند دشمنان از دروازهٔ غربی شهر داخل خرطوم
شده وچگونگی آن ازاین قرار است که گردون فرج پاشا را بریاست
وسرداری یکقسمت قشونی برقرار کرده بود که دراین دروازهٔ شهر در مقابل
معسکر دشمن که در ام درمان بود اقامت داشتند واورا اذن داده
بود که هرکس از شورشیان عرب التجا باو بیاورد اورا پذیرفته اذن

دخول بدهد

روز پنجشنبه یکم ژانویه (مطابق کانون دویم) فرج پاشا بجنرال
گردون پیغام داد که توشه وآذوقهٔ دشمن تمام شده ودرسختی وتنگی
عظیمی افتاده بسیاری از آنها طالب ومایل این اند که متمهدی را
واگذاشته تسلیم حکومت شوند ولی چیزی که مانع آنهاست عدم

توانائی عبور از نیل سفید ووصول بخرطوم است گردون اورا
تصدیق کرده درحال فرمان داد که دو کشتی بخاری به ام درمان بروند
تا هرکس را مایل آمدن بخرطوم است حمل نمایند وظاهر این است
که متمهدی رشوه به کپتیانهای این دو کشتی داده جمع کثیری از دشمنان
داخل کشتیها شده وفرج پاشا تمام آنها را در بامداد روز پنجشنبه ششم
ژانویه از باب غربی شهر داخل کرده بود دیگری باین گونه خبر
داد که یکی از خائنین قشون مستحفظ شهر را خبر داد که گروه دشمن از
ام درمان آمده وقصدشان این است که از طرف غربی خرطوم
هجوم بشهر بیاورند باین سبب قشون شهر تمام قوت خود را در آنجا
جمع کرده ودشمن از جهات دیگر فرصت یافته بطرف شهر آمده
وخائنین ابواب را برای آنها گشوده بودند دیگری خبر داده که گردون

باپانصد نفر از اهالی یونان وجمعی از عرب شایقیه پناه بکلیسای
کاتولیک که در شهر خرطوم است برده وباخود بعضی ذخایر ومؤنه
وآذوقه حمل کرده در آنجا تحصن اختیار نموده بود
متمهدی نزدیک کلیسا آمده بگردون تکلیف کرده بود که تسلیم شده
در امان ماند گردون اباء وامتناع نموده سپس متمهدی فرمان داده
بود که کلیسا را با خاک یکسان وهرکه در آن بوده هلاک کرده بودند
بنا بروایتی دیگر همینکه گردون صدای دشمن را شنیده بود با شمشیر کشیده
بیرون آمده (وبعضی گفته‌اند رولوری در دست داشته) وبا او
ابراهیم بیک رشدی رئیس نگارندگان ومنشیان او وبیست نفر
از سپاهیان نیز بیرون آمده قصد قونسولخانهٔ دولت اطریش را کرده
بودند دربین راه با جماعتی از عرب یاغی دوچار شده گردون را

بضرب شمشیرها و حربه‌های متواتر هلاک ساخته بعد بسیاری از اروپائیها
پرداخته آنها را نیز از دم تیغ گذرانیدند امّا از اهل وطن جمع کثیری
سالم و امین ماندند و باقی که عدداً بقدر دو هزار نفر بودند کشته شدند
امّا زنان و کودکان تماماً بدست دشمن اسیر شده آنها را پس از سلب
تمام املاکشان مثل بردگان بمعرض بیع درآوردند

پس از آن دراویش و اتباعِ متمهدی نزد فرج پاشا آمده از او مسئلت
کردند که خزینهٔ نقود جنرال گردون و دفاین سایر تجار خرطوم را با ایشان
بنماید او برای ایشان سوگند یاد کرد که گردون را وجه نقدی
نبوده و از اموال و نقودِ مکنوزهٔ تجار هم اطلاعی ندارد دراویش
گفتند تو دروغ میگوئی و مقصودت این است که نقود را تماماً
برای خود نگاهداری و الّا اگر گردون از نقره و نقود چیزی نداشت

از کجا

از کجا اینهمه نشانهای نقره را میساخت اگر ما را راهنمائی بگنوز و دفاین
گردون و تجار ننمائی هر آینه ترا می‌کشیم دوباره فرج پاشا برای
ایشان قسمهای غلاظ و شداد یاد کرده گفت این نشانها که می‌بینید
همه از زیز (قلع) است هیچیک نقره نیست سیم و زرِ گردون
مدت مدیدی بود که تمام شده و در این اواخر ایام خود از بی پولی
تمام معاملات خود را با مردم به اسکناس میکرد پس از آن بخاطر
ایشان آورد احسان و محبتی که دربارهٔ آنها نموده ابواب حصار را
گشوده و شهر را تسلیم ایشان کرده بود با وصف این حال یکی
از آنها حمله بفرج پاشا آورده شمشیری بروی نواخت و در دم
هلاکش ساخت (و لا ظالم الّا و سیبلی بظالم)

امّا سر شارلس ولسون پیوسته با دو کشتیِ بخاری خود در روی نیل

سیر کرده تا به آبشار ششم رسید ناگاه یکی از دو کشتی بسنگی تصادم
نموده مشرف بغرق گردید تمام رجال با امتعه و احمالی که در آن
بود خود را بساحل ریگزاری رسانیدند و سر شارلس ولسون
آنها را امر به پیتوته در آن محل کرد در این اثنا درویشی با رایتی
سفید نزد ایشان آمد ایشان بفراست و علامت دریافتند
که او همان درویشی است که در خرطوم نیز با همان رایت نزد
ایشان آمده بود و مکتوبی از متمهدی بولسون تقدیم نمود
که او را با اتباع و همراهانش دعوت به تسلیم شدن کرده بود
و پس از تسلیم کتاب در حال مطالبهٔ جواب قطعی نمود ولسون
به خشم الموس پاشا گفت جوابی بمتمهدی بنویسید که عنقریب
ما تسلیم شیخ مصطفی خواهیم شد (که او در آخر آبشار ششم رئیس اردوی

چهار

چهار هزار نفر از قشون متمهدی بود) مقصود ولسون از این جواب
این بود که دشمن را اغفال و منع از تهیهٔ قتال کرده تا از گلولهٔ
آنها خلاصی یابد و از آبشار بسلامت بگذرد و روز دیگر که معادل
سی ام ژانویه (مطابق کانون ثانی) بود بکشتی سالم سوار شده
عازم راه گردیدند روز سی و یکم در آخر آبشار کشتیِ مزبور بسنگی برخورده
جلو آن شکست و آب داخل آن شد ولسون بدبختانه بالشکر خود
بجزیرهٔ کوچکی که در آنجا بود رفته تمام احمال کشتی را بخشکی فرود آورد
و جز قلیلی از ذخایر چیزی تلف نشد دشمن هم فقط چهار میل
از آنها مسافت داشت و بدین سبب ایشان در خوف و خطر
عظیمی بودند و قدرت و توانائیِ این را نداشتند که از آن
جزیره دوری جویند هنگام شام سر شارلس ولسون یکی از صاحبمنصبان

قشون خود را که استیورت ورتلی نام داشت در قایق کوچکی
سوار کرده به ابی کری فرستاد که از آنجا کمکی باورد و با او چهار
نفر از عساکر انگلیس و هشت تن از سپاهیان بومی را همراه کرد
صاحبمنصب مزبور با رفقای خود تمام آنشب را قایق رانی کرده
تا چهل میل قطع راه نمودند و بامداد روز اول فوریه (مطابق شباط
رومی) بمعسکر انگلیس رسیدند والحق چنین همت و جرئت
و شجاعتی بندرت از رجال کبار و ابطال نامدار عالم دیده و شنیده
شده است

قشون سا خلو ابی کری درین هنگام همه روزه با دشمنان مشغول
دفاع و جدال بودند و هیچ اطلاعی از حالت دو کشتی نجاری
و قتل گردون و سقوط خرطوم بدست دشمن نداشتند همینقدر در روز

بیست وهفتم ژانویه صدای طبل و نای شادیانه و آواز تکبیر و تهلیل
و شلیک تفنگ در فضای هوا از طرف دشمنان شنیده بودند
که علامت تبشیر بشارت فتح و فیروزی بوده ولی سپاهیان جهة
و سبب آنرا نفهمیده بودند درین حین صاحبمنصب مزبور با رفقای
او رسیده و آنها را از حادثه خرطوم و شکستن دو کشتی و گرفتاری ولسون
و قشون او در خطر عظیم آگاهی دادند خاطر سپاهیان از شنیدن این
اخبار بشدت تیره شد و رشته آمالشان یکپاره منقطع گردیده دانستند
که آنچه بذل جان و مال کرده اند بهدر رفته و درخت آمالشان بی ثمر
مانده است پس (لرد شارلس برسفورد) را با یک کشتی نجار
برای استخلاص ولسون روانه داشته با او بیست نفر سپاهی نیز
همراه کردند کشتی مزبور چون بمقابل مرکز دشمن رسید که تقریبا

چهار میل تا جزیره که محل توقف ولسون و رفقای او بود مسافت
داشت دشمنان بنای شلیک توپ و تفنگ گذاشته گلوله
باری شدیدی کردند راکبین کشتی نیز با دشمن در آتشباری مقابله
نموده تا از مقابل آنها گذشتند در این اثنا گلوله نارنجکی یکی از آلات
کشتی رسیده کشتی را از کار و رفتار باز داشت ولسون چنین گمان کرد
که دیگ و آلت نجار کشتی شکسته و اصلاح آن بالفعل مقدور نیست
و وصول کشتی با و امکان ندارد فوراً با عساکر و اسباب و ذخایر
حربیه خود بساحل یمین نیل آمده دشمن را بشلیک توپهای خود
مشغول و از گلوله باری بکشتی منصرف کرد کشتی چون کمی از مقابل
دشمن دور شد ایستاد و مهندسین کشتی بسرعتی غریب مشغول مرمت
کشتی شده مختصر زمانی نگذشت که کشتی را اصلاح کرده بحالت اول

برگردانند ولسون نیز مسافت کمی رو بکشتی پیش رفته ولیکن در این
شب او را مقدور نشد که خود را بکشتی برساند چرا که آفتاب غروب
کرده بود و ظلمت شب از هر جهة رو آورده بامداد روز دیگر کشتی بدو
نزدیک شد و خود ولسون با همراهانش سوار شده آهنگ معاودت
بر ابی کری کردند و در بعضی از نقاط راه با دشمنان دوچار گردیده مختصر
نزاع و پیکاری کردند تا بدانجا رسیدند

فصل دوازدهم در احوال سپاه جنرال ارل و بیرون کشیدن سپاه انگلیس را از خاک سودان

اما جنرال ارل با قشون انبوه جمعی خود از راه نیل عزیمت قرطی
کرد بقصد اینکه جماعت شورشیانی که کلنل استیورت رفیق گردون را
کشته بودند تأدیب نماید و قشون او در طی راه بمصاعب بسیار و متاعب

بیشمار گرفتار شدند بخصوص در عبور از آبشارها و بهمین جهة بود
که نتوانستند قبل از روز نهم فوریه (شباط) بنواحی کربکان که در قرب
جزیرهٔ دلکنه بود برسند و در آنجا جنرال ارل دانست که دشمن نزدیک
بدو واست لهذا سپاه خود را فرمان داد که زریبه (مسکن گیری)
بنا کنند و در حینی که آنها با اهتمام تمام مشغول بنای زریبه بودند ناگاه
دشمن از آبشار رو باشان آورده بنای گلوله باری گذاشت ولی
همینقدر که طلیعهٔ قشون نزدیک باو شد تقهقری برگشت و سپاه
شب را در آن مکان پتوته کرده در زیر پردهٔ ظلام شب خود را
از هجوم دشمن محفوظ داشتند و علی الصباح جنرال دسته از عساکر
خود را از پیش فرستاد که دشمن را مشغول دارند و خود جنرال بصف آرائی
و ترتیب باقی سپاه پرداخته آنها را بهیئت دو ستون متوازی

مرتب ساخت و بهمین هیئت رو بدشمن حرکت کرده تا مقدمهٔ سپاه
او بطرف یمین از موخر لشکر دشمن رسید و بهمین طریق او را از همه جهة
احاطه نمود زیرا که نیل پشت سر دشمن بود اما مرکز دشمن بر فراز پشتهٔ
رفیع و بسیار حصین و منیع و سخت و کثیر الاحجار بود که دشمن سنگها
سنگر خود ساخته و در پشت آنها تحصن جسته بود پس از آنکه مدتی دراز
میانه فریقین شلیک تفنگ شد جنرال چون دید نمیتوانند باین طور
آنها را از معاقل خود بیرون بیاورد اولی چنین دید که دست از شلیک
باز دارد و قشون را فرمان کرد تا سنیها برهنه ساخته بدشمن حمله برند قلیل
زمانی نگذشت که آنها را مجبور بخروج از معاقل ساختند و چون
سپاه بسر تپه رسیدند جنرال رو بکاخ کوچکی که از چوب و نی در آنجا
بنا شده بود رفت بعضی گفتند جنرال آنجا را خالی از دشمن گمان

کرد و برخی دیگر گفتند باو خبر رسیده بود که جمع کثیری از شورشیان
در آنجا متواری گشته اند بهر حال یکی از صاحبمنصبان انگلیس جنرال
ارل را دیده بود که داخل کاخ شد و چون حملهٔ شورشیان برد دو
تفنگ بطرف آنها انداخت که ناگاه یکی از شورشیان با کمال بیباکی
و چالاکی بر جنرال تاخته گلولهٔ تفنگی بر سر او زد و پس با سر نیزه و لولهٔ
تفنگ چند ضربتی باو زده هلاکش ساخت در این هنگام قشون
حمله بکاخ آوردند و از هر جهت آنجا را احاطه کرده تمام شورشیانی
که در آنجا بودند کشته شدند

و در خلال این حال سواران از سپاه بطرف معسکر دشمنان که
از محل واقعه تقدر سه میل دور بود در رفته آنجا را تصرف کردند
و پس از قتل ارل جنرال برکنبری (سرداری) سپاه را متقلد شد و فرقه

از عساکر را فرمان کرد تا بجد و جهدی تمام به پشتهٔ بلند سخت صعب المسلک
حمله برند بجهت آنکه بسیاری از دشمنان ملتجی بدانجا شده به استظهار آن
معقل منیع مانند مردان مرد و ابطال نبرد ثبات میورزیدند سپاهیان
پس از جنگ سختی آنها را از آنجا بیرون کردند و پس از تصرف آن
پشته کار جنگ بپایان آمد و پنج ساعت متوالی این محاربه طول کشید
اما عدد شورشیان چون متفرق در میان پشته ها و دره ها بودند بدرستی
معلوم نشد بعضی گفتند جمع غفیری بوده و برخی گفتند عدد قلیلی لکن
هرچه بودند اکثرشان کشته شدند اما از انگلیسان جنرال ارل و دو
صاحبمنصب دیگر از رتبهٔ سرهنگی و هفت تن سپاهی کشته و چهار نفر
صاحبمنصب و چهل و یکنفر سپاهی مجروح شدند

بعد از آنکه قشون کشتگان خود را دفن کردند رو بطرف ابو حمد حرکت

نمودند لیکن قلیلی از راه طی نکرده بودند که اوامر و احکام جدیده از طرف
حکومت بلرد ولسلی رسید که بقرطی برگردند و از همان نقطه
معاودت نمودند لرد ولسلی جنرال بولر را بسوی قبه فرستاده بود
که پس از مجروح شدن سر هربرت استیورت زمام سرداری سپاه
ابو الجمعی او را بدست گرفته و او را امر نمود که متمه را مفتوح سازد
و سپس با عساکر خود بطرف بربر برود لیکن همینکه احکام حکومت
بولسلی رسید که سپاه مصر و انگلیس را از سودان بیرون بکشد بجنرال
بولر حکم ثانوی فرستاد که قبه را خالی کرده عساکر را بقرطی برگرداند
و چون بولر در دوازدهم فوریه (مطابق شباط) به قبه رسید سپاه را
فرمان کرد که مهیای مراجعت بقرطی از راه صحرای بیوضه شوند
و در روز سیزدهم ماه مزبور مجروحین سپاه را در مقدمه روانه داشته

دسته از عساکر را نیز بحراست آنها همراه کرد

روز دیگر که جنرال بولر با سپاه در کار رحیل و مهیای راه بود جماعتی
از دشمن بر ایشان رو آورده دایره وار گرد سپاه را احاطه کردند
قشون با قلت وقت و مجال بکار دفاع و جدال پرداخته اندک
زمانی که با گروه خصم رزم کردند ناگاه ملتفت پیش روی خود
شده دیدند غبار تیره برخاسته فضای هوا را قیرگون ساخته است
گمان کردند که کمکی از برای شورشیان میرسد و چون خود ایشان
در کمال ضعف حال و قلت قوت بودند زیاده از حد اندوهگین
شده رو بدان سمت آغاز شلیک تفنگ نمودند قلیلی نگذشت
که غبار مرتفع و هوا منکشف گردیده معلوم شد که فوجی از عساکر
خود ایشانند که بعزم نصرت ایشان بطرف قبه می آیند مسرتی

عظیم برای ایشان دست داده خود را بشارت فوز و ظفر دادند
و چون دشمن وصول مدد و وفور عدد انگلیسان را مشاهده کرد روی
از جنگ برتافته بقهقرای آهسته فرار نمود

و بسیاری از مجروحین قبل از وصول بقرطی تلف شدند بخصوص
در جکدول و انگلیسان در همانجا قبوری برای آنها حفر کرده
همه را در نزدیکی چاهها دفن نمودند از صحیحان هم جمعی مبتلا به تب
شده و اکثری از آنها بواسطه عدم فایده و تاثیر دواء اطبا بهلاکت رسیدند
و اذا المنیة اقبلت لم یثنها — حرص الحریص وحیلة المحتال

جنرال هربرت استیورت نیز در آنجا مدفون شد زیرا او را هم
حین وصول با مجروحین بجکدول در شانزدهم ماه فوریه (مطابق
شباط رومی) اجل در رسیده بود و با کمال شجاعت و شرافت

و نیکنامی بدرود زندگانی نموده و جمعی کثیر از صاحبمنصبان سپاه
و افراد عساکر که شجاعت و درایت او را در مواقع قتال دیده و دلهای ایشان
بمهر او پیوند گرفته بود بسی متاسف شده بدو گریستند شعر
فلم یبل ذکر منک کنت تجده — جمیل و لکن البلا فیک اسرعا

روز هشتم ماه مارس (مطابق آذار رومی) سپاه لرد ولسلی مرة
اخری در قرطی مجتمع گردیده و مشار الیه همه را بصبر و ثبات در مواقع
قتال و تحمل مشاق و اقدام باعمال تحسین و ستایش نمود و بایشان
اعلان کرد که دولت انگلیس عزم این دارد که در پائیز آینده قشون
ثانوی برای سودان انتخاب و ارسال نماید

دولت انگلیس افواجی از سپاه خود نیز در تحت سرداری و ریاست
جنرال گراهم بصوب سواکن فرستاده و قصدشان این بود که راه

باپین سواکن و بربر را مفتوح ساخته در آنجا راه آهن بکشند عساکر بدانجا

رسیده راه را باز و باحداث خط آهن آغاز نموده تا بهندوب خط را

وصل کردند اما پس از آنکه دو دفعه با دشمنان ملاقات و مدافعه سخت

کرده خلق کثیری از انها را بقتل آوردند و از قبیله هدندوه رایت با

افتخاری را که متمهدی برای عثمان دجنه فرستاده بود غنیمت گرفتند

لیکن بسیاری از شترهای سپاه درین محاربات و مدافعات با خصم

تلف شد و بهمین سبب تأخیر و تعطیلی در عزمشان بهم رسید و نتوانستند

راه آهن را بسرعت کشیده از پیش ببرند

پس از آن دو نقطه عطوه و طمبوک را مالک و متصرف شده خط

آهن را باین دو نقطه وصل نمودند و در اوائل ماه مه (مطابق ایار

رومی) لرد ولسلی بسواکن آمده جمیع مهمات و آلاتی که در آنجا بود مشاهده نمود

و در اواخر مه دولت انگلیس نظر ببعضی اسباب و مقتضیات پلیتیک

پلتیک خارجی خود قصد این کرد که سودان را از قشون خود خالی

نماید و در حال لرد ولسلی فرمان داد که جمیع قشون انگلیسی که در اینوقت

ساخلوی سودان بودند عازم خروج شوند و قشونی که در طرف سواکن

بود از آنجا مسافرت نموده فقط عددی کافی برای حفظ و نگاهداری

شهر سواکن باقی گذاشتند

و در ماه ژولیه (مطابق تموز رومی) قشون انگلیس دنقله را خالی کردند

بقصد اینکه در وادی حلفا و کورسکو و اصوان تحصن جسته باقی بلاد

سودان را هرچه هست بشورشیان واگذارند

واما متمهدی در حصار ام درمان اقامت جسته در کار احتشاد سپاه

و اجتماع اعراب بود که خود را مستعد ساخته بفتح مملکت مصر پردازد

و با او بقدر شش هزار نفر سپاهی فراهم شده بود در اینوقت عثمان دجنه

نزد او رفته بشارت خروج قشون ساخلو انگلیس را باو داد و او را تهنیت گفت

متمهدی هم شمشیری بعثمان دجنه هدیه داده و تجدید معاهدت با وی

نمود و در روز نوزدهم ماه ژوئن این سال (مطابق حزیران رومی)

متمهدی مبتلا بمرض آبله شده چون دانست که بُرئی برای او نیست

و مُشرف بموت است اهل و اعوان خود را جمع کرده ایشان را وصیت

و تحریض بقتال نمود و شمشیر خویش را به پسر برادرش تسلیم کرده او را

خلیفت خود گردانید و شامگاه روز ثانی سرای فانی را بدرود نمود

و خلیفه عبدالله تعائشی که بزرگ و زعیم قبیله تعاره بود از پس

متمهدی قیام بامر سیادت و قهری کرده دستگاه ریاست و کرسی

حکومت و خزاین مال را از ام درمان نقل و تحویل بدار الحکومه

خرطوم نمود و حراست شهر و کوتوالی حصار را بدست قبیله خویش

سپرد و چیزی از اموال و نقود بجنود محتشده در ام درمان انفاق

نکرده گفت این اموال را برای جهاد و قتال با کفار نگاهداشته ام

که در وقت کار و روز پیکار بر غازیان و مجاهدین بخش کنم ایامی

چند نگذشت که مابین رجال قبیله او و اهالی خرطوم مشاجرت

افتاد و سپاه بحمایت اهالی برخاسته انها را بر طایفه خلیفه عبدالله

نصرت دادند خلیفه عبدالله بیرون آمد که مابین آنها اصلاح نموده

طرفین را با یکدیگر مشفق سازد یکی از مخالفین کاردی بر او زده زخم

منکری بدو رسانید پس قبیله تعاره بر منازعین و مشاجرین

خودشان فیروزی یافته زمام حکومت و احکام را با استقلالی

تمام در خرطوم بدست گرفتند اما پس از فوت متمهدی باره شورش

هیچ فرونشست بلکه بهمان حالت که درحیات او بود باقی ماند و
گروه شورشیان بعادت سابقه از هر طرف بایکدیگر گرد آمده از فداهای
انگلیسان میساختند و خود را با اهتمامی تمام مستعد قتال آنها
میساختند و از قراری که گفته شد بعد از آنکه عساکر انگلیس شهر دنقله را
خالی کردند چهار هزار نفر از دراویش و اتباع متمهدی بآنجا درآمده
تجارت برده را چنانکه از پیش بود شایع کردند و بازار این بیع
و شری همه جا رواج گرفت و عدد برده فروشان بسیار شد و جمله
کار بر مراد شورشیان رفت

فصل سیزدهم در واقعهٔ جنس

جنرال گرنفل پاشا سردار قشون مصری سرداری جمع سپاه انگلیسی
و مصری را که در حدود سودان مجتمع بودند بر عهده گرفته برای آنها

حصون

حصون و استحکامات منیعه مهیا کرد و در این اثنا باو خبر رسید
که شورشیان رسل و رسائل بسیار باراضی مجاوره حلفا فرستاده قبایل
و عشایر مطیعهٔ حکومت را بر شق عصای طاعت و قیام بعصیان
و مخالفت و پیروی متمهد و یتین بر می انگیزند مشار الیه از انتشار
سموم شورش و فساد بیمناک شده در اواخر ماه اول مطابق اکتوبر ماه
سنه هزار و هشتصد و هشتاد و پنج میسحی چند تن را برسالت بطرف
جنوبی حلفا فرستاده ملهم بیک شکور حافظ اسرار خود را نیز که تفصیل
حال او در ذیل بیاید با آنها روانه داشت تا اینکه ایشان تفحص کامل
از حالات و حرکات دشمن نموده و اهالی آنحدود را بر ترک و داد
و عدم انقیاد اقوال شورشیان تحریض کنند و بآنها بفهمانند که مقصود
حکومت این است که دفع شر از اوطان آنها نموده دست تطاول

اشرار شورش انگیز را از تعرض حال و نهب اموال آنها کوتاه گرداند
رسولان جنرال گرنفل از عکاشا با دو کشتی تجاری از راه نیل آهنگ
مسافرت نموده بهر قریه که رسیدند شیخ و مهتر آنجا را ملاقات کرده
او را از مقصد حکومت آگاهی دادند و برای او مکشوف داشتند
که منظور و مراد حکومت مصر تصرف و تمالک بلاد سودان نیست
بلکه همینقدر میخواهد قبایل مجاورهٔ حدود حکومت او با او دوست و مسالم
باشند و از جملهٔ شیوخ شیخ محجوب بن ادریس مهتر کوبه را که در آنحدود
و اصقاع امیری معروف و مطاع بود ملاقات کردند او رسولان
جنرال گرنفل را در سرای خویش منزل داده اکرام فراوان کرد و با ایشان
بر مقاومت عاصیان و مدافعت شورشیان معاهدت نمود
اما تفصیل حال ملهم بیک شکور که در فوق اشارت شد از اینقرار است

که مشار الیه

که مشار الیه قبل از خروج قشون انگلیس از سودان مسافرت بطرف
سودان نموده و بعد از تخلیه سودان از سپاه انگلیس با جنرال گرنفل
در سودان باقی ماند و خدمت اخبار نگاری قشون مصر که در نقاط
سرحدی خاک سودان اقامت داشتند باو مفوض و موکول گردید
و چنانکه باید و شاید بوظایف این شغل و تکالیف این خدمت
قیام کرده بحکمت و دانش و حسن تصرف خویش حالات و حرکات
و مراکز دشمن و قوت و استعداد آنها را مکشوف ساخت و
بدینواسطه نفع عظیمی بقشون مصر رسانید
و در واقعهٔ جنس در زیر آتش دشمن که گلوله های ناری مثل باران بهای
میبارید از پهلوی جنرال گرنفل لحظه دور نشده پیوسته او را از مراکز
قوتیهٔ دشمن و اماکن پر خوف و خطر حذر میداد و بنقاط ضعیفه حرکات

که اندیشه اش کمتر بود دلالت مینمود و جنرال گرنفل سردار سپاه در ضمن
احکام عسکریه که در چتم فوریه (مطابق کانون دویم) سال ۱۸۸۴
میسحی صادر مینمود شرحی از فوائدی که از وجود مشارالیه عاید قشون
شده بود بر شمرده و او را بغایت تجلیل کرد و ثنا جمیل گفت و چون
ملحم پک بقاهره معاودت نمود خدیو بپاداش حسن خدمت
و خلوص نیت او در خدمتگذاری حکومت رتبهٔ ثانیه با لقب
بیکی بوی عنایت و ارزانی داشت بالجمله سپاه جنرال گرنفل
حصاری در (کوشه) قرب معرکه بنا کرده مهیا و مستعد ملاقات
دشمن شدند و دشمن در انوقت رو بطرف عکاشه می آمد در اواخر
ماه سپتامبر (مطابق ایلول) سید عالی الحسب شریف النسب
محمد سر الختم میرغنی رسالهٔ مشروح العباره بکافهٔ اعاظم و مهتران

ومشایخ

ومشایخ سودان فرستاده ایشانرا باطاعت و انقیاد حکومت بر انگیخت
و بباز گشت از طریق نادانی و ضلالت شرحی تحریض و ترغیب کرد
که شاید از یمن پیام و تاثیر کلام او سر تمکین و فروتنی پیش آورده دست
از خونریزی و فتنه انگیزی باز دارند و اهالی مصر و سودان ازین جنگ
و جدال طویل آسوده و راحت شوند و بعض از مطالب مندرجه در رساله
او این است که ذیلاً نگارش میشود

پس از درود و سلام فراوان و رحمت و برکات بی پایان بر شما ای مشایخ
و مهتران سودان مخفی نماند که ما بسبب مفاسد اعمال و مساوی احوال
و فتنه و شرور که در نواحی و حدود شما یک چندی جاری بود ترک
مکاتبت را با شما نمودیم اما اکنون بفضل و عنایت حضرت کردگار
آرزومند و امیدوار چنانیم که ابواب فتنه و سوء حال رو بزوال نهاده

و خداوند متعال از شما راضی شده باشد دیدید در این چند سال
بر بلاد و اوطان شما چه وارد آمد از سفک دماء و سلب اموال
و هتک عرض و ناموس و جور و شرور مهول متمرد و چه زنان مسلمات
و پرده گیان شما را اسیر کرده بغنیمت بردند و شما بچشمهای خود آنحالترا
مشاهده کردید و بتحقیق وضع حکومت حسنهٔ مصریه را قبل از انتشار
فتن و اصابهٔ محن در دیار و امصار خود بخاطر آورید و از روی
انصاف در نگرید که چه قدر اشاعهٔ خیر و امنیت و بذل عدل و نصفت
در مملکت شما نمود و دست جور و طغیان و پای تعدی و عدوان را
از مساکن و مواطن شما کوتاه و کشیده داشت

(پس کشف) برای شما شک و ریبی نخواهد بود که جد و آباء من همیشه
برای شما و اسلاف شما ناصحی امین بودند و راه صواب برای دنیا و دین

مینمودند

مینمودند و با شما در راه خدای متعال جهاد و جدال میکردند و همواره
شما را معاشری خیراندیش و مصاحبی نیکخواه بودند و تا حینی که شما پذیرندهٔ
نصایح ایشان بودید و از موعظت آنها اعراض نمینمودید و اوامر و نواهی
ایشان را که نبود جز امر بمعروف و نهی از منکر و تحریض بر طاعت
امراء و نواب خدیو مصر که او نایب خلافت نبویه است گردن
نهادید و طوعاً منقاد و مطیع فرمان ایشان بودید پیوسته در ظلال
امن و راحت می غنودید و از شجرهٔ تن آسانی و رفاهیت برخوردار میشدید
و از اسباب سلامت و سعادت و ابواب غنا و ثروت لحظهٔ دور
و مهجور نمی افتادید و مسافرین شما در طلب تجارت تکیه بفضل الهی
کرده از مصر تا خط استواء در زیر سایهٔ حکومت خدیویه قطع براری
و طی قفار میکردند و از بیت و وطن چند تن بازرگان با متاع وافر

بدون خوف وخطر روی بسفر نهاده صعب وسهل بوادی درمینوشتند
بدون آنکه آسیبی بخود آنها یا ضرر وزیانی بتجارت آنها وارد آید
وکتاب خود را بدین کلام ختم کرد پس هرکه از شما بسمع قبول شنید واطاعت
کرد وتوبه نمود (فان الله یحب التوابین) والبته عفو وبخشش خداوند
ایده الله تعالی درباره او مبذول خواهد شد وهیچ مؤاخذت وسؤال
از گذشته اعمال نخواهد کرد وهرکس اصرار واستبداد در سرکشی
وطغیان ورزد پس زود باشد که بچشم خود سطوت حکومت را
مشاهده کند وخود شما حق معرفت را بحکومت وسطوت او دارید
وزیاده برین توضیح شأن او را برای شما نمی کنم وامیدوارم از خدای
تعالی چنانم که ما وشما را ملهم بصواب گرداند وبراه راست هدایت
کند وعقول وقلوب شما را برای قبول نصیحت روشن ومنور سازد

در اواخر ماه اکتبر (مطابق تشرین اول) سال ۱۸۸۴ مسیحی مکتوبی
از محمد الخیر خوجلی که از جانب متمهدی عامل دنقلا وبربر بود برای
شیخ مجوب سابق الذکر رسید که او را تحریض بعصیان ومخالفت
حکومت ومتابعت قوم متمهدی نموده وبعد از طلب مدد وکمک
از وی چنین اظهار داشته بود

ای دوست من البته خبر اخلاق وسیر متمهدی ومراتب زهد وتقوی
وخشیت وتواضع وعدم خوف او مگر از خدای تعالی بشما رسیده
واز کمال نفس وقدس ذات وصفای نیت وحسن سجیت او واقف
گردیده اید پس نمیدانم چگونه ای دوست من با وصف این مراتب
مخالفت او را فرموده وبا دشمنان خدا اتفاق نموده اید وتو تمام عمر
خویش را در خیرات بسر برده ومانند تو کسی در طریق صلاح وصواب

همواره پیشوا ومقتدی بوده پس مکتوب خود را بدین چند سطر ختم نمود
بدان وآگاه باش که ما در قرب اوردی حاضر شده وانشاء الله
عنقریب داخل آنجا خواهیم شد واین کتاب را محض نصیحت وشفقت
وخیرخواهی بتو نگاشتیم چراکه تو دارای دین وپیشوای خیر هستی پس
اگر آنچه را یاد کردیم شنفتی وپذیرفتی ونزد ما حاضر شدی در امان خدا
ورسول او خواهی بود وتو با هرکه همراه تو باید با ما در رنج وراحت
وسود وزیان یکسان خواهید بود برای تو خواهد بود هرچه برای ما باشد
وبر تو خواهد بود هرچه بر ما باشد همه اخوان صفا واعوان با وفا وناصرین
دین خدا خواهیم بود وچنانچه گفته های ما را گوش نگیری واز دل نپذیری
پس هرآینه خدای عزوجل میفرماید (انک لاتهدی من احببت
ولکن الله یهدی من یشاء) وگزیری از این نخواهد بود که جنود قاهره خدا

وانصار دین او روبمساکن واوطان شما آورده وجمله را احاطه کرده
با کمال سختی وشدت مأخوذ خواهند داشت وانفصالی از برای لشکر
خدا نخواهد بود چراکه اکنون از سایر جهات فراغت یافته از هرکجا دسته
دسته پیوسته روبشما خواهند گذاشت پس ای دوست من نفس
خویش را ازین بلیت برهان وباکسان وپیوستگان خود رفق کن
ورحم آور وبیهوده خویش وخویشان را درین ورطه پرخطر سرگشته وپریشان
مساز وبا اولیای خدا مستیز واز خصمی حق بپرهیز خدایت توفیق
دهاد وبراه راست هدایت فرماید وبدان ای دوست من که اگر
نزد ما حاضر شوی ما عهد خدا را با تو نمی شکنیم وتو را بحیل حیلت ودام
غدر نمی افکنیم بلکه با تو شرط وفا ورسم صفا که ارباب همم وخوی خداوندان
کرم وجبلت جوانمردان جهان است مرعی میداریم چه محبوب تر

چیزی در نزد ما آن است که مانند تو معینی در دین یابیم پس اندیشه مکن
و گمان بد بما مبر و خاطر آسوده دار والسلام

شیخ مجحوب که چنانکه از پیش مسطور شد با حکومت معاهدت نفرمان
برداری و اطاعت کرده و در پیمان خویش ثابت و استوار بود
مکتوبی بجنرال گرنفل سردار نوشته چنین اظهار داشت که من ثابت
در عزم خویش هستم و اگرچه دراویش و اتباع متمهدی فوج فوج رو بدین
ساحت آورده اراضی مرا مضرب خیام خود سازند و بمقاتلت من
پردازند و ضمناً از سردار خواهش کرد که اورا بسپاه و سلاح یاری
و مددکاری دهد

درین هنگام جنرال استیفنسون از مصر بجنرال گرنفل پیوسته و بعد از آنکه
مجلسی بمذاکره و مشاوره با او نشسته رای و قرار مشار الیهما برین متقرر شد

که شیخ مجحوب را مادتاً و معنویاً مساعدت و معاضدت کنند لیکن
راضی بارسال قوه عسکریه بطرف جنوبی کوشه نشدند و این کار را هیچیک
از مشار الیهما صلاح ندیدند و سردار بشیخ مجحوب خبر داد که قصد و نیت
حکومت این نیست که قوه عسکریه خود را بسوی جنوبی کوشه گسیل دارد
و شیخ مجحوب را بتمام بلاد واقعه در جنوب عکاشه حکومت داده و جمع
خراج و منال آن حدود و محال را بعهده وی مفوض داشت که بهمان طور
که در سابق حکومت جمع مالیه را مینموده است جمع و اخذ نموده بمصرف
تجهیز سپاه و بیع سلاح و بنای حصون و قلاع در حدود و اصقاع
حکومت خود نماید و مقداری تفنگ و ذخایر حربیه نیز برای او
اعطا و ارسال داشت و اورا امر فرمود که بطرف جنوبی بلده
(کوبکه) هیچ سیر و مسافرت ننماید

در اواخر ماه نوامبر (مطابق تشرین ثانی) جماعتی از دراویش و اتباع
متمهدی حمله و هجوم ببلده کوبکه آورده اهل آنجا را اسیر کردند و مأموری
کوبکه بسوی محمد الخیر رفته اورا نیز دستگیر ساخته بطرف ام درمان فرستادند
بدعوی و بهانه اینکه مدت درازی معاشرت او با کفار فرنگ شر
و شقاوت اورا زیاد کرده سعادت و سلامت اسلامیتش از یاد برده
واجب آنست که مدت زمانی بام درمان فرستاده شده در جوار
قبر مهدی ساکن گردد و بتربت او تبرک جوید تا کفاره گناهانش
شود و از مجاورت آن خاک مهذب و پاک گردد

پس از آن دشمن در حول کوشه جمع آمده توپهای خود را بر حصون
و استحکامات عساکر بسته و چندان بجرئت و چیرگی پیش آمدند
که ما بین آنها و حصار کوشه جز مسافت قلیلی نماند لکن عساکر از مراکز

خود تجاوز نکرده ملتزم دفاع شدند و جز بکراهت طبع تیر بطرف
دشمن نمی انداختند

روز شانزدهم ماه دسامبر (مطابق کانون اول) سال ١٨٨٥
مسیحی یکصد و سی نفر از سپاهیان کوشه بیرون آمدند بعزم اینکه
دشمن را از محلی که متحصن شده بود که در نزدیکی کوشه بود طرد و نفی نمایند
گلوله های توپهای عساکر هم از بروج حصار آنها را حمایت میکرد تقدیر
یکساعت و نیم مستمراً مابین فریقین جنگ و خونریزی در کار بود
در این هنگام سپاهیان با حربه ها و تیغهای آخته بطرف دشمن
حمله برده آنها را قهراً از آن مأمن و پناهگاه که سنگری متین و مرکزی
حصین بود بیرون کردند سه نفر از صاحب منصبان سپاه در این محاربت
مجروح و خسته و دو نفر از آنها از پس خستگی تلف شدند که یکی از آن

دو نفر یک بود که مردی لین العریکه و نیک خو و بشهامت

و شجاعت معروف بود تمام سپاه بر او گریستند و سرداران کبار

از فقدِ او تأسف بسیار خوردند

در خلال این مدّتِ جدال توپهای دشمن نیز پیوسته بحصار پیاپی

گلوله ریزی میکرد لیکن ضرر و زیان چندانی از شلیکِ دشمن بحصاریان

نرسید در روز سی ام دسامبر سنه ۱۸۸۸ مسیحی جنرال گرنفل مصمّم شد

که حمله بر دشمن بُرده آنها را از نواحی حصار کرشه طرد و نفی نماید پس

قشونِ خود را منقسم بدو قسمت کرده یک قسمت را در تحت سرداری

جنرال تابر قبل از طلوع فجر بطرف جنس روانه داشت قشون

مزبور بمسافت سه میل راه صعب المسلکی طیّ نموده در ساعت شش و نیم

صباحی جماعتی از دشمن از دور مشهود آنها گردید توپچیان سپاه

از مسافت هزار و پانصد متر راه بطرف دشمن آغاز شلیک توپ

کرده لیکن ممکن نبود گلوله های خود را بدشمن برسانند چراکه دشمنان

در پشت تلها و تپه ها خود را مستور داشته و بطوری که مرئی و مشاهد

نمیشدند بسوی قشون پیش میآمدند پس عساکر پیاده رو بطرف

دشمن پیش رفته و توپخانه نیز از قفای آنها حرکت کرد و همگی از پیاده

و توپخانه با یکدیگر معاضد و همدست در شلیک شده مثل باران

بهاری بخصم گلوله باری کردند و تا مدت نیم ساعت لحظهٔ از شلیک

دست باز نداشته تا جماعت دشمن را از جلو هزیمت دادند و راه را

باز کرده پیش آمدند تا به جنس رسیدند و بیوت و مساکن آنجا را

آتش در زدند و آنچه از تر و خشک یافتند سوختند امّا قسمت

ثانی از قشون را جنرال گرنفل در تحت ریاست و سرداری کلنل

هیوج گذاشته و بسمتِ ابو صاری که عدد کثیری از دشمنان در آنجا

مجتمع بودند روانه داشت امّا دشمنانی که در ابو صاری بودند از حصار

آنجا بمقابله و مقاتلهٔ سپاه بیرون نیامده بلکه در آنجا کمین کردند

و بنای گلوله باری بطرف سپاه نموده چنان شلیک سختی کردند

که سردار مشار الیه ملتزم گردید برآنکه یک دستهٔ عمده از سپاه انگلیس

و سودان را مأمور نماید که بروند با سلاح ابیض (یعنی شمشیر و

سرنیزه) دشمنان را قهراً و کرهاً از مکامن و سنگرهای حصار ابو صاری

بیرون کنند پس چنین کردند و عدد بسیاری از دشمنان بقتل آوردند

در این معرکه سپاه گرنفل دو عراده توپ از دشمن غنیمت گرفته و

بقدر پانصد نفر از آنها را عرضهٔ تیغ ساختند و از سپاهیان

یک صاحبمنصب و شانزده نفر سرباز مقتول و سه صاحبمنصب

و نه نفر سپاهی مجروح شدند و در ساعت ده صباحی که دو ساعت

بظهر مانده بود جنگ بانتها رسید در این جنگ جماعت شترسواران

سپاه و توپچیان مصری در کارزار نبرد و اظهار مردی بسیار امتیاز یافتند

با آنکه حکمدار آنها بکباشی حسن افندی رضوان قبل از جنگ در حصار

مجروح گردیده و از کار افتاده بود و آنها از فواید دانش و تدبیر او

محروم مانده بودند لیکن با انحال توپچیان و شترسواران جنگ

و جدال شجعان و ابطال را نموده بی اندیشه خاطر خود را بمهالک و مخاطر

می افکندند و نیز از اشخاصی که در این محاربه دادِ مردی و مردانگی را

داده و شرایط غیرت و همّت بجا آورده تا بین الاقران ممتاز گردیده

بود بکباشی دکتر سلیم افندی موصلی از متقدمین اطبّاء سپاه

بود که سردار قشون نظر به ثبات قدم دکتر مشار الیه در معارک و حسن

توجه و اهتمام او در معالجهٔ مجروحین و سرعت و جلدی او در انجام
اعمال و سکون قلب وی در ساحت قتال و عرصهٔ جدال درباره وی
تحسینات و تصدیقات فراوان کرد و او را مدح مستوفی و ثناء
جمیل گفت

از آن روز تا کنون آتش جنگ و فتنه میانهٔ فریقین خاموش شده است
و دیگر بعد از آن جنگ و خونریزی میانهٔ مصریین و سودانیان نشنیدیم
مگر بعضی مناوشات و منازعات مختصره و جنگهای غیر معتنا به مثل
جنگی که در ظرف چند هفته میانهٔ شرذمهٔ از قشون مصر و رجال عثمان
دجنه واقع و در آن جنگ (تاب) سردار انگلیسی کشته شد امیدوار
بفضل خدای تعالی چنانیم که این جنگ خاتمهٔ این حروب طویله
و مقاتلات هایله باشد و اساس سلم و امنیت که مایهٔ آسایش بلاد

و آرامش

و آرامش عباد است در سایهٔ سیاست و پرتو رعایت حضرت
خدیو محکم و استوار گردد که در سلم و امنیت هم خیر مصر است و هم سود
سودان پس کجاست حالت حالیهٔ سودان با حالت راحت و امنیت
و رواج و وسعت و آسایشی که قبل از عصیان و مخالفت حکومت مصر
داشت آیا نمی‌بینی امروزه حالت سودان را که چه سان بتنگی معیشت
و تنگی زندگانی افتاده کوکب نیکبختی و اقبالش غایب و آفتاب امن
و عدالتش غارب و راههای روزیش مسدود و آثار بهروزیش مفقود
گردیده مردمش برای طلب معیشت بسلب و نهب پرداخته و غارتگری
حرفت خود ساخته بلاد و عباد خویش را بخونریزی و قتال و جلب و نهب
اموال پیوسته قرین اضطراب و تشویش دارند نه بجهت دفع شری
از وطن یا حمایتی از اهل وطن بلکه فقط بطمع نعمای اموال عباد و بلاد این

حالت حکومت مصر پلیتیک حزم پیش گرفته برای خاموش کردن
آتش فتنه و شورش سودان بتدبیر صواب پرداخت یعنی قطع وسایل
و اسباب تجارت از شورشیان سودان نموده از روی صبر و تأنی
همه را بتنگی و سختی انداخت و فواید این کار در تسکین حرکات و اسکات
نعره و فریاد اهل شورش و فساد و حل عقد اتحاد گروه عصات
روز بروز ظاهرتر و بیشتر میگردد و جملهٔ محبین و هواخواهان حکومت خدیویه
از نیمعنی مسرور و شاکر و منبسط و شادخاطر میشوند امید که همواره حضرت
باری او را نصرت و یاری دهد و در کنف عنایت و ظل رعایت
خویشش محروس فرماید و از شر ارباب بغی و فساد مصون و رقبهٔ اطاعت
و تمکینش بر رقاب سرکشان و ارباب طغیان با سلسلهٔ ابد مقرون دارد
انه علی کل شیء قدیر

پوشیده مباد که این تاریخ را من بپایان میبرم و سخن را ختم میکنم بمدح
و افزون ثنای عاطر سرداران و صاحب‌منصبان سپاه که در تالیف این تاریخ
باخبار مطالب و نگارش وقایع و گذارش مواقع مرا امداد کردند و مخصوصاً از دیوان
حربیه بزیادت اظهار شکر و امتنان میکنم که واقعهٔ جنگ و تفصیلات آن را فقط
از اسناد و سجلات دیوان مزبور اقتطاف کردم و مجهولات خود را اکتشاف
نمودم امیدم از مطالعه‌کنندگان کرام چنان است که عثرات مرا
با قضای کرم و حسن شیم خویش اقالت کنند و از هفوات آن اغماض فرمایند

فسبحان من تفرد بالعصمة والکمال انتهی

حسب الفرمایش سرکار نواب مستطاب اشرف امجد ارفع والا شاهزاده معتضد السلطنه
دام اقباله العالی علی ید اقل العباد بندهٔ درگاه اسدالله بن الهاشم الملایری
تحریر یافت بتاریخ سلخ شهر رمضان المبارک لوی ئیل ترکی ۱۳۰۹

